

جہادنی کہ من میثناسم

بوترا اندراسل

ترجمہ روح اللہ عباسی

سالانه

چاپ اول فروردین ۱۳۴۲

چاپ دوم فروردین ۱۳۴۳

چاپ سوم فروردین ۱۳۴۵

# مکتب‌های ایران

مؤسسه انتشارات امیرکبیر

---

چاپ سوم این کتاب در فروردین ۱۳۴۵ در شرکت سهامی افست به پایان رسید.

حق چاپ محفوظ و مخصوص مؤسسه انتشارات امیرکبیر است

اقبال و عنایتی که از طرف جوانان به مسائل روز و تحولات اندیشه و اجتماع در جهان کنونی ابراز میشود از آگاهی آنان ، بسوظیفه بررسی که در بنیانگذاری اجتماع آینده دارند ، حکایت میکند . ترجمه کتابهای علمی و اجتماعی از طرف جوانان مطلع معرف این احتیاج است .

یکی از بزرگترین متفکرین عصر حاضر که اندیشه‌های علمی و خصوصاً اجتماعی او در مسائل روز حائز اهمیت است فیلسوف مشهور معاصر انگلیسی برتراند راسل است . کتاب حاضر که حاصل مصاحبه‌ای با اوست شاید بهترین و منجزترین تفسیری از عقاید او باشد ، و در دنیای کنونی معرفت و اطلاع به عقاید محققین اجتماعی ضروری است . مترجم کتاب که خود از جوانان جویسا و طالب است در ترجمه آن کوشیده است که با رعایت جانب امانت از پیچیدگی و اشکال عبارات و جمل پرهیزد و کتابرا درخور فهم عامه همچنانکه در متن اصلی نیز مورد نظر بوده است ترجمه کند . همین مطلب ارزش ترجمه را ضمانت می‌کند و امیدوارم که کتاب بصورت حاضر بسند خاطر خوانندگان و بهره بخش طالبان و جویندگان معرفت باشد .

**دکتر محسن هشترودی**

۱۳۴۱/۱۲/۲۳

## فهرست

- |        |                                      |
|--------|--------------------------------------|
| صفحه ۹ | ۱ - فلسفه چیست؟                      |
| ۲۳ «   | ۲ - مذهب                             |
| ۳۷ «   | ۳ - جنگ و صلح طلبی                   |
| ۴۹ «   | ۴ - کمونیسم و سرمایه داری            |
| ۶۱ «   | ۵ - اخلاق تپو (رسوم و عادات جاهلانہ) |
| ۷۳ «   | ۶ - قدرت                             |
| ۸۳ «   | ۷ - خوشبختی چیست؟                    |
| ۹۷ «   | ۸ - ناسیونالیسم                      |
| ۱۰۹ «  | ۹ - نقش شخصیت                        |
| ۱۲۱ «  | ۱۰ - مدارا و غلو در تعصب             |
| ۱۳۲ «  | ۱۱ - بمب هیدروژنی                    |
| ۱۴۵ «  | ۱۲ - آینده بشریت                     |

فیلسوف شهیر انگلیسی برتراند راسل

[Bertrand Russell] در هیجدهم ماه مه سال ۱۸۷۲ در انگلستان چشم بجهان گشود.

پدرش مردی بود آزادیخواه و لامذهب؛ و مادرش زنی مبارز و سرسخت که در راه بدست آوردن آزادی زنان لحظه‌ای از پای نایستاد.

از کودکی بر ریاضیات گرائید و در این رشته استعداد قابل توجهی ابراز داشت. در سال ۱۸۹۵ رساله خود را «تحقیقی در باره اصول هندسه» نوشت. این رساله دو سال بعد بچاپ رسید.

پس از اینکه تحصیلات ریاضی خود را به پایان رساند ناگهان شیفته و واله فلسفه شد. علاقه‌ای که ابتدا بفلسفه هگل ابراز میداشت و صف ناپذیر بود؛ ولی، پس از اینکه منطق او را بدقت خواند فلسفه و افکار هگل را برای همیشه بدور ریخت.

برتراند راسل در سال ۱۹۰۰ با تفاق دوستش وایت‌هد [White head] در کنگره ریاضی دانان که در پاریس تشکیل گردید شرکت جست. در اینجا بود که با پینو (Peano) و افکار او آشنائی پیدا کرد. نظریات منطقی و ریاضی پینو (ریاضی دان شهیر ایتالیائی) چنان در راسل

مؤثر افتاد که، بدون قوت وقت، با همکاری وایت هد بتوسعه منطق او پرداخت.

راسل در سال ۱۹۰۰ کتاب فلسفه لایبنیز Leibniz را منتشر کرد در سال ۱۹۰۳ کتاب اصول ریاضیات

(The Principles of Mathematics) را بچاپ رساند. (این کتاب از آثار پر ارزش برتر اندر اسل میباشد).

راسل در سال ۱۸۹۶ پس از ازدواج با زنی آمریکائی باتفاق مشارالیها عازم آمریکا شد. پس از مراجعت از آمریکا، با عزمی راسخ، مطالعات ریاضی و فلسفی خود را دنبال کرد.

بزرگترین اثر علمی و فلسفی برتر اندر اسل کتاب اصول ریاضی (Principia Mathematica) میباشد. که در سالهای ۱۳ - ۱۹۱۰ با همکاری وایت هد در سه جلد بمعرض قضاوت عموم گذاشته شد.

در این کتاب افکار فلسفی برتر اندر اسل بتفصیل تشریح شده و منطق جدیدی (متد جدیدی در فلسفه) مورد بررسی و مطالعه قرار میگیرد.

اصولا ارزش و اهمیت کارهای فلسفی و علمی راسل در منطق اوست. راسل، با اتکاء بر این منطق، از طبقه بندی معمولی فلسفه (اید آلیسم ر آلیسم) صرف نظر کرده و موضوع اتمیسم منطقی (Logical Atomism) را مطرح ساخت.

اولین کاری که راسل انجام داد استخلاص و رهائی تجزیه های منطقی از قید اصول معمولی صرف و نحوی بود. راسل توانست بدین

نکته پی برد که شکل ترکیب جمله های معمولی غالباً موجب میشود که مطالب منطقی و معانی منظور، در پرده ابهام مخفی شوند. راسل در کتاب اصول ریاضی بدین نکته توجه میدهد که در يك جمله همیشه مسند و مسندالیه نمیتواند مفهوم اصلی و دقیق عبارت را افاده کند. و در این مورد معتقد است عبارتیکه مسندالیه واقع میشود باید همیشه نماینده چیزی باشد که وجود خارجی داشته باشد. مثلاً جملات زیر را در نظر بگیرید:

۱ - «شیرها حیوانات چابکی نیستند.»

۲ - «اسب یکشاخ حقیقی نیست.»

ملاحظه میشود که دو جمله فوق، از لحاظ دستوری و صرف و نحو باهم متشابهند ولی، از نظر منطقی باهم مغایرت دارند زیرا: از جمله (۱) باسانی استنباط می شود که حیواناتی بنام شیر وجود دارند منتها فاقد صفت معین «چابک» هستند.

ولی جمله دوم چنین معنائی نمی دهد که حیوانی با اسم اسب يك شاخ وجود دارد منتها از صفت «حقیقی» بی بهره است. زیرا، اصولاً چنین حیوان و چنین صفتی وجود ندارد.

نظریه تجزیه منطقی برتراند راسل، نظریات بسیاری از فلاسفه (نظریات مربوط به وجود و حقیقت) را باطل کرد.

راسل با بکار بردن این تجزیه منطقی بدان نتیجه رسید که اجزاء مرکبه پدیده های نفسانی و دماغی از یک نوعند؛ و تفاوت موجود بین

---

۱ - Unicorn الحصان المقرن حیوانی است افسانه ای، شبیه به اسب، که یکشاخ بلند در وسط پیشانی دارد.

اجسام و نفوس عاقله در طرز ساختمان آنهاست نه در عناصری که آنها را تشکیل داده است.

نفس انسانی از مدرکات محسوسه و تصورات که متفرع از فعل و انفعالات فیزیکی در دماغ انسان میباشد، تشکیل گردیده است. اختلاف موجود بین فیزیک و روانشناسی، هیچگونه ارتباطی با حوادث و وقایع مورد بحث و مطالعه آنها ندارد؛ بلکه، این اختلاف فقط به قوانینی بستگی دارد که سعی میشود برای حوادث فیزیکی و روانشناسی بدست آید.

[فیزیک با ساختمان موجودات سروکار دارد و روانشناسی با کیفیت آنها] راسل، ضمن مطالعات فلسفی و علمی خود در امور اجتماعی نیز شرکت میجست. مثلاً، دوش بدوش زنش، در راه بدست آوردن حق رأی زنان، مبارزه میکرد.

در سال ۱۹۱۰ بفکر افتاد نماینده پارلمان شود ولی، حزب لیبرال او را باتهام خدا ناشناسی مطرود ساخت.

راسل هنگام بروز جنگ اول جهانی ۱۸ - ۱۹۱۴ مصرأ علیه جنگ فعالیت میکرد و کار سماجت را بجائی کشاند که او را بجرم نوشتن مقالهای درباره عدم ادامه جنگ بهشش ماه زندان محکوم ساختند. موسوم به مقدمه‌ای بر فلسفه ریاضی.

### [Introduction to Mathematical philosophy]

در سال ۱۹۲۰ برای مدت کوتاهی عازم روسیه شد و در آنجا با لنین ملاقات کرد. پس از مراجعت از روسیه کتابی منتشر کرد بنام [بلشویسم



در تئوری و عمل [راسل در سال ۱۹۲۰ مسافرتی هم به چین کرد.  
در سال ۱۹۲۱ زن امریکائی اش را طلاق داد و با دورا بلاک  
[Miss. Dora Winifred Black]  
ازدواج کرد. این زن، در تألیف کتاب «دورنمای تمدن صنعتی»  
(The Prospects of Industrial civilization  
با راسل همکاری داشت.

در این موقع راسل با بحران مالی مواجه شد و در تأمین معاش خود  
با مشکلات زیادی روبرو گردید. مدتی، از طریق روزنامه نگاری و تدریس و  
نوشتن کتب عوام فهم از قبیل: «الفای اتم» و «یا الفبای «نسبیت» و «یا  
«در باره تعلیم تربیت» و ۰۰۰۰۰ پرداخت.  
در سال ۱۹۲۷ بکمک همسرش مدرسه‌ای مبتنی بر اصول تعلیم و  
تربیت جدید تأسیس کرد. ولی، در اثر بدهی اوضاع مالی پس از ۳ سال  
مجبور شد در آنجا به بندد.

راسل در سال ۱۹۲۸ کتاب خطوط اصلی فلسفه  
[The outline of Philosophy]

و در سال ۱۹۲۹ کتاب تصوف و منطق

(Mysticism and logic)

و کتاب ازدواج و اخلاقیات

(Marriage and Morals)

را بچاپ رساند.

کتاب اخیر پس از انتشار سروصدائی در انگلستان برپای کرد.  
برتراند راسل دومین زن خود را نیز مطلقه ساخت و در سال ۱۹۳۶  
با پاتریسیا هلن پنس

(Patricia Helen Spence)

ازدواج کرد.

درسال ۱۹۳۸ کتاب دولت

(Power, a new social analysis)

را بچاپ رساند ودرهمین موقع، برای تدریس دردانشگاههای آمریکا، عازم آن دیارشد. ولی، در آنجا بامشکلات ومخالفت‌های زیادی مواجه گردید.

کتاب تاریخ فلسفه مغرب زمین

(A history of western Philosophy)

مجموعه‌ای است از دروسی که برتراندراسل دردانشگاه تدریس کرده است. اهمیت کتاب «تاریخ فلسفه مغرب زمین» در این است که در آن به تأثیر محیط اجتماعی هر عصر درافکار فلاسفه اهمیت زیادی داده شده است. برتراندراسل درسال ۱۹۴۸ کتاب قلمرو دانش بشری

(Human Knowledge, its scope and limits)

رامنتشر کرد ودرسال ۱۹۵۰ بدریافت جایزه ادبی نوبل نائل گردید.<sup>۱</sup>

۱- برای تهیه بیوگرافی فوق‌وپاورقی های کتاب ازمنابع زیر استفاده شده است :

۱- دائرةالمعارف بریتانیکا

۲- لاروس قرن بیستم

۳- فرهنگ مؤلفین



لر در اسل ، اصلا بفرمائید به بینم فلسفه چیست ؟

برتر اندر اسل : این مسئله بینهایت پیچیده است و در آن اختلاف

نظر بسیار است. تصور نمی کنیم دو فیلسوف برای این سؤال پاسخ واحدی داشته باشند. بنا به عقیده شخصی من ، فلسفه عبارت از تتبع و تحقیق درباره مطالبی است که هنوز شناسائی دقیق و صحیح آنها امکان پذیر نیست. البته من ، در این مورد ، فقط نظر شخصی خود را میتوانم اظهار کنم .

س- آیا بین علم و فلسفه اختلافی مشاهده میکنید ؟

ج- بطور کلی میتوان گفت که : علم عبارت از آن چیزی است

که درباره آن معلومات کافی داریم و فلسفه مطالبی است که درباره آنها چیزی نمیدانیم . این تعریف بسیار واضح و روشن است و به همین دلیل پیوسته مشاهده میکنیم که مسائل فلسفی از قلمرو فلسفه خارج شده و به میدان علم و دانش منتقل میگردند .

س- بنابراین ، بعقیده شما ، اگر قضیه ای مدلل و اثبات شد و

با سرار آن پی بردیم آن قضیه دیگر جنبه فلسفی نداشته و خود بدانند تبدیل میگردد ؟

ج- بلی . بسیارند مسائلی که در حیطه تتبعات فلسفی قرار داشتند

ولی فعلا شکل فلسفی خود را از دست داده و در شمار دانسته های جهان علم در آمده اند .

س- فایده فلسفه چیست ؟

ج- در حقیقت دو نقش اساسی برای فلسفه قائلیم : اولاً تتبع و تحقیق درباره قضایائی که حل آنها، همیشه، از عهده علم بر نمی آید؛ زیرا برستی میتوان گفت معرفت علمی فقط قادر است جزء ناچیزی از مسائلی را که مورد علاقه بشری است، و یا احتمالاً برایش سودمند واقع می شود، روشن کند . و حال آنکه مطالب متعدد و پرسودی وجود دارد که علم و یا لاقلاً دانش کنونی بشری - نسبت بدانها اطلاعات بسیار محدودی در اختیار ما قرار میدهد .

بعقیده من ، محدود کردن تصورات و تفکرات آدمی در چهار - چوب اطلاعات ناچیز فعلی بشر تأسف آور است . بدین سان، یکی از موارد ممکنه استعمال و فواید فلسفه عبارت از این است که: جهان هستی را مورد تفکر و تحقیق قرار داده و بکمک فرضیات بروسعت میدان این تحقیق بیفزاید .

مورد استعمال و یا فایده دیگر فلسفه - که اهمیت آن هم شایان توجه است - عبارت از اثبات این قضیه است که : ما قضایای زیادی را معلوم و مکشوف می پنداشتیم، در صورتیکه حقیقت آنها، همچنان، بر ایمان مجهول و ناشناخته مانده است . فلسفه ، از یک طرف بما انرژی و نیرو بخشیده و - بدین وسیله - موجب میشود درباره قضایائی که امکان درک آنها را داریم عمیقاً فکر کنیم؛ و از طرف دیگر، ما را از چنگال کبر و نخوت

رهائی بخشیده امکان میدهد درباره این حقیقت بیندیشیم که آنچه را که ما بعنوان دانائی و معرفت پذیرفته‌ایم - در جمیع موارد - علم صحیح نمیباشد .

س - ممکن است نمونه هائی از تفکرات آدمی را که به نتایج مادی و عینی منجر گردیده‌اند برای ما برشمارید ؟

ج - البته . فی المثل ، فلسفه یونان پر از فرضیاتی است که در بادی امر غیر صحیح بنظر می‌آید ؛ و حال آنکه بعدها ثابت شد که این فرضیات همه صحیح و پرجای می‌باشند . فرضیه اتمی را در نظر بگیرید . دمکریت (دیموقریطس) معتقد بود که ماده از بهم پیوستن اتمهای ریزی ساخته شده است ؛ اکنون بیش از دوهزار سال از تاریخی که دمکریت این حرف را زد میگذرد و درستی نظریه او - هر چند در آنوقت صورت حدس و فرضیه داشت - امروزه دیگر تأیید گردیده است . مثال دیگری می‌آورم :

۱ - دمکریت در حدود سال ۶۰ ق.م. در شهر ابدرا [یونان] متولد شد و قریب صدسال عمر کرد . دمکریت شاگرد لوسیپ بود و فلسفه او را دنبال و تکمیل کرد . وی مسافرتهائی به مصر و آسیا نموده و دارای تألیفات زیادی بوده است که فقط قسمت ناچیزی از آن بجا مانده است . دمکریت بزرگترین طرفدار نظریه اتمی است و برای اولین بار گفت ماده را تا حد معینی می‌توان تجزیه و تقسیم کرد . و هم‌او بود که آخرین جزء تقسیم ماده را «اتم» نامید .

این فیلسوف ، هم‌چنین ، دارای نظریه‌ای است که بعدها صحت آن تأیید گردید : «هیچ چیز از هیچ حادث نمی‌شود» . دمکریت برای فلسفه میدان عمل و سیمی قائل بود و آنرا دانش عمومی طبیعت مینامید و خود ، آن را بر رشته‌هائی تقسیم‌بندی کرده بود . آثار دمکریت در رشته‌های : (اخلاق - طبیعت - روح - طب - نبات - حیوان - ریاضیات - نجوم - موسیقی - جغرافیا - کشاورزی و هنر) بوده است .

آریستارک<sup>۱</sup> را در نظر بگیرید. این منجم، نخستین کسی بود که مدعی شد خورشید بدور زمین گردش نمیکند بلکه برعکس زمین حول خورشید میگردد. آریستارک گفت: گردش و تبدیل یومیه اجرام سماوی فقط جنبه ظاهری داشته و این صورت ظاهر، معلول چرخش کره زمین حول محور خودش میباشد. این فرضیه آریستارک، عملاً، مدت دو هزار سال، یعنی تا عصر کپرنیک، مدفون گردید و همچنان در بوته فراموشی از نظرها پوشیده ماند. ولی بجرأت میتوان ادعا کرد: چنانچه آریستارک در ارائه این فرضیه پیشقدم نشده بود، شاید چنین ایده‌ای ب فکر و عقل کپرنیک هم نمیرسید.

س- آیا شما این پیشگویی آریستارک را از «واردات قلبی» میدانید؟

ج- ابدأ. کسانی که، برای نخستین بار، چنین فرضیاتی ابداع

۱- منجم یونانی آریستارک (Aristarque) بین سالهای ۲۸۰ - ۲۶۴ ق.م. متولد شد.

آریستارک برای اولین بار دریافت که خورشید در مرکز جهان قرار گرفته و زمین دور آن گردش میکند. آریستارک، هم چنین حرکت وضعی زمین را با کشف این مطلب که زمین حول محور استوای خود میچرخد توجیه نمود. آریستارک پیدایش فصول سال را معلول میل محور چرخش زمین نسبت بسطح منطقه البروج میدانست و برای اولین بار متوجه شد که خورشید از زمین بزرگتر است. این منجم معتقد بود که: قطر خورشید هفت برابر قطر زمین و حجم آن ۳۰۰ برابر حجم کره ارض میباشد و از همین جا متوجه گردید که زمین (جسم کوچکتر) باید حول خورشید (جسم بزرگتر) گردش کند. آریستارک طریقهای برای اندازه گیری فواصل نسبی ماه و خورشید از زمین پیدا کرد. طریقهمزبور، خود، حاکی از نبوغ زیاد منجم مزبور است ولی در آن عهد به علت فقدان وسایل لازم، نتوانست نتایج دقیقی بدست دهد.

میکند، هیچوقت، نمیتواند ادعا کنند که «فریادشان صحت دارد»؛ بلکه فقط میتوانند بگویند: ممکن است صحت داشته باشد. شما نیز، با اتکاء بر یک تفکر و اندیشه علمی درست، میتوانید درباره کلیه قضایائی که جنبه صحت و حقیقت دارند به تفکر و تتبع پردازید. جوهر و لب علم در همین نکته نهفته است. شما، سرگرم اندیشیدن درباره یک موضوع میشوید، سپس میکوشید تا متوجه شوید که آیا آن موضوع صحیح میباشد یا نه؛ معمولاً و غالباً چنین اتفاق میافتد که موضوع مورد بحث با حقیقت توافق ندارد.

س- مثل اینکه تئوری اتمی دمکریت برای افلاطون ارزشی نداشت؟

ج- افلاطون؟ او از دمکریت وحشت و نفرت داشت. افلاطون میگفت باید کتابهایی را که بوسیله این مرد نوشته شده طعمه آتش ساخت علت این بود که: افلاطون به علم علاقهای نداشت. افلاطون ریاضیات را دوست میداشت ولی سایر علوم چنگی بدش نمیزد.

س- آیا بعقیده شما فلسفه، بنحوی ازانحاء، میتواند در خدمت علم قرار گیرد؟

ج- آری، تاحدی. مطمئناً میتوان فلسفه را خادمی از علم دانست؛ ولی موضوعهای بسیار و متعددی وجود دارد که خارج از دسترس علم است. برای مثال میتوان کلیه مسائلی را که نزد انسان قدر و ارزش مخصوصی دارد نام برد. علم قادر نیست درباره خوبی و بابدی، چیزی بگوید. در اینجا منظورم ارزش نهائی خیر و شر است نه فوائد مادی آن.

س- آیا در جریان ادوار گذشته تغییراتی در عقاید فلسفی مردم و



فلاسفه ملاحظه کرده‌اید؟

ج- این مسئله، بستگی و ارتباط تامی با مکتب فلسفی مورد نظر شما دارد. مطلبی که برای افلاطون و ارسطو ارزش داشت موضوع درک و شناخت عالم بود (خود من هم بر این عقیده‌ام که موضوع مطالعه و هدف اصلی فیلسوف شناخت جهان است.) ولیکن اتباع و پیروان فلسفه زنون و رواقیون، بیشتر، بر روی مسئله اخلاق تکیه می‌کردند - پایدار و باثبات باشید، هنگام سختی در برابر مصائب مقاومت کنید - آنوقت بقول معروف «فیلسوف هستید».

س- مارکس را بعنوان یک فیلسوف می‌شناسید؟

۱- مارکس، فیلسوف و اقتصاددان آلمانی بسال ۱۸۱۸ در شهر ترو در یک خانواده یهودی، متولد شد و در سال ۱۸۸۳ در لندن فوت کرد. با وجودی که در ابتدا بتحصیل حقوق پرداخت از آن منصرف شد و رشته فلسفه را دنبال کرد تا در سال ۱۸۴۱ بدرجه دکتری در فلسفه نائل گردید. مارکس علاوه بر فلسفه، بمطالعات ادبی نیز علاقمند بود و چند اثر از نویسندگان قدیم را بآلمانی ترجمه کرد. ضمناً دارای طبع شعر هم بود و مجموعه اشعار خود را به دختری که مورد علاقه او بود، و بعدها هم با او ازدواج کرد، اهداء نمود. آثار مارکس متعدد است و تعداد آن به ۵۰ جلد میرسد. برخی از آثار مارکس عبارتند از انتقادی بر فلسفه هگل در باره دولت - کتاب فقر فلسفه - و تعداد زیادی رسالات که در رشته اقتصاد میباشند. مهمترین کتاب اقتصادی مارکس کتاب سرمایه اوست. در این کتاب مارکس اقتصاد اجتماعی را مورد بررسی دقیق قرار داده و بویژه در باره مسئله ارزش و قیمت اشیاء تحقیقات مفصلی دارد. کتاب سرمایه مارکس کتابی است مشکل و ثقیل الهضم بطوری که، فقط، کسانی میتوانند از آن استفاده کنند که دارای مطالعات اقتصادی باشند. مسئله مبارزات طبقاتی قبل از مارکس طرح شده بود ولی، مارکس اولین کسی است که معتقد شد: مبارزات طبقاتی به دیکتاتوری پرولتاریا منتج میگردد. فلسفه مارکس را مارکسیسم مینامند. مارکس میگوید: بقیه باورقی در صفحه بعد

ج- بدون شك مار کس جزو فلاسفه محسوب می‌شود. ولی ، فیلسوف داریم تا فیلسوف. گروهی از فلاسفه طرفدار و حامی وضع مستقر و موجودند و عده‌ای دیگر، بر این عقیده‌اند که: باید وضع کنونی و اصولی را که بر آن حکم فرماست درهم کوبید و تخریب کرد. بدیهی است مار کس در عداد گروه اخیر است. من، رفتار هیچیک از این دو گروه را نمی‌پسندم: زیرا، در این طرز رفتار آنها وظیفه واقعی فیلسوف مشاهده نمی‌شود.

وظیفه اساسی و حقیقی فیلسوف تغییر و تبدیل جهان نیست؛ بلکه وظیفه اصلی فلاسفه عبارت از درك و شناخت جهان میباشد. و این مطلب با گفته‌های مار کس متفاوت است.

س- آیا شما اصولاً پیرو هیچکدام از روشهای فلسفی هستید؟

ج- من تا کنون فقط يك شعار بر پیشانی داشته‌ام و آن هم شعار اتمیست منطبق میباشد. من اصولاً با شعار و برچسب میانه خوبی ندارم.

بقیه پاورقی صفحه قبل

فلاسفه گذشته هر يك بطریق خاصی جهان را مورد تفسیر قرار داده‌اند ولی از نظر فلسفی، این کار دارای اهمیت زیادی نیست بلکه مهم این است که چگونه باید جهان را تغییر داد.

مارکسیسم، بطور کلی، برای پرولتاریا در تحقق بخشیدن آمال خود فلسفه راهنمایی است. گرچه مارکسیسم اصولاً فلسفه جامدی نیست معذک از نظر کلی انحراف از آن راهم مجاز نمی‌دانند. بعقیده برخی از فلاسفه این فلسفه جوابگوی همه احتیاجات مادی و معنوی بشر نیست مثلاً ژان پل سارتر می‌گوید:

مارکسیسم ما را بسوی خود جذب کرده و افکار ما را بتدریج تغییر داده است و بالاخره، ما را از طرز تفکر و استدلال بورژوازی خلاص کرده ولی نتوانسته است تشنگی ما را نسبت بدرك جهان، فرونشاند.

بعقیده من ، انسان باید خود را از قید بر چسب آزاد کند .

س- اتمیست منطقی یعنی چه؟

ج- من معتقدم برای شناختن خصوصیات موضوعی که مورد تتبع و آزمایش قرار میگیرد باید از روش تجزیه استفاده کرد. این تجزیه و تقسیم موضوع با جزاء کوچکتر ، باید تا آن حد پیش رود که: به جزء لایتجزا و با عبارت دیگر ، به اتمهای منطقی برسیم .

البته انگیزه ابداع این وجه تسمیه عبارت از آنست که اتمهای مباحث ما بوسیله ذرات دریمز مادی بوجود نیامده اند؛ بلکه مصالح ساختمانی آنها را یکپارشته ایده های متنوع ، تشکیل داده است .

س رایج ترین مسلک فلسفی عصر حاضر چیست ؟

ج- در این مقوله میبایستی بین کشورهای انگلیسی زبان و سایر ممالک اروپا ، وجه تشخیص و تمایزی قائل شد . در شرایط کنونی جریانات فکری ، بمراتب ، بیش از عهد قدیم دستخوش تجزیه و تقسیم شده اند . این تجزیه و تقسیم ، اصولاً ، با ادوار گذشته نمیتواند مقایسه شود .

در ممالک انگلیسی زبان ، بویژه در خود انگلستان ، اخیراً فلسفه جدیدی پا بر عرصه وجود گذاشته است . این طور فکر میکنم که: انگیزه و علت غائی پیدایش این فلسفه ، تمایل و علاقه ای است که نسبت به تعیین وظیفه ویژه فلسفه ابراز میگردد .

با اتکاء بر مطالبی که قبلاً ذکر شده ، چنین بر میآید که هنوز میتوان فلسفه را دانشی نا تمام محسوب داشت . ولی ، این ایده و طرز

تفکر بامذاق عده‌ای جور نمی‌آید. این عده، تلاش میکنند تا برای فلسفه میدانی کامل و مستقل ایجاد کنند. لیکن نتیجه کار اینان فلسفه را بزبان بازی و عبارت پردازی مبدل ساخته است. برطبق این فلسفه ایراد پاسخ و دادن جواب مقنع برای فیلسوف، اصولاً، فاقد اهمیت است. برعکس، موضوعی که برای این فلسفه در خور اهمیت میباشد ایست که: فیلسوف، تا آنجا که ممکن است، در تنویر و توضیح سؤال مجاهدت کند.

من شخصاً این گونه طرز تلقی و بینش را نمی‌پذیرم. در این جا برای شما مثالی می‌آورم:

در یکی از روزهاییکه بادوچرخه به وین چستر [Winchester] شهری است در انگلستان] میرفتم راهم را گم کردم. وقتی که با اولین آبادی رسیدم بدکانی داخل شدم و ازدکاندار پرسیدم: خواهش میکنم نزدیکترین راه به وین چستر را بمن نشان دهید؟ مخاطب از مرد دیگری که در پستوی دکان بود، ومن او را نمیدیدم، پرسید: «یکتقر می‌پرسد کوتاهترین راه از اینجا به وینچستر کدام است.» از داخل پستوی دکان صدائی پاسخ داد: «وینچستر؟ - العجب. کوتاهترین راه؟ - یاللعجب! من چه میدانم؟» سرانجام ناگزیر شدم، بدون اینکه نتیجه‌ای بدست آورده باشم، راه خود را در پیش گیرم آری، فلسفه‌ای که در آکسفورد تدریس می‌شود از همین قماش است.

س- بنابراین، فلسفه مورد بحث یعنی ادراک عمیق سؤال، بدون اینکه توجهی بپاسخ مبذول شود؟  
ج- جان کلام همین است و بس. این موضوع که چه کسی باید

بسؤال پاسخ گوید وظیفه فیلسوف نیست بلکه بدیگری ارتباط دارد .  
س- آیا فلاسفه سایر ممالک اروپا، مسائل را بطرز دیگری درک

میکند؟

ج- فلاسفه ممالک اروپائی مسائل را با اندازه فلسفه آکسفورد  
مرده و بی جان مطرح نمیکنند؛ من طرفدار آنهم نیستم ولی، معتقدم که  
فلسفه ممالک اروپا از فلسفه آکسفورد زنده تر و گویا تر است .

فلسفه اروپائیا، برخلاف فلسفه آکسفورد، با فلسفه عتیق قرابت  
و بستگی عمیق تری دارد. البته، انواع فلسفه های مختلفی هم وجود دارد  
که منشاء آنها فلسفه ( کیرک گا آرد ) و تمایل و گرایش این فلسفه به  
اگزستانسیالیسم میباشد . و نیز فلسفه های دیگری بچشم میخورند که  
هدفشان، تهیه و ایجاد زمینه مناسب، بمنظور برانگیختن مشاجرات قلمی

۱ - کیرک گا آرد [Kierkegaard] فیلسوف و حکیم دانمارکی در  
سال ۱۸۱۳ در کپنهاگ متولد شد و در سال ۱۸۵۵ در همان شهر درگذشت .  
کیرک گا آرد در زمان حیات خود شهرتی نداشت و پیروان او را عده معدودی  
تشکیل میدادند . ولی ، پس از جنگ ۱۹۱۴ ناگهان نامش بر سر زبانها  
افتاد ، کیرک گا آرد و پاسکال تنها فیلسوفانی هستند که مسائل درونی و معنوی  
محض را ، عمیقاً، مورد بررسی قرار داده اند. همانطوریکه هگل استاد دیالکتیک  
عقلانی عصر حاضر است کیرک گا آرد هم استاد دیالکتیک اگزستانسیالیسم می-  
باشد . این فیلسوف یکی از علمای علم اخلاق دانمارک محسوب شده و آثار  
او در نهضت مذهبی و ادبی و اجتماعی کشورهای اسکاندیناوی در قرن نوزدهم  
تأثیر بسزائی داشته است . کیرک گا آرد علیه مسیحیت ، بصورتی که در کاپسا  
تبلیغ می گردد ، مبارزه می کرده است . کیرک گا آرد به مسئله جمال که  
نویسندگان مکتب رمانتیک از قبیل شاتوبریان بدان اهمیت میدادند چندان  
توجهی نداشت ، و در مقابل جمال اخلاق را قرار میداد - مافوق اخلاق و  
جمال برای کیرک گا آرد زندگی مذهبی بود . آثار مهم کیرک گا آرد عبارتند از  
یا این یا آن - منازلی در طریق حیات - مقرر ... بیگناه - داستان یک  
عشق - تجربه نفسانی .

با مذهب موروثی و باستانی است. این قبیل فلسفه‌ها بسیارند ولی بعقیده من، هیچکدام از آنها دارای ارزش و اهمیت نیستند.

س- فایده عملی که فلسفه شما برای کسی که بخواهد روش عاقلانه‌ای در زندگی اتخاذ کند چیست؟

ج- من نامه‌های زیادی از طرف اشخاصی که دچار اضطراب و ناراحتی هستند دریافت میدارم. اینان، درصدد جستجوی روش و دستور-العملی هستند. این عده، از عقاید و سنن باستانی و تعلیماتی که راهنمای صحیحی برای اعمال آنهاست، دست کشیده و اکنون سرگردان شده. نمیدانند چه خط مشی انتخاب کنند. فلسفه‌ای که من پیشنهاد می‌کنم دارای این مزیت است که: ضمن اعطای قدرت در اتخاذ تصمیم همیشه، مردم را متنبه و آگاه میکند که بصحت رفتار خود ایمان و ايقان نداشته باشند. آدمی نباید، درباره هیچ موضوعی، نظر قاطع و مطمئن ابراز نماید. اگر شما درباره موضوعی اظهار اطمینان کنید، بدون شك در اشتباهید. زیرا، هیچ چیز در خور یقین نیست. انسان باید همیشه در افکار و اعتقادات خود گوشه‌ای هم برای شك باقی بگذارد ضمناً با وجود این شك و تردید باید با انرژی و قدرت عمل کرد. آیا یکنفر فرمانده نظامی - بهنگام کار تهیه جنگ - همین کار را نمیکند و عملاً از این فلسفه پیروی نمی‌نماید؟ شکی نیست که فرمانده مورد بحث، بدرستی نمیداند دشمن چه حیل‌های علیه او بکار خواهد بست، منتها اگر ژنرال لایقی باشد میتواند خوب و صحیح حدس بزند. و بالعکس، چنانچه فرمانده از موهبت لیاقت بی بهره باشد قادر نخواهد بود بدرستی حدس زده عملیات نظامی را پیش بینی کند. بشر باید در زندگی روزمره و عملی، از قوانین

احتمالات پیروی کند. توقع من از فلسفه آن است که: در مردم آن چنان شوق و شجاعتی ایجاد کند که انسان بتواند، بدون داشتن اطمینان و علیرغم شك و تردید قاطعانه عمل کند.

س- صحیح، ولی در اینجا مشکل تازه‌ای بوجود می‌آید: این مشکل از آنجا ناشی می‌شود که ایقان مردم نسبت به اموری که برای آنها جنبه اعتقاد و ایمان دارد، سلب می‌گردد. آیا خود این عمل موجب ایجاد شك و تردید و تزلزل خاطر در آنها نیست؟

ج- در شرایط کنونی، بدون شك، اوضاع همین است. تصور می‌کنم برای تربیت و تقویت عقلانی مردم این تردید و تزلزل تاحدی ضروری باشد. البته، برای حفظ تعادل و درامان نگهداشتن آنان از هیجانات آنی روحی، داشتن مقداری اطلاعات علمی ثمربخش است.

س- پیش‌بینی شما درباره آتیه فلسفه چیست؟

ج- گمان نمی‌کنم فلسفه، در آینده، همان اهمیتی را که در نظر یونان قدیم و یاد رقرن وسطی داشته است حائز باشد. ظاهر قضایا چنین است که تکامل و جهش علمی، اجباراً و الزاماً، از اهمیت فلسفه خواهد کاست.

س- آیا تعداد فلاسفه مازید است؟

ج- مسئله این است که تصور نمی‌کنم یکتفر فیلسوف بتواند بدین سؤال پاسخ دهد، در چنین مواردی، غالباً، ایراد جواب برعهده اشخاصی است که فیلسوف نیستند.

س- ممکن است، مختصراً، ارزشی را که دردنیای کنونی و یادر دنیای آینده برای فلسفه قائلید بیان نمائید؟

ج- بسیار خوب، من ایمان دارم که فلسفه در شرایط کنونی دارای اهمیت زیادی است؛ اولاً بدان دلیل که: فلسفه موجب بیداری ما گردیده مسائل جدی زیادی را- که حل آنها از عهدہ عام بر نمی‌آید و یا، اقللاً امروزه، از قدرت علم خارج است- در نظرمان مجسم می‌سازد. و همچنین ما را متوجه این مطلب مینماید که تنها جنبه علمی قضایا نمی- تواند حلال مشکلات باشد.

ثانیاً فلسفه انسان را بتعمق وا داشته و موجب پیدایش توابع و فروتنی عقلانی می‌گردد. انسان، از برکت فلسفه، متوجه این قضیه می‌گردد که: بسیاری از موضوعات و مسائلی که سابقاً صحیح و واقعی جلوه می‌کردند امروز بطلان و عدم صحت آنها آشکار و تأیید شده است. و نیز بدین نکته پی می‌برند که: برای نیل بمعرفت راده صد شبهه را بیکروز نمیتوان طی کرد. بالاخره فلسفه انسان را از این حقیقت آگاه میکند که برای درک و شناخت جهان- یعنی هدف ضمنی هر فیلسوف- زمانی طولیل و فکری عاری و آزاد از «قشری بودن» لازم است.



خط اولی از کتب

چون در این کتاب بر آن مذکور است که در این کتاب  
که در این کتاب مذکور است که در این کتاب  
مذ

### مذهب

در این کتاب مذکور است که در این کتاب

در این کتاب مذکور است که در این کتاب

در این کتاب مذکور است که در این کتاب

در این کتاب مذکور است که در این کتاب

در این کتاب مذکور است که در این کتاب

در این کتاب مذکور است که در این کتاب

در این کتاب مذکور است که در این کتاب

در این کتاب مذکور است که در این کتاب

در این کتاب مذکور است که در این کتاب

در این کتاب مذکور است که در این کتاب

در این کتاب مذکور است که در این کتاب

در این کتاب مذکور است که در این کتاب

در این کتاب مذکور است که در این کتاب

در این کتاب مذکور است که در این کتاب

در این کتاب مذکور است که در این کتاب

در این کتاب مذکور است که در این کتاب

گردد راسل ، آيا شما جذبه مذهبی را ادراك کرده ايد ؟  
برتر اندر راسل - آری. وقتی که بسن بلوغ رسیده بودم ایمان را -  
سخی بمذهب داشتم. در آنوقت مذهب بیش از هر چیز دیگر، شاید باستثنای  
ریاضیات، برایم «اهمیت» داشت. علاقه مفرط بمذهب مرا وادار کرد  
در باره مسئله‌ای بیندیشم. و این مسئله عبارت از آن بود که ایمان و  
علاقه من نسبت بمذهب متکی بر چه دلیلی است؟ (البته باید بگویم که  
در این مورد، وضعی استثنائی داشتم).

سه مسئله برای من جنبه بنیادی و اساسی داشتند و بدانها بستگی  
و علاقه زیادی احساس میکردم. این سه مسئله بترتیب عبارت بودند از  
خدا - بقای روح - آزادی اراده (اختیار). مسائل فوق را از طریق  
معکوس مورد بررسی و آزمایش قرار دادم یعنی، تحقیق خود را از قوه  
اختیار شروع کردم. ضمن تحقیق و مطالعه، بدین نتیجه رسیدم که: اعتقاد  
و ایمان من، نسبت به مسائل سه گانه فوق الذکر، بر هیچگونه دلیلی مبتنی  
و استوار نیست. البته پیش بینی میکردم که پس از وقوف بر این امر بشدت  
دچار بهت و نومیدی شوم. ولی، نمیدانم چرا با چنین حالتی مواجه نشدم؟  
س- ممکن است بفرمائید شما چگونه این مسائل اساسی را

مطرد ساختید؟

ج- دلایلی که برای پذیرفتن مسئله قوه اختیار داشتیم فاقد ارزش کافی بودند. گمان نمیکنم این دلایل امروزه دارای استحکام و ارزش باشند. مطلب این جاست که: من همیشه خیال میکردم کلیه حرکات ماده بوسیله نیروی جبری قوانین دینامیک مقدر و معین میگردند. مثلاً، تصور میکردم لبهای انسان بوسیله یک نوع نیروی جبری قوانین دینامیک حرکت میکند؛ و معتقد بودم که گوینده کلام هیچگونه اختیار و اراده‌ای، در ادای گفته‌های خود ندارد. این استدلال فاقد ارزش است ولی، در آنوقت، برای من مقنع و کافی بود.

بقای روح: در باره موضوع بقای روح باید بگویم که: بدون هیچ‌شک و تردید رابطه موجود بین جسم و روح - بهر شکل که باشد - بنظر من خیلی عمیق‌تر و نزدیکتر از آن بود که معمولاً تصور میکنند. دلیلی نداشتم که بر طبق آن قبول کنم پس از اینکه مغز انسان تجزیه‌شد روحی باقی بماند.

ولی مسئله خدا: در این زمینه، دلایل زیادی، برای اثبات وجود خدا، اقامه کرده‌اند. من فکر میکردم، و اکنون هم معتقدم، که این دلایل همه فاقد ارزش میباشند. این دلایل - چنانچه بمنظورهای خاصی مورد علاقه و اعتقاد واقع نشود - برای هیچکس، و در هیچوقت، قابل قبول نیست. س - من متوجه نشدم شما در باره قوانین دینامیک - که مغز قوه اختیار مییابد چه نظریه‌ای ابراز داشتید؟

ج - در این مورد تا کید نمیکنم که: اینها تصورات دوران جوانی من بود. در آنوقت، با اتکاء بر قوانین دینامیک، خیال میکردم کلیه

حرکات ماده. از حرکات نبولای اولیه گرفته تا حرکاتی که لبهای انسان هنگام تکلم انجام میدهند تماماً. مقدر و جبری میباشند. در نتیجه معتقد شده بودم، که بر حسب قوانین مکانیک، نیرو و انگیزه اصلی کلیه کلماتی که از دهان آقای زید . . . خارج می شود، در نبولای اولیه سرشته و نهفته بوده است؛ و از این تصور چنین نتیجه منطقی حاصل میشد که: آقای زید، در بیان و ادای سخنان خود، هیچگونه اختیاری نداشته و مطلقاً از قانونی جبری تبعیت میکند.

س - آیا شما، باطمینان، منکر وجود خدا میشوید؟ و یا اینکه برای اثبات وجود خدا دلیلی ندارید؟

ج - البته که نه. گمان نمیکنم این عدم وجود، موضوعی متقن باشد. تصور میکنم بین این مسئله و موضوع خدایان المپی و ایزدان نروژی، تشابهی وجود داشته باشد. این خدایان هم - یعنی خدایان المپ و یا خدایان والهالا (Valhala)<sup>۱</sup> ممکن است وجود داشته باشند. من، قادر نیستم عکس این قضیه را ثابت کنم، و بهمین ترتیب تصور هم نمیکنم که خدای مسیحیان بیش از خدایان نامبرده حقیقت داشته باشد. در این مورد، تنها چیزی که می توانم بگویم این است که بگویم: ممکن است وجود داشته باشد.

س - بعقیده شما مظاهر و عوارض مذاهب برای جامعه بشری سودمند است یا مضر؟

ج - تصور میکنم بیشتر عوارض مذهب، در جریان تاریخ، زیان

۱ - طبق عقاید اهالی اسکاندیناوی، والهالا کاخی است متعلق به اودین که برای پذیرائی ارواح قهرمانانیکه در جنگ کشته شده بودند اختصاص داشت.

بخش بوده است. البته در این جا منافی را هم میتوان نام برد. مثلاً بعثت وجود مذهب بود که کاهنان مصری موفق شدند به اختراع تقویم نایل آیند و بکمک آن توانستند تاریخ وقوع کسوف و خسوف را پیش بینی نمایند. ولی مذهب، در اغلب موارد، تأثیرات زشت و زیان بخشی داشته است. علل ایجاد این نتایج مضر در کلمات زیر خلاصه میشود:

بر طبق تلقین مذاهب، داشتن اعتقاد و ایمان به مسائلی که وجود آنها بی اساس میباشد بینهایت مهم و خطیر است. مسائل مزبور، ابتدا قواعد اندیشه های جامعه بشری را متلاشی و دگرگون ساخته و اصول و دستگاههای تعلیم و تربیت را واژگون مینمود و سپس، بر روی خرابد های آنها کفر و سخافتی محض و مطلق بنا میکرد. بر طبق تعلیم مذاهب، داشتن اعتقاد به برخی مطالب خوب است و ایمان آوردن به بعضی چیزها بد است. البته، بدون اینکه صحت و سقم هیچکدام از آنها معلوم باشد. بطور کلی تصور میکنم که مذهب به جامعه انسانی آسیب زیادی رسانده است. مذهب، کهنه پرستی و محافظه کاری را تقدیس کرده است. مذهب بویژه حس کینه توزی و تشدد و عداوت ورزی نسبت به مخالفین عقیده را تحریک و تطهیر نموده است. حقیقتاً باید گفت در کلیه مواردی که تعصب و کینه توزی مذهبی دخالت داشته است - مخصوصاً در اروپا - عواقب وحشتناکی ببار آمده است.

س - آیا در این مورد منظور شما شکلی از تفتیش و سانسور عقاید است - که به محو و نابودی آزادی منجر می شود؟

ج - بله، منظورم همین است. مثلاً ماهر کدام از مدارس دخترانه ویا پسرانرا - در هر يك از نقاط عالم - در نظر بگیرید ملاحظه خواهید

فرمود که در آن جا يك ايمان و مذهب خاصی را بشاگردان تلقین و القا می کنند. این عمل، چه در کشور های مسیحی مذهب و چه در ممالک کمو نیستی انجام میگیرد؛ منتها، شکل آن متفاوت است. هم در ممالک کمو نیستی و هم در کشورهای مسیحی مذهب عقایدی را بدانش - آموزان القا می کنند که دلایل و شواهد آن با روشی منصفانه و بیطرفانه مورد بررسی و مطالعه قرار نگرفته است. و بطور کلی و اصولی، دانش آموزان را تشویق نمیکنند که برای عقاید مخالف، استدلالی پیدا کنند.

س - پس بچه دلیل، در جریان قرون گذشته، بشریت بمذهب احتیاج پیدا کرده است؟

ج - گمان میکنم منشاء مذهب، قبل از هر چیز دیگر، ترس و وحشت باشد. انسان، خود را بی نهایت ناتوان احساس می کند؛ و موجب و علت اصلی وحشت او سه عامل است: اولاً بلائی است که طبیعت می تواند بر سرش بیاورد؛ مثلاً بوسیله رعد او را بهلاکت رساند و یا در اثر زمین لرزه در اعماق زمین مدفونش کند. ثانیاً آسیبی است که ابناء نوع خودش میتواند با او برساند؛ مثلاً در میدان جنگ او را بکشند. عامل سوم - که بمذهب بستگی پیدا میکند - عبارت از اعمالی است که شهوات ویژه انسان، بهنگام غلیان و شدت، میتواند او را وادار بانجام آنها بکنند. البته، انسان بخوبی میداند که پس از اعاده آرامش از این که چنین اعمالی انجام داده است متأسف خواهد شد. اینها بودند علل اصلی ترس و وحشتی که اکثریت مردم بدان دچارند. مذهب، از شدت این خوف و ناراحتی میکاهد.

س - ولی، آیا بنیان گذاران مذاهب چنین هدفی نداشته اند؟

ج - نه ، زیرا هدف بانیان مذاهب - البته منظورم کلیه مذاهب است - مغایر تعلیماتی است که پیروانشان تبلیغ میکنند . واقعاً هم ارتباط زیادی بین هدف پیغمبران و آنچه که پیروان آنها تبلیغ میکنند وجود ندارد . در این مورد مثالی میزنیم :

عده‌ای از نظامیان تصور میکنند که ایمان مسیحی در مبارزه علیه کشور های شرقی نقش مهمی بازی میکند . اینان ، معتقدند که اگر ایمان به مسیحیت وجود نداشته باشد در مبارزه مذکور - آنقدر که شاید و باید - حدت و شرارت نشان نمیدهند . بسیار خوب ، من «موعظه عیسی رادر بالای کوه»<sup>۱</sup> خوانده‌ام و در آنجا ، حتی ، یک کلام هم پیدا نکردم که استعمال بمب هیدرژنی را تشویق کرده باشد . حتی یک کلمه هم ندیدم .

س - آیا بعقیده شما مذهب هنوز هم مضر است ؟ شما مسائل مربوط بادوار گذشته را مورد انتقاد قرار دادید . در باره عصر حاضر چه عقیده‌ای دارید؟

ج - اوضاع همیشه بر همین منوال بوده است . بمب هیدرژنی را که بعنوان مثال ذکر کردم مربوط بدورانهای گذشته نیست . و این ، جای تأسف و بدبختی است . تصور میکنم مذهب - بصورتی که امروزه در کلیسا رواج دارد - مانع پیشرفت هر نوع فکر شرافتمندانه و صحیح میباشد . در شرایط کنونی ، مذهب بیشتر بمسائلی اهمیت میدهد که

۱ - یکی از خطابه های حضرت عیسی است که ابتدا برای حواریون و سپس برای مردمی که بدنبال آنها هجوم آورده بودند ایراد شده است . این مواعظه بمنزله قانون اساسی مسیحیت و پایه حیات مسیحی است .

اصولا، فاقد ارزشند. بطور کلی، مسیر مذهب از سمت توجهی کدازای اهمیت و ارزش میباشد منحرف گردیده است. **ب -** آیا میتوانی در این مورد مثالی ذکر کنی؟

**ج -** البته. مثلا، امپراطوری روم درهم میریخت در حالیکه «پادشاه» کمترین توجهی بدان نداشتند. در شرایطی که امپراطوری روم رو باضمحلال میرفت، فقط یک چیز برای «پدران کلیسا» اهمیت داشت و آنهم داستان باکرگی بود. این «مسئله» برای آنها خیلی اهمیت داشت.

**ب -** «پدران کلیسا» چه اقدامی بعمل میآوردند؟

**ج -** هیچ، آنها مردم را تهییج و اغوا میکردند. وجود قشونهای بیگانه، در سرحدات مرزی کشور و اصلاح و تغییر قوانین مالیاتی، اصولا مورد علاقهشان قرار نمیگرفت. پدران کلیسا، فقط یک چیز را برسمیت میشناختند و آنهم مسئله باکرگی بود. این چیز، در نظر آنان خیلی بیش از موجودیت یک امپراطوری اهمیت و ارزش داشت.

همین امروز نژاد بشری در معرض انهدام قرار گرفته است. من مشاهده میکنم که برای عدهای از صاحبمنصبان عالیرتبه و عظیم الشان کلیسائی مسئله اساسی و مهم عبارت از این است که از لقا و آبتنی مصنوعی جلوگیری بعمل آید. بنا بر عقیده روحانیون کلیسائی

---

۱ - نویسندگان کتب مقدسه مسیحی که خود از مقدسین بوده و تا قرن پنجم میلادی میزیسته اند. به عقیده برخی پدران کلیسا تا قرن هشتم و حتی تا قرن دوازدهم نیز وجود داشته اند. مشهور است که آخرین پدران کلیسا در شرق «القديس يوحنا الدمشقي» و در غرب «القديس تيودوردی سویل» (در اسپانیا) بوده اند.



جلوگیری از آبتنی مصنوعی امری است بسیار خطرناک و ممانعت از وقوع آن، بمراتب، مهمتر از حدوث جنگ جهانی است؛ جنگی که اصلاً نسل بشر را از سطح زمین بر خواهد انداخت. من معتقدم، در اینجا شعور درك تناسب بین مسائل موجود از بین رفته است.

س- با وجود همه این حرفها، آیا شما با این مسئله موافقت میکنید که مذهب، گاهی اوقات، محسناتی هم داشته است؟ مثلاً، مذاهب موجب و عامل توسعه و گسترش فرهنگ و تمدن در سرزمینهایی شدند که هیچ سازمان و دستگاه دیگری نمیتوانست بدانجا راه یابد. برای نمونه اگر کشور بیرومانی را در نظر بگیرید ملاحظه خواهید کرد که روحانیون و کشیشان بودایی، با اشاعه تعلیم و تربیت در بین توده های تپه دست این سرزمین چه خدمات شایسته و گرانبهائی انجام دادند.

ج- ممکن است اینطور باشد. تصور میکنم کشیشان بند کتینی [روحانیون مسلك سن بهنوا] در این زمینه، کارهای قابل توجهی انجام داده اند. ولی، قبل از اینکه خیری بمردم برسانند برای آنها عامل شر شدند. بله اول يك دنیا ستم و سپس، يك جواحسان.

س- ولی عقیده شما درباره کسانی که احساس میکنند به شریعت و مذهبی نیازمندند و بالاخره می خواهند بتوانند مشکلات زندگی را متحمل شوند چیست؟

ج- من معتقدم این اشخاص مظهر یک نوع بی عرضگی هستند. چنین رفتار اگر در زمینه ای غیر از مذهب مشاهده میشود، نتیجه ای جز ایجاد حقارت و نفرت نداشت. ولی، مطلب اینجاست که این بی عرضگی در امری مذهبی بچشم می خورد و بدین جهت قابل ستایش جلوه میکند.

من بی عرضگی را در هر مورد که باشد نمی ستایم .

س- بچه دلیل شما این طرز رفتار را بی عرضگی مینامید؟

ج- زیرا، از این عذر رفتار چنین بر می آید که بدون کمک فلان یا بهمان ... انسان قادر نیست خود را آماده مبارزه زندگی کند. ما بایستی، همگی، با استفاده از وسایلی که طبیعت در اختیار ما گذاشته است- در میدان زندگی از عهده مبارزه بر آئیم . این جاست که مسئله شجاعت ... بمیان می آید .

س- آیا شما فکرمی کنید که اگر مردم با مسائل و مشکلات را ازدوش خود برداشته و آنها را بر عهده خدا یا کشیش و یا یک سازمان مذهبی واگذار کنند - و بدین ترتیب خود را از مواجبه مستقیم با مسائل کنار کشند - این موضوع دلیلی بر بی عرضگی آنهاست ؟

ج- آری. اوضاع جهان را در شرایط وخیم کنونی در نظر آورید. من همیشه نامه هایی دریافت میکنم که در آنها نوشته اند: «خدا جهان را حفظ می کند» ولی، با در نظر گرفتن این مسئله که خدا تا کنون هرگز چنین کاری نکرده است. نمی فهمم چه چیز موجب میشود که اینان باور کنند که خداوند در آتیه جهان را حفظ خواهد کرد .

س- آیا می خواهید بگوئید که این شریعت کاملاً عاری از عقل و کیاست است ؟ آیا شما معتقدید که انسان باید - بدون اینکه چشمش بدست دیگران باشد - گلیم خود را از آب بدر کشد.

ج- کاملاً صحیح است .

س- شما میگوئید که مذهب برای آدم مضر است معذک، بشر همیشه با سماجت و عناد کوشیده است خود را به مذهبی پای بند سازد .

در این مورد چه عقیده‌ای دارید؟

ج - آدم را میفرمائید؟ گمان نمیکنم. ممکن است عده‌ای باشند. این عده، افسار خود را بدست عادت سپرده‌اند. سرزمین‌هایی وجود دارد که مردمش با عکاز راه میروند و خوششان نمی‌آید جور دیگری نقل مکان کنند. در باره مذهب هم همین طور است. برخی کشورها بمذهب عادت کرده‌اند. در مقابل ممالکی هم وجود دارد که مردمش بمذهب عادت ندارند. مثلاً چندی قبل - برای مدت یکسال - در چین زندگی می‌کردم؛ و آنجا برایم مسلم شد که اصولاً اهالی چین، یعنی چینی‌های متوسط و معمولی، پای خود را از هر نوع بند مذهبی آزاد ساخته‌اند. و از این لحاظ، به سعادت و خوشبختی آنها لطمه‌ای وارد نیامده است - حتی تصور میکنم با منظور داشتن شرایط دشوار مردم چین - باز هم - اهالی لامذهب این سرزمین از مسیحیان سعادت‌مندترند.

س - بدون شك يک‌تفر مسیحی مذهب بر این عقیده است که اگر می‌توانست چینی‌ها را مسیحی بکند خوشبختی آنها خیلی بیشتر میشود.

ج - گمان نمیکنم این آقای مسیحی مذهب هیچگونه دلیلی برای اثبات ادعای خود داشته باشد.

س - ولی، آیا بشریت در جستجوی دلیلی بمنظور ایمان آوردن بچیزی که خارج از وجود و هستی ما قرار گرفته و بمراتب بزرگتر از انسان است نمیباشد؟ البته، نه آنچنان چیزی که، واقعاً، در اثر بی-عرضگی و خلاصی از مسائل و مصائب زندگی بدان توسل جوید بلکه

بشر می‌خواهد غایتی کشف کند که خود را وقف وفدای آن سازد؟

ج - بسیار عالی است؛ ولی اگر چیزهای بزرگتر از خودمان بخواهیم، اینکه بکثرت یافت می‌شود. قبل از هر چیز خانواده، سپس ملت و بالاخره جامعه بشری اینها همه، از نفس ما بزرگترند و برای کسیکه احساسات مثبت ناشی از مقاصد خوب داشته باشد میدان و آزمایشگاه بسیار خوبی را تشکیل میدهند؟

س - آیا معتقدید که تشکیل مذهبی همچنان بشریت را قبضه خواهد کرد؟

ج - بعقیده من، این مسئله را با راه حلی که مردم برای گشایش مسائل اجتماعی خود بکار می‌برند بستگی دارد. اگر وقوع جنگ‌های بزرگ، همچنان، ادامه داشته باشد و چنانچه این بیدادگریها و آزارهای بیرحمانه بر جای بمانند و بالاخره، اگر اکثریت مردم در نکبت و بدبختی روزگار بگذرانند در آن صورت، احتمال دارد مذهب بموجودیت خود همچنان ادامه دهد. من ملاحظه کرده‌ام که: اعتقاد و ایمان نسبت به لطف پروردگار با شواهد و آثاری که از آن مشاهده می‌شود نسبت معکوس دارد. یعنی: وقتی که هیچگونه آثاری از لطف پروردگار دیده نشود (یعنی مردم در بدبختی باشند) مردم بآن معتقد میشوند، و هنگامی که اوضاع روبه بهبودی میگذارد یعنی وقتی که موقعیت مناسب برای اعتقاد به پروردگار بدست می‌آید آنوقت از او غافل میشوند و بدست فراموشی میسپارند.

این موضوع مرا بدین فکر می‌اندازد که: اگر مسائل اجتماعی حل شوند مذهب از بین میرود. و بر عکس گمان نمیکنم چنانچه

مسائل اجتماعی لاینحل بماند مذهب در معرض خطر از بین رفتن قرار گیرد .

از این حیث، در گذشته نمونه های زیادی را میتوان یافت: در قرن هیجدهم وقتی که سکوت و آرامش بر همه جا حکمروا بود، اکثریت توده تحصیل کرده آزادیخواه بودند . بعد ، انقلاب فرانسه سر رسید و اشراف انگلستان چنین نتیجه گرفتند که آزادی فکر انسان را به مسلخ میکشاند . بهمین دلیل ، اشراف انگلیسی آزادی فکر رازها ساخته و عمیقاً به مذهب گرویدند . و این ، در دوران «ویکتوریا» اتفاق افتاد .

در جریان انقلاب روسیه نیز چنین ماجرائی بوجود آمد . انقلاب روسیه مردم را دچار وحشت کرد . ب مردم روسیه گفته شد: چنانچه بخدا ایمان داشته باشید اموالشان مصادره خواهد گردید . معذک، روسها همچنان بخدا معتقد ماندند . با اطمینان میتوان گفت که: این غوغاها و تحولات اجتماعی - از نظر مذهبی - جالب توجه اند .

س - پس از اینکه ما مردم - البته منظور من و شماست - آیا تصور میکنید در ظلمت و خاموشی محوشویم ؟

ج - بدون هیچ شکی . چرا اینطور نباشد ؟ من میدانم که بدن انسان تجزیه میشود و هیچگونه دلیلی نمی یابم که باتکاء بر آن بتوانم فرض کنم روح - پس از تجزیه جسم - بتواند بزنگی خود ادامه دهد .



۲

رد در اسل : آیا تصور میکنید در گذشته جنگهای عادلانه‌ای  
بوقوع پیوسته باشد؟ و آیا استعمال کلمه عادلانه در این مقام معقول  
می‌باشد؟

برتر اندر اسل : اگر، واقعاً مفهوم کلمه «عادلانه» مشخص و روشن  
گردد در آن صورت میتوان گفت استعمال آن کاملاً معقول میباشد .  
می‌توان جنگهایی را بخاطر آورد که از نظر قانونی قابل توجیه‌اند .  
جنگهای زیادی بوقوع پیوسته است که در آنها یکی از متخاصمین  
میتوانسته است جنگ را، فقط از نظر قانون، توجیه کند ولی می‌توانیم در  
باره جنگهایی هم صحبت کنیم که منافع منتظره از آنها بیش از زیان‌شان  
می‌باشد . و در این حالت ، موضوع یک طبقه بندی کاملاً مختلفی بمیان  
می‌آید .

س - آیا میتوانید در این مورد نمونه‌هایی ذکر کنید؟

ج - نمونه‌های زیادی را میتوان نام برد . من ، طرفدار و هوا-  
خواه هر نوع مقاومتی هستم که در برابر مهاجم بعمل آید. بدین جهت  
معتقدم انگلیسی‌ها حق داشتند در برابر آرمادای [Armada]  
اسپانیا و همچنین مجارها در راه آزادی خود مقاومت ورزند. نتیجه کار

در مورد اول موفقیت آمیز ولی در مورد دیگر شکست بود. اما، چنانچه شما بخواهید پایه و اساس قضاوت خود را بر روی نتیجه کار بگذارید آن وقت طبقه بندی شما، کاملاً، شکل دیگری بخود خواهد گرفت. شما برای خود، این مسئله را مطرح میکنید که: آیا از جنگ سودی بدست میآید یا نه؟ یکی از جنگهایی را که از نظر قانونی نمی توان برایش توجیهی پیدا کرد در نظر بگیرید: مثلاً اشغال آمریکای شمالی بوسیله «سفید پوستان»، در این قضیه میتوانم اظهار کنم که من حیث المجموع کار خوبی انجام شده ولو اینکه عمل هجوم، اساساً دور از حق و عدالت بوده باشد.

س- عقیده شما درباره جنگ استقلال چیست؟

ج- بعقیده من این جنگ، کاملاً، منصفانه و عادلانه انجام گرفته است. ضمناً، ایمان کامل هم دارم که این جنگ با موازین قانونی و حقوقی منطبق نبوده است. واقعیت این است که اگر شما بایالات متحده بروید میبایستی، تلویحاً، ژرژ واشنگتن را محکوم بدانید. شما باید مؤید این اصل باشید که نباید علیه هیچیک از دولت‌هایی که قانوناً تشکیل یافته اند زور بکار برد. ولی، شکی نیست که این صحبت‌ها همه بدوران گذشته ارتباط دارد.

س- آیا تصور میکنید جنگهای موفقیت آمیز و ثمر بخش هم وجود

داشته اند: منظورم جنگهای طولانی نیک فرجام است؟

ج- البته که وجود داشته اند! بیائید به تاریخ قدیم برگردیم. اسکندروسزار از جهانگشایان بزرگ جهان بودند. آنها جنگهایی غیر قانونی و برخلاف حق پا کردند ولی، فتوحات آنها نتایج و تأثیرات



ثمربخشی داشت. جنگهای اسکندر موجب توسعه فلسفه یونان در سر تا سر خاور نزدیک شد و زبان یونانی را با طراف منتشر ساخت ، و بدین ترتیب فرهنگ یونان بعنوان يك میراث وارمغان نصیب ما گردید .  
 با احتمال قریب بیقین میتوان ادعا کرد که : اگر اسکندر وجود نمیداشت، امروزه ، خدماتیکه یونانیها بتمدن بشری کرده اند مجهول و ناشناخته مانده بود .

س- سزار چگونه ؟

ج- سزار فرانسه را فتح کرد و آنرا بدنیای متمدن مربوط ساخت از برکت فتوحات سزار است که زبان فرانسه - یعنی زبانی که تا بدین پایه مورد ستایش ماست - بوجود آمده است .

س- آیا علت وقوع جنگها عوامل اقتصادی است ؟ حماقت فرمانروایان است ؟ و یا شوق و حرارت توده ها ؟

ج- برای کلیه علل مورد بحث نمونه هایی میتوان شمرد- جنگها ، گاهی معلول این علت اند و گاهی معلول علت دیگر . هنگامیکه فردريك کیریه کشور «ماری ترز» حمله کرد مطلقاً تفوق مستبدانه خود را بر او اعمال کرد . تصور نمیکنم جنگ فوق علت دیگری داشته باشد . در قرن هیجدهم ، سلاطین برخلاف عدالت و حق روانه جنگ میشدند و این ، مطلقاً برای کسب شرافت و افتخار و شوکت و جلال بود ؛ ولی این عامل پس از قرن هیجدهم کمتر بچشم میخورد .

س- بدین ترتیب ، علت بروز اکثر جنگها ، جنون محض فرمانروایان است ؟

ج- بلی - حالا بیائید عوامل اقتصادی را بررسی کنیم . شکی

نیست که این عوامل در طی جنگ طولانی و پایان ناپذیر بین انگلیس و اسپانیا نقش مهمی بازی کرده‌اند.

انگلیسیها، بدلائل اقتصادی، با اسپانیا می‌جنگیدند؛ و اسپانیاییها بدلائل مذهبی با انگلیس‌ها محاربه می‌کردند. انگلیس‌ها برای حصول منافع مطلوبی جنگ می‌کردند و اسپانیایی‌ها علیه چیزی نامطلوب وارد میدان کارزار شده بودند؛ ولی، جنگ بین اسپانیا و انگلیس جنگی بود طولانی که از لحاظ مامطلقاً - و یا با تقریبی جزئی - جنبه اقتصادی داشت. پس ملاحظه می‌شود که این عوامل دارای نقشی می‌باشند. البته، هیستری (غلیان جنون آمیز) عوام الناس هم در بروز جنگ تأثیر دارد. دولت والپول [نخست وزیر انگلیس در سالهای ۱۷۱۷-۱۷۱۵ و ۱۷۴۲-۱۷۲۱] که مدتی طولانی بر مسند نخست‌وزیری انگلستان بود سرانجام، تحت تأثیر هیستری (غلیان جنون آمیز) مردم، و کسانی که تصمیم قاطع داشتند با اسپانیا بجنگند و از گون گردید. ما، دیگر به جنگ با اسپانیاعادت کرده بودیم و از این کار خوشمان می‌آمد؛ ولی والپول دوست نداشت با اسپانیا بجنگد.

س- شما، در جنگ اول جهانی طرفدار صلح بودید. ولی در جنگ دوم جهانی صلح خواه نبودید. آیا در این در مورد خود را ذیحق میدانید؟

ج- من، يك لحظه هم نمی‌توانم فکر کنم که اشتباه کرده باشم. من هیچوقت نمی‌توانم بگویم که همه جنگها از روی عدالت بوده‌اند و یا اینکه همه آنها برخلاف عدالت واقع شده‌اند، هرگز چنین چیزی نمی‌توانم بگویم. در این مورد تنها چیزی که احساس می‌کردم این بود

که برخی جنگها - از نظر حق و عدالت توجیه قابل بودند و برخی دیگر قابل توجیه نبودند . جنگ اول جهانی ، از نظر عدالت و انصاف ، قابل توجیه بود ولی جنگ دوم برخلاف عدالت بوقوع پیوست .

س- چرا جنگ دوم را عادلانه نمیدانید ؟

ج- زیرا ، از نظر من ، هیتلر مردی بود متعصب و غیر قابل تحمل . طرز توجه بمسائل از نظر گاه نازیسم وحشتناک بود . من فکر میکردم که اگر هیتلر بر جهان مسلط میشد - و مسلماً چنین هدفی را هم دنبال میکرد - دنیا به چه جهنمی تبدیل میگردد . ما ، وظیفه داشتیم از خطری وحشتناک جلوگیری کنیم . این اقدام ضروری بود .

س- آیا شما همچنان معتقدید که جنگ اول جهانی کار غلطی

بوده است ؟

بلی ، بعقیده من حق بود انگلستان بیطرف میماند . من در آنوقت این عقیده را ابراز داشتم ، و حالا هم گفته خود را تکذیب نمیکنم . اگر ما بیطرف میماندیم ، جنگ اول جهانی اینقدر طول نمیکشید . درست است که پس از جنگ بر قدرت آلمان افزوده میگردید ولی بالاخره قدر قدرت که نمیشد . و ملاحظه میفرمائید آلمان زمان قیصر - علیرغم تبلیغاتی که برای قبولاندن آن به مردم انگلیس بعمل میآمد - باندازه آلمان هیتلری بد ذات و شریر نبود . امروز ، بندرت میتوان دولتهائی را یافت که همپایه و همسنگ حکومت قیصر آلمان باشند . مسئله چنین است : هنگامیکه شما علیه دولت بد ذات و شروری وارد جنگ شوید بر شرارت و خبث آن میافزائید . این حقیقت مسلم درباره نازیها مصداق پیدا نمیکند . زیرا ، اصولاً ، درد دنیا چیزی از آنها بدتر پیدا نمیشد .

چه باید کرد این، حقیقتی است. و اگر در سال ۱۹۱۴ بیطرفی خود را حفظ کرده بودیم دچار نازیها و شیوعیها نمیشدیم. شیوعیها، محصول و مولود يك شرایط خاصی میباشند: تجزیه شدن آرتش روس و بلوای عمومی در روسیه. اگر جنگ اول جهانی کوتاهتر بود انقلاب روسیه بشکل دیگری درمیآمد.

س- در روسیه چه اتفاقی میافتاد؟

ج- يك انقلاب. همان انقلابی که در سال ۱۹۰۵ در شرف تکوین بود. تقریباً میتوان اطمینان داشت که سوسیالهای انقلابی قدرت را بدست میگرفتند؛ و اینان، باشیوعیها فرق داشتند. بدون شك اوضاع در چنان مسیری میافتاد که میتوانست قابل تحمل باشد.

س- آیا شما معتقدید در این صورت رژیم نازی در آلمان مستقر نمیشد و کار بایجاد یکنوع دمکراسی قابل قبول منجر میگردد؟

ج- آری، همین طور میشد. اوضاع، باهنجاری مناسب، بهمان سرعتی که سابقاً در انگلستان پیش میرفت- تحول مییافت. امکان نداشت آلمان بيك دمکراسی پارلمانی معقول تبدیل گردد. آری، عامل زمان نباید فراموش کرد. وشکی نیست که: ما ناظر توسعه و تکامل فلسفه نازی که - در واقع عکس العملی در مقابل خرابی آلمان پس از جنگ بود - نمی شدیم.

س- بسیار خوب، فرض کنیم در جنگ اول شرکت نمی کردیم. آلمانها فرانسویها را شکست میدادند. سپس بسوی انگلیسها روی آورده و میگفتند «میدونی چیه، بگذار کلك اینها را هم بکنیم».

ج- هیچ دلیلی وجود ندارد که با اتکاء بر آن چنین نظری را

پذیریم. آلمانها، هدفهای محدودی داشتند: آنها میخواستند از حقوق و مزایای داشتن يك نیروی دریائی قوی برخوردار باشند. آنها میخواستند مستعمرات بیشتری بچنگ آورند و این هدف آنها بمزاج ما انگلیسها سازگار نمیآمد. آلمانها میخواستند بر بالکان تسلط بیشتری داشته باشند. در حقیقت آنها میخواستند که اطریش در ممالک بالکان حکومت کند. این مقاصد قیصر، تا آنجا که من میتوانم قضاوت کنم، مشخص و محدود بود. تصور نمیکنم قیصر آلمان قصد پیروزی بر جهان را داشت.

س- مع الوصف، جنگ اول جهانی از نظر بریتانیا جنگی درست و عادلانه بود. اینطور نیست؟

ج- قانوناً، بله. اگر منظور شما این است که ما برای خاطر دفاع از بلژیک جنگیدیم - مسئلهای که خود مشکوک بنظر میرسد - بله. البته، اگر چنین دلیلی را قبول میکنید آنوقت میتوان گفت جنگ - از حیث قانون - عادلانه بود. ولی، فکر نمیکنم هر جنگی که از نظر قانون قابل توجیه باشد بتواند جنگی عادلانه و منصفانه تلقی شود.

س- آیا شما معتقدید که مردم جنگ را دوست میدارند؟

ج- چیز جالبی است. خیلی از مردم از جنگ خوششان میآید، این، یکی از مسائلی است که در سال ۱۹۱۴ باعث تعجب من شد. کلیه اشخاص صلح جوئی که من با آنها سروکار داشتم معتقد بودند که: دولت‌ها جنگها را بر توده‌های ملت تحمیل میکنند. ولی، وقتی که درخیا بانهای لندن قیافه مردم را تماشا میکردم آشکارا میدیدم که شادی مردم بیش از ایام قبل از اعلان جنگ بود. من این عقیده را کماکان، برای دوستان صلح

طلبم اظهار داشتم و این قضیه موجب ارضای خاطرشان نشد. خیلی ها از شنیدن این گفته های من ناراحت شدند. هنوز هم معتقدم که عده زیادی از مردم جنگ را میپرستند؛ البته، بشرط آنکه میدان کارزار در کشور آنها نباشد و خسارتی از آن نبینند. مسلماً، وقتی که آتش جنگ در کشور شما مشتعل شود آنوقت مطلب شوخی بردار نیست.

س - حالا که میگوئید تعداد جنگ طلبان اینقدر زیاد است این قبیل احساسات تهاجمی آنها، در زمان صلح، بچه ترتیب دفع می شود؟  
ج - در این جا مسئله تهاجم مطرح نیست، بلکه موضوع ذوق حادثه جوئی اشخاص در میان می آید. بعقیده من، اعطای هر نوع امکان حادثه جوئی باین دسته از مردم که والء آند شایان اهمیت زیادی است. با استفاده از این احساسات و نیروها میتوان بدون متحمل شدن هزینه زیاد بقلل مرتفع صعود کرد و بقطب شمال یا جنوب دست یافت.

س - آیا تصور می کنید اهالی اسکاندیناوی یعنی سوئدیاها - از اینکه مدت های طولانی در صلح زیسته اند خوشبخت باشند؟

ج - کاملاً همین طور است. مردم سوئد از سال ۱۸۱۴ تا کنون روی جنگ را ندیده اند؛ و تا آنجائیکه اطلاع دارم سوئد یکی از خوشبخت ترین ممالک جهان است در آنجا مردم از زندگی حداکثر لذت را میبرند و هیچگاه ندیده یا نشنیده ام که خاطر سوئدیاها از اینکه در جنگ نبوده اند رنجیده باشد.

س - ولی در آنجا خودکشی زیاد است!

ج - البته این موضوع صحت دارد، سوئدیاها بدان دلیل خود - کشی میکنند که معتقدات مذهبی ندارند. ملت سوئد، چندان در قید

دین و مذهب نیست. آن‌عه از مردم سوئد که مذهبی داشتند بایالات متحده و غرب میانه مهاجرت کردند و بقیه هم که در سوئد مانده‌اند مردمان لامذهبی هستند.

س - آیا روحیه جنگ طلبی در سرشت بشر عجیب نیست؟

ج - طبیعت بشر را میفرمائید؟ - بدرستی ماهیت آنرا نمیدانم. معمولاً طبیعت بشر، بی‌نهایت، قابل‌کشش و انعطاف پذیر است و مردم متوجه این مطلب نمی‌شوند؛ معذک، اگر شما يك سگ خانگی را با يك گرگ وحشی مقایسه کنید آنوقت بقدرت تعلیم و تربیت پی خواهید برد.

سگ خانگی موجودی است که براحتی تربیت می‌شود گاه عوعو می‌کند و شاید گاهی پای نامهرسان پست را هم گاز بگیرد ولی بطور کلی قابل معاشرت است.

ولی مسئله گرگ صورت دیگری دارد. در باره طبیعت بشر میتوان به نتایج جالبی رسید. طبیعت بشر، بر حسب تربیت ممکن است کاملاً تغییر کند. این ایده که میگوید طبیعت بشر را نمیتوان عوض کرد بینهایت احمقانه است!

س - بالاخره، اکنون مدت زیادی است که میکوشند ملت‌ها را متقاعد سازند که با هم بجنگ بر نخیزند و پیشرفت‌هاییکه در این مورد حاصل شده خیلی کند و ناچیز است.

ج - ما، در متقاعد ساختن مردم کوششی بعمل نیاورده‌ایم. در این مورد فقط چند فقره اقدامات محدود بعمل آمده است ولی، هنوز اکثریت بدان دست نزده است.

س - آیا تصور نمیکنید اگر سوئدیها بجنگی کشیده شده و عواقب دردناک آنرا چشیده بودند ملت خوشبخت تری بودند؟

ج - هیچگونه دلیلی برای پذیرفتن این حرف مشاهده نمیکنم. در زمان کنونی، میتوان گفت که تمام ملل روی جنگ را دیده اند و هیچیک از آنها باندازه مردم سوئد خوشبخت نیستند این مطالب، نتیجه مشهودات مسافرت خود من میباشد.

س - آیا بعقیده شما مردم برای جنگ دوم جهانی چندان اهمیت و ارزشی قائل نبوده اند؟

ج - علت این مسئله آنست که روال جنگ دوم جهانی با جنگ اول فرق داشت. کسانی که در سال ۱۹۱۴ عازم جبهه میشدند تبسمی بر لب نداشتند زیرا، با احتمال قریب بیقین معلوم بود که باید در میدان جنگ بمانند و این مسئله را همه میدانستند. ولی، در پشت جبهه این تأثر و بدبینی وجود نداشت. جنگ دوم، کاملاً قیافه دیگری داشت. مردم در یک حال رخوت و سستی قرار داشتند - آری مردم بیست و پنجسال قبل مزه تلخ جنگ را چشیده بودند.

س - شما هم اکنون درباره جنگ فیما بین انگلیس و اسپانیا صحبت کردید؛ جنگی که مولود هیستری مردم بود و برخلاف میل نخست وزیر وقت انجام گرفت. آیا تصور میکنید که امروز کمتر از سابق در معرض این خطر قرار داشته باشیم.

ج - خطری که ما را تهدید میکند کمتر از سابق نیست. اکنون دیگر مردم، همه، از نعمت سواد بهره مندند؛ و مطبوعات هم در تشدید این هیستری نقش عظیمی بازی می کند. ولی، يك چیز هست؛ کم کم



تمایل مخالفی دارد بوجود میآید و علت اصلی آنهم پیدایش تلویزیون است. امروزه، دیگر مردم در خانه های خود روی صندلی راحتی پای تلویزیون نشسته و اخبار جهانی را گوش میکنند. دیگر، آن اجتماعات وسیعی که برای استماع اخبار جدید تشکیل میشد و مردم را وادار بـاـبراز احساسات و داد و فریاد میکرد وجود ندارد. این اجتماعات عجیب و غریب، عامل اصلی هیستری میباشد. من عقیده دارم هر چه تظاهرات و اجتماعات عظیم بیشتر نقصان یابد از هیستری مردم نیز بهمان نسبت، کاسته خواهد شد.

س - آیا شما عقیده دارید که اینگونه اجتماعات مردم در میدان «ترافالگار» که برای استماع فرمان جنگ تشکیل میشد دیگر باسانی بوجود نخواهد آمد.

ج - چرا، تصور میکنم باز هم ناظر این اجتماعات باشیم. میدانید قضیه از چه قرار است؟ میدان ترافالگار خیلی سهل الوصول است و آدم میتواند، بدون هیچ اشکالی، بدانجا برود. گمان میکنم اجتماعات میدان ترافالگار همچنان ادامه خواهد داشت. ولی معتقدم دیگر بدان اهمیت سابق نخواهند بود.

چیز عجیبی است. جمعیت انبوهی از مردم در میدان ترافالگار مجتمع میشوند تا به تصمیم دولت مبنی بر سر کوبی و کشتار آنها با ابراز احساسات و هیجان پاسخ گویند. واقعاً شگفت آور است. برآستی از طبیعت بشری غیر از این باید توقع و انتظار داشت. چه باید کرد منکر وجود این حقیقت تلخ که نمی توان شد ولی، تصور میکنم که این شدت روزه تخفیف باشد.

توجه استیمن هستند.

همچنین گمونیم برکتی در این شرایط، روسای و آرمیها در  
 مورد آن هستند. زندگی همگرا و ایمن آن **۴** است. اگر داشته  
 است. این جوانان مادی.

## گمونیم و سرمایه داری

همچنین گمونیم برکتی در این شرایط، روسای و آرمیها در  
 مورد آن هستند. زندگی همگرا و ایمن آن **۴** است. اگر داشته  
 است. این جوانان مادی.

همچنین گمونیم برکتی در این شرایط، روسای و آرمیها در  
 مورد آن هستند. زندگی همگرا و ایمن آن **۴** است. اگر داشته  
 است. این جوانان مادی.

همچنین گمونیم برکتی در این شرایط، روسای و آرمیها در  
 مورد آن هستند. زندگی همگرا و ایمن آن **۴** است. اگر داشته  
 است. این جوانان مادی.

همچنین گمونیم برکتی در این شرایط، روسای و آرمیها در  
 مورد آن هستند. زندگی همگرا و ایمن آن **۴** است. اگر داشته  
 است. این جوانان مادی.

همچنین گمونیم برکتی در این شرایط، روسای و آرمیها در  
 مورد آن هستند. زندگی همگرا و ایمن آن **۴** است. اگر داشته  
 است. این جوانان مادی.

همچنین گمونیم برکتی در این شرایط، روسای و آرمیها در  
 مورد آن هستند. زندگی همگرا و ایمن آن **۴** است. اگر داشته  
 است. این جوانان مادی.

همچنین گمونیم برکتی در این شرایط، روسای و آرمیها در  
 مورد آن هستند. زندگی همگرا و ایمن آن **۴** است. اگر داشته  
 است. این جوانان مادی.

همچنین گمونیم برکتی در این شرایط، روسای و آرمیها در  
 مورد آن هستند. زندگی همگرا و ایمن آن **۴** است. اگر داشته  
 است. این جوانان مادی.

**لر در اسل ، بعقیده شما وجوه مشترك كمو نيسم و سرمايه داری**

چیست ؟

**برتر اندر اسل - - بین كمو نيسم و سرمايه داری وجوه مشترك**

زیادی وجود دارد و بعقیده من، وجود این وجوه مشترك نتیجه منطقی و اجتناب ناپذیر تکنیک جدید است . تکنیک جدید ، وجود تشکیلات وسیع و متمرکز را ایجاب میکند و بالنتیجه رهبران و مدیریت نوع خاصی را بوجود میآورد . این مطلب برای کشورهای كمو نیستی و سرمایه‌دار، چنانچه صنایع آنها مترقی باشد ، یکسان بوده و در هر دو مورد مصداق پیدا میکند .

**س - آیا تصور میکنید این تشکیلات عظیم موجب پیدایش طرز**

**تفکر مشابهی در آمریکا و روسیه گردد ؟**

**ج - بله، باقید شرایطی، گمان میکنم چنین تشابهی بوجود آید.**

در این جا ، منظورم این است که قضیه ، فقط ، از لحاظ کمیت مورد اختلاف میباشد نه از حیث کیفیت . بین يك مقام مسئول آمریکائی و روسی حقیقتاً شباهت زیادی وجود دارد . منتها ، ممکن است مسئول آمریکائی اختیارات محدود تری داشته باشد . ولی ، بهر حال هر دو

آنها از نوع انسان هستند .

س- آیا تصور میکنید، در این شرایط ، روسها و آمریکائیا - در تأیید مثال شما - درباره زندگی هدفها و ایده آل های مشترک داشته باشند مثلاً: اتومبیل ، ارضای حوائج مادی ... و غیره ؟

ج- در مقیاس وسیعی آری همینطور است . من تصور میکنم درباره ماتریالیسم روسها ، لطیفه های زیادی گفته شده باشد ؛ بالاخره ، وقتی که خوب فکر کنیم ، اغلب مردم ماتریالیست هستند . اشیائی که ما یحتاج مردم را تشکیل میدهد ، همه ، عبارت از چیزهائست که با پول میتوان تهیه کرد . این موضوع ، دیگر خیلی عادی و پیش پا افتاده است ؛ اصولاً ، میتوان گفت با طبیعت مردم چنین چیزی سرشته است . بین شرق و غرب آن اختلافی که غربیها میکوشند ، بوسیله تبلیغات ، در مغز ما فرو کنند ، اساساً ، وجود ندارد . چه در کشورهای کمونیستی ، و چه در کشورهای سرمایه داری ، همه مادی و ماتریالیست میباشد .

س- شما پس از جنگ اول جهانی بروسیه مسافرت کرده اید . در میان احزاب دست چپ ، آنوقت احساسات شدیدی ، نسبت بروسیه ، ابراز میشد - شما در این باره ، نظر تقریباً ناموافق اظهار داشته اید . آیا معتقدید اوضاع روسیه حالاً هم کما فی السابق است ؟

ج- هنوز هم بر همان عقیده ام . رژیمی که - در آنوقت - در آنجا مستقر شده ، محلی برای امید باقی نمیگذارد ؛ زیرا رژیم مورد بحث با هیچگونه آزادی موافق نمیشد . آن رژیم ، بحث آزاد را مجاز نمیداند و اجازه نمیدهد انسان - بدون رادع و مانع - در مورد مسائل دلخواه خود ،

آزادانه ، تحقیق کند. رژیم مزبور، دگماتیسم را تشویق میکند و برای توسعه و ترویج یک عقیده استعمال زور را جایز میداند. این طرز رفتار رژیم آنوقت روسیه ، طبعاً ، نمیتواند موافق ذوق آزادیخواه کهنسالی چون من باشد .

س- آیا شما معتقدید این رفتار همچنان ادامه دارد ؟

ج- گمان میکنم. البته ، طرز رفتار رژیم کنونی بشدت دوران اسنالین نیست ولی بالاخره ، رژیم که عوض نشده است .

س- شامه اکنون درباره آزادی عقیده صحبت کردید . اگر رژیم کمونیستی در برابر آزادی فکر-موانعی ایجاد میکند بچه دلیل روسها به چنین پیشرفت‌هایی نایل آمده‌اند. این پیشرفت را چگونه تعبیر میکنید ؟

ج- بسیار خوب ، اذعان و اقرار میکنم که این مسئله شخص مرا نیز به تعجب وا داشته است. ولی ، نبایستی از پیشرفت روسها دچار تعجب شویم ؛ زیرا ، ماقبلا پیشرفت ژاپنی‌ها را بچشم دیده بودیم . وقتی که ژاپن تمدن غرب را تقلید کرد ، در فکر خود تغییری بوجود نیاورد . ژاپن ، فقط ، تکنیک را از غربی‌ها اتخاذ و اقتباس نمود . ژاپن تا پایان جنگ دوم جهانی - در بحبوحه تجهیزات و صنعت مدرن- معتقدات دیرینه خود را همچنان حفظ کرد. اما، روسها معتقدات قدیمی خود را بدور ریختند و بجای آن عقیده دیگری را پذیرفتند - روسها بدون اینکه عقیده جدید خود را در قلمرو تکنیک وارد کنند ارزش آنرا، همچنان ، محفوظ داشتند. روسها، وسیله و راهی پیدا کرده‌اند که با استفاده از آن میتوانند مردم را - بدون اینکه سرگرم مسائل دیگر شوند - بسوی تکنیک

هدایت کنند .

س- آیا تصور میکنید کمونیستها بتوانند در بهبود روش روسها مؤثر واقع شوند ؟

ج- اگر حقیقتش را بخواهید نمیدانم . البته امکان دارد که امروز روسها خوشبخت تر از سابق باشند . روسها ، در زمان استالین خوشبخت نبودند ؛ شاید بتوانم تصور کنم که زندگی مردم معمولی روسیه - در زمان استالین - بهتر از دوران تزاری نبوده است: ولی، شاید هم در زمان کنونی اوضاع بهتر شده باشد .

س - شما لنین را ملاقات کرده اید ؛ درباره او چه عقیده ای دارید ؟

ج - اگر حقیقتش را بخواهید وقتی که لنین را ملاقات کردم یکه خوردم و متعجب شدم . البته ، قبلا هم میدانستم لنین صفات و خصال عالی و برجسته ای دارد ؛ لنین دارای شهامت و شجاعتی وصف ناپذیر بود. لنین، اراده ای آهنین و انعطاف ناپذیر داشت و بالاخره، از استقامتی خلل ناپذیر برخوردار بود . وجود او مظهر تجسم يك آئین بود. آری میتوان گفت لنین برای خودش زندگی نمیکرد - با قید این شرط که تا اندازه مهمی ، وجود او برای آئین مخصوص خودش ضروری بنظر میرسید . بدین مفهوم ، لنین مرد شریفی بوده است . ولی، میدان عقیده او بنظر من محدود جلوه کرد . لنین نسبت به مارکسیسم تعصبی شدید داشت و بهیچوجه حاضر نبود - یکقدم هم - از آن منحرف شود .

س - آیا لنین مرد سختگیری بود ؟

ج - آری ، من چنین استنباطی از او دارم . تصور نمیکنم سخت -

گیری لنین پایه قساوت استالین میرسیده ولی، گمان میکنم که لنین، دربرخی موارد، خشن و سختگیر بوده است. - آری لنین سختگیر بود.  
 س - اکنون دربارهٔ جهان آزاد صحبت کنیم. آیا در روش و اوضاع جهان آزاد معایب چشمگیری مشاهده می کنید؟

ج - آری، معایب زیادی مشاهده میکنم. ولی، بزرگترین عیبی که در جهان آزاد مشاهده میکنم این است که: در جهان آزاد آزادی وجود ندارد. جهان آزاد، ابدأ حق ندارد خود را «جهان آزاد» بنامد. ما انگلیسیها کاملاً در جریان وحشتی که «ماک آرتی» در امریکا بوجود آورد بوده ایم. مسئله این جاست که اگر حوادثی، از این قبیل، در کشور ما بوجود آید چندان توجهی بدان نمیکنیم. مثلاً، در این جا اگر شما بخواهید بکارمندی استخدام شوید بر شما جاسوسانی گمارده خواهد شد. تنها کافی نیست که برای کسب اطلاع، از عقاید شما، بازپرسی و استنطاق مستقیم بعمل آید. از استادان دانشگاه شما و جمعی دیگر نیز، بعنوان جاسوسان دولتی، در این مورد استفاده می شود.

س - فرض کنیم دانشجویی از دانشگاه آکسفورد فارغ التحصیل شود و بخواهد در یک مؤسسه دولتی کار پیدا کند. شما معتقدید از استادان سابق جوانیکه تقاضای کار کرده است میپرسند: «آیا این شخص از نظر سیاسی، قابل اعتماد میباشد یا نه؟»

ج - حقیقت ما واقع چنین است. البته، عده زیادی ازدادن پاسخ به چنین سؤالی خودداری کرده اند ولی، بهر حال، این مسئله مطرح میشود. البته، من در این مورد، نمی توانم نسبت به آکسفورد اظهار نظری

کنم. اما، این موضوع را میدانم که استادان دانشگاه آکسفورد در چنین وضعی هستند. مثلاً در مورد روسیه، من تا آنجا که می‌توانم می‌فهمم، می‌گویم: س - بعقیده شما يك دولت عاقل نباید بمنظور جلوگیری از وجود اشخاصی که ممکن است اسرار دولتی را بدول بیگانه بدهند احتیاط‌ها و پیش‌گیریهای لازم را بعمل آورد؟

ج - تصور نمی‌کنم. درباره جاسوسان و افشای اسرار و عواقب آن خیلی اغراق می‌شود. حقیقت امر این است که: روسها بخوبی می‌توانند همه چیز را خود- بی آنکه نیازی بدیگران داشته باشند کشف کنند، و لذا عقیده ندارم که جاسوس‌ها و خائنین از این لحاظ بما لطمه‌ای وارد ساخته و یا بنفع روسها خدماتی انجام داده باشند. این موضوع داستان عوام پسندی بیش نیست. و با همین اراجیف است که مردم را تحمیق می‌کنند.

س - آیا دردنیای آزاد مسئله دیگری هم وجود دارد که از نظر شما مستوجب سرزنش باشد؟

ج - درباره محدودیت آزادی مثال دیگری می‌زنیم. دنیای آزاد میخواهد با فرانکوهم پیمان شود. ولی، بعقیده من رژیم فرانکو دارای جمیع مشخصات کمونیستی است. شما، هر نوع ایدئولوژی هم که داشته باشید نبایستی بامردمانی هم‌پیمان شوید که رفتار آنها مورد انتقاد شماست.

س - اگر شما بلوک غرب را جهان آزاد نمی‌دانید پس آنرا چه باید بنامیم؟

ج - جهان سرمایه داری.



س- جهان مورد بحث شامل سوئد، نروژ، ودانمارك هم میباشد و این کشورها در شمار ممالک سرمایه داری نیستند؟

ج - شاید صحیح هم نباشد که این اسم را بدانها بدهیم. در حقیقت با استثناء اسپانیا و پرتغال، یکی از جوه اصلی تمایز غرب همان اعتقاد غرب به رژیم پارلمانی است. بطور کلی، دنیای غرب بنظر خودش- نه بنظر دنیای کمونیست- به رژیم پارلمانی اعتقاد دارد. بدون شك بزرگترین اختلاف بین کمونیسم و سرمایه‌داری همین است.

س- شما در چند مورد کمونیسم را سرزنش کردید. آیا موارد دیگری را مورد سرزنش میدانید؟

ج - لبه تیز شمیر سرزنش من، بیشتر، متوجه استبداد نیک‌سگال و لطیف است. استبداد نیک‌سگال، در واقع، از زمان قدیم مورد قبول بوده و در بسیاری از اجتماعات کهن بشری وجود داشته است؛ ولی، همیشه عدم صحت آنها تأیید و اثبات شده است. اگر شما شمیر استبداد را بدست مردی نیک‌سگال بسپارید، حس خیرخواهی و نیک‌اندیشی او محو می‌شود ولیکن روحیه مستبد او بر جای باقی میماند. اساس تئوری کمونیستی بر این استوار است که: به تعدادی از اشخاصیکه به عقیده‌ای- تاحد پرستش- پای بند میباشند، قدرت مطلقه‌ای اعطا شود باین امید که اینان قدرت مکشبه و محوله را در راه انجام اعمال خیر بکار خواهند برد.

من عقیده دارم که مردم، بجز مواردی انگشت شمار، همه و همه از قدرت سوء استفاده میکنند. بدین جهت، تجزیه و تقسیم قدرت حکومت - وهم چنین اجتناب از واگذاری آن به گروهی نادرست -

شایان اهمیت زیادی است .

س - آیا شما میخواهید بگوئید که کمونیست های روسیه که روزی قدرت حکومتی را بدست گرفتند دیگر - بهیچوجه - بدیکتاتوری پرولتاریا معتقد نیستند ؟

ج - بله - همین طور است . این کلمه ، بصورتی که در روسیه بر زبان رانده می شود ، بیشتر جنبه بذله و شوخی بخود گرفته است . وقتی که در روسیه بودم ، ملاحظه کردم که لنین بعنوان یکتقریرولتر معرفی میشد ، ولی گدایان کوچها - که بقوتی لایموت نیاز داشتند - در شمار خدمت گزاران بورژوازی قلمداد میشدند .

س - بسیار خوب . اکنون بمنطقه دیگری از جهان که - در مقیاس وسیعی - بوسیله رژیم کمونیستی اداره می شود میپردازیم . آیا ، بنا بر عقیده شما چین توده ای دنیای غرب را - که من دیگر دنیای آزاد نخوانده بلکه جهان پارلمانی مینامم - بهمان شدتی که روسیه مورد تهدید قرار میدهد ، تهدید میکند یا نه ؟

ج - گمان میکنم این تهدید ، در آینده ای دور ، شدید تر گردد . چینی ها ، از تازه بدوران رسیده های کمونیسم هستند . چینی ها اکنون بدان مرحله از تعصب قدم گذاشته اند که ، مدتها قبل ، روسها پشت سر گذاشته اند . جمعیت چین ، بمراتب ، زیادتر و انبوه تر از جمعیت روسیه است و چینی ها ، طبیعتاً ، مردمانی کار دوست و زحمت کشند . باید افزود که انسان چینی همیشه کار و زحمت را دوست میداشته است . چین دارای آنچنان استعداد هست که بتواند تبدیل بدولتی قوی تر از روسیه گردد . چین ، رجال بزرگی پرورده است که از لحاظ ارزش با رجال

روسیه بر ابری میکنند.

س - آیا روس ها هم ، در باره این قضیه ، با شما هم عقیده هستند ؟

ج - البته هیچ موضوعی را نمی توان با اطمینان و ایمانی قاطع ادعا کرد . روسها ، در این باره ، میکوشند حتی المقدور مهر سکوت بر لب گذارند .

اگر شما در این باره از روسها ، سر بسته ، مطالبی پرسید خواهید دید که پاسخی نامشخص و مبهم بشما خواهند داد . ولی ، دلایلی وجود دارد که با اتکاء بر آنها میتوان قبول کرد روسها ملتفت و نگران پیشرفت سریع چینی ها میباشند .

س - مثلاً ، آیا این مسئله شایان اهمیت است که روسها اسرار بمب اتمی و ئیدرژنی را به چینی ها نداده اند ؟

ج - بله ، خیلی مهم است .

س - بعقیده شما وخامت موجود فیما بین جهان کمونیستی و دنیای غیر کمونیستی برای آزادی - بطور کلی - مضراتی دارد ؟

ج - بلی ، وخامت اوضاع موجود بین شرق و غرب برای آزادی زیان بزرگی دارد . چنین وخامتی ، بجز ایراد صدمه و لطمه ، اثر دیگری نمیتواند داشته باشد . وجود این وخامت موجب میشود که مردم نتوانند ، بطور صریح و روشن ، بیندیشند . میدانید قضیه چیست ؟ فرض کنید شما بخواهید در باره سیستم حکومتی جبهه مقابل مطالعه کنید . بلافاصله پلیس - چه پلیس غرب و چه پلیس شرق - معتقد می شود که شما قصد دارید به سیستم جبهه مقابل ملحق شوید ؛ و نتیجه

منطقی حاصله از این عقیده آن است که بهیچکس نباید اجازه داده شود کمترین اطلاعی در باره اوضاع طرف مقابل بدست آورد. و این .... در حقیقت، رفتاری است احمقانه. مسئله دیگری را بمیان کشیم: در همه جا محیطی پر از سوءظن بوجود آمده است. اشخاص زیادی را می بینیم که - بناحق - مورد سوء ظن و اتهام واقع شده و مستقیماً بدیارد عدم فرستاده می شوند. این وضع وخیم خودموجب بروز بدبختی عظیم و خانمانسوزی است.

س - مع الوصف، آیا شما مایل نیستید که روسها مطالعه سیستم پارلمانی و طرز کار آنرا آزاد کنند؟ و این بدان دلیل که امکان دارد مردم روسیه، با مطالعه سیستم پارلمانی، بافکاری برخوردار کنند که در نظرشان نامطلوب نباشد؟

ج - عکس قضیه نیز صحیح است. ملاحظه میفرمائید که اگر در امریکا کسی بخواهد در باره سیستم اجتماعی روسیه مطالعاتی انجام دهد، با موانع و مشکلات عجیبی مواجه میگردد. بعقیده من، باید بین طرفین سازش و همزیستی و حسن تفاهم بوجود آید، بطوریکه، کلیه افراد بتوانند سیستم طرف مقابل را مورد مطالعه و بررسی قرار دهند. من اطمینان دارم بهمان نسبتی که در آمریکا برای روسیه طرفدار وجود دارد، بهمان نسبت هم برای امریکا در روسیه هواخواه پیدا می شود.

س - ولی در انگلستان عده زیادی هستند که در باره مرام کمونیسیم، آزادانه، مطالعه و تحقیق میکنند.

ج - البته. صحیح است. در انگلستان، عده زیادی از مردم برای

کمو نیسم ارزش قائلند. این عده، حق دارند در دانشگاه تدریس کنند مسئله‌ای که در امریکا غیر قابل تصورات است.

س - آیا تصور میکنید بین جهان کمو نیسم و دنیای سرمایه‌داری بتوان همزیستی مسالمت آمیز بوجود آورد؟

ج - البته ، این همزیستی امکان پذیر است . فقط باید طرفین بیکدیگر عادت کنند . برای نمونه ، مسلمین و مسیحیان را مثال میزنیم . پس از شش قرن جنگ و مبارزه - که هیچیک از آنها هم تفرقی بر دیگری بدست نیاورد - بالاخره یکمرد نابغه پیدا شد و گفت : «رفقا جنگ بس است! چرا با هم پیمان دوستی ننهیدیم؟» سرانجام بین آنها دوستی برقرار شد ، و این خود بهترین راه حل ممکنه بود . اگر کمو نیست و سرمایه‌داری زحمت درك این مطلب را بر خود هموار کنند که هیچکدام از آنها مالك جهان نخواهد شد ممکن است همان وضعی که بین مسلمین و مسیحیان برقرار گردید بوجود آید .

س - برای حصول بدین نتیجه چه بایستی کرد؟

ج - باید از تجارب گذشته استفاده کرد - البته ، لازم نیست برای نیل بدین هدف ، مانند مسلمین و مسیحیان شش قرن توی سرو کله هم بزنیم زیرا درچنان صورت ، کسی درجهان باقی نخواهد ماند . ولی ، ممکن است و مسلماً میتوان دولت ها را بمنظور ایجاد حسن تفاهم و درك لزوم توافق بهم نزدیک ساخت .

منطقی حاصله از این عقیده آن است که بپیچکس نباید اجازه داده شود کمترین اطلاعی در باره اوضاع طرف مقابل بدست آورد. و این... در حقیقت، رفتاری است احمقانه. مسئله دیگری را بمیان کشیم: در همه جا محیطی پر از سوءظن بوجود آمده است. اشخاص زیادی را می بینیم که - بناحق - مورد سوءظن و اتهام واقع شده و مستقیماً بدیارد عدم فرستاده می شوند. این وضع وخیم خودموجب بروز بدبختی عظیم و خانمانسوزی است.

س - مع الوصف، آیا شما مایل نیستید که روسها مطالعه سیستم پارلمانی و طرز کار آنرا آزاد کنند؟ و این بدان دلیل که امکان دارد مردم روسیه، با مطالعه سیستم پارلمانی، بافکاری برخوردار کنند که در نظرشان نامطلوب نباشد؟

ج - عکس قضیه نیز صحیح است. ملاحظه میفرمائید که اگر در امریکا کسی بخواهد در باره سیستم اجتماعی روسیه مطالعاتی انجام دهد، با موانع و مشکلات عجیبی مواجه میگردد. بعقیده من، باید بین طرفین سازش و همزیستی و حسن تفاهم بوجود آید، بطوریکه، کلیه افراد بتوانند سیستم طرف مقابل را مورد مطالعه و بررسی قرار دهند. من اطمینان دارم بهمان نسبتی که در امریکا برای روسیه طرفدار وجود دارد، بهمان نسبت هم برای امریکا در روسیه هواخواه پیدا می شود.

س - ولی در انگلستان عده زیادی هستند که در باره مرام کمونیزم، آزادانه، مطالعه و تحقیق میکنند.

ج - البته. صحیح است. در انگلستان، عده زیادی از مردم برای

کمونیسم ارزش قائلند. این عده، حق دارند در دانشگاه تدریس کنند مسئله‌ای که در امریکا غیر قابل تصور است.

س - آیا تصور میکنید بین جهان کمونیسم و دنیای سرمایه‌داری بتوان همزیستی مسالمت آمیز بوجود آورد؟

ج - البته، این همزیستی امکان پذیر است. فقط باید طرفین بیکدیگر عادت کنند. برای نمونه، مسلمین و مسیحیان را مثال میزنیم. پس از شش قرن جنگ و مبارزه - که هیچک از آنها هم تفرقی بر دیگری بدست نیاورد - بالاخره یکمرد نابغه پیدا شد و گفت: «رفقا جنگ بس است! چرا با هم پیمان دوستی نبندیم؟» سرانجام بین آنها دوستی برقرار شد، و این خود بهترین راه حل ممکنه بود. اگر کمونست و سرمایه‌داری زحمت درک این مطلب را بر خود هموار کنند که هیچکدام از آنها مالک جهان نخواهد شد ممکن است همان وضعی که بین مسلمین و مسیحیان برقرار گردید بوجود آید.

س - برای حصول بدین نتیجه چه بایستی کرد؟

ج - باید از تجارب گذشته استفاده کرد - البته، لازم نیست برای نیل بدین هدف، مانند مسلمین و مسیحیان شش قرن توی سرو کله هم بزنیم زیرا درچنان صورت، کسی درجهان باقی نخواهد ماند. ولی، ممکن است و مسلماً میتوان دولت ها را بمنظور ایجاد حسن تفاهم و درک لزوم توافق بهم نزدیک ساخت.

بسی از اقلیت‌ها نیز، اگر با آنان دشمن خود را  
 قتل می‌بخشد، آن را در کشور خود نمی‌کند  
 و کسی که در این صورت کشته شود، مجرم  
 است. (۱)

## ۵ اخلاق تبو

[رسوم و عادات جاهلان]<sup>۱</sup>

۱ - کلمه **taboo** در اصل در زبان اهالی جزایر پولی‌نزی (اقیانوسیه  
 بوده و مستقیماً در زبان‌های اروپائی داخل شده است. بر طبق عقیده تابو، برخی  
 اشخاص و اشیاء (کشیشان - جادوگران - اجساد مردگان - زنان زائو -  
 زنان در دوره قاعدگی - رؤسای قبایل) دارای قوه‌ای مقدس و ما فوق طبیعی  
 میباشند؛ بطوریکه نزدیکی و تماس با آنها ممکن است خطرهای بزرگی ببار  
 آورد (جنون - بیماری - مرگ). کلمه مورد بحث، از لحاظ سهولت تلفظ،  
 در این کتاب بصورت «تبو» استعمال شده است.



لرد راسل، شما از اخلاق تبو چه استنباطی دارید؟

**برتر اندر اسل** - اخلاق تبو عبارت از مجموعه‌ای رسوم و آداب خاصه منهیاتی است که، بدون هیچگونه دلیلی، با انسان تحمیل می‌گردد. گاهی اوقات، ممکن است بتوان دلیلی برای توجیه وجود تبو پیدا کرد. اما بسا اوقات هر گونه کوشش برای یافتن دلیل بی‌حاصل خواهد بود. باید دانست که در هر حال تبوی مذکور واجب‌الاتباع است و اموری وجود دارد که اجتناب از ارتکاب آنها ضروری است.

س - چه اموری؟

ج - در اینجا، مسئله اصولاً به سطح تمدن اجتماع بستگی دارد. تبو از مشخصات و خصایص روحیات بدوی است. در بین اخلاقیات عشایر گمان می‌کنم، تنها، مذهب تبوست که بنا بر آن افراد قبیله حق ندارند در کاسه رئیس قبیله غذا بخورند. زیرا، بر طبق مذهب «تبو»، چنانچه کسی دست خود را در کاسه رئیس قبیله فرو کند احتمال دارد بهلاکت برسد. بهمین ترتیب، انواع و اقسام اوامر و منهیات وجود دارد. مثلاً بخاطر دارم که سلطان داهومی<sup>۱</sup> [Dahomey] اجازه نداشت چشمان

۱ - از سال ۱۸۹۵ جزو مستعمرات آفریقای غربی فرانسه درآمده است.

خود را بسوی نقطه ثابتی خیره کند. زیرا، اگر سلطان چشمان خود را بنقطه ای میدوخت احتمال داشت در سمتی که چشمان سلطان متوجه بود طوفانی بر خیزد. و بهمین دلیل - بنا بر یک قانون - سلطان مجبور بود دائماً دیدگان خود را باطراف بگرداند.

س - بسیار خوب، اینها نمونه‌هایی از تبوهای جوامع اولیه بشری بود. آیا، بعقیده شما، در اجتماع کنونی ما چه نوع تبوهای وجود دارد؟

ج - مذهب اخلاقی ما نیز آکنده از «تبو» می‌باشد. انواع و اقسام تبوها، حتی، در مقدس‌ترین و معظم‌ترین امور مشاهده می‌شود. برای مثال می‌توان عملی را که صریحاً - و بدون دلیل و چون و چرا - بعنوان معصیت شناخته شده است نام برد. قانون تبو، ما را از ارتکاب آن جداً بر حذر میدارد: «به گاو همسایه‌ات چشم طمع مدوز» - آری من، هیچوقت، مرتکب چنین معصیتی نشده‌ام!

س - بسیار خوب، ولی قوانین عملی تری وجود دارند که میتوان گفت دائم‌الاجرا هستند. آیا شما میتوانید در این قوانین نمونه‌هایی از اخلاق تبورا مشاهده کنید؟

ج - بله، چرانتوانم - مسلماً از برخی لحاظ قانون تبو، کاملاً بامذهب اخلاقی عقلی منطبق میباشد. مثلاً، این دستورات را در نظر بگیرید: دزدی نکشید و کسی را نکشید! این قوانین بدیهی، باموازین عقلی انطباق محض دارند ولی، دستورات فوق‌الذکر کم‌کم صورت تبو بخود گرفته و عواقب ناهنجار و بدی به بار می‌آورند. مثلاً، تحریم قتل

تفسر به هو میری (خلاصی) منجر میشود که تصور میکنم مورد قبول اشخاص خردمند باشد.

س - وقتی که یک نفر هندو اعلام میکند: نباید گوشت گاو خورد، آیا او بر حسب مذهب اخلاقی تبو صحبت میکند؟  
ج - آری، نخوردن گوشت گاو از نوع دستورهای هندوست برای مسلمانان و یهودیان خوردن گوشت خوک حرام است و هیچگونه دلیلی برای تحریم وجود ندارد - مگر اینکه بگوئیم این دستورها همه تبو میباشند.

س - آیا تصور نمیکنید این تبوها (محرمات بیدلیل) منافع هم دربر داشته باشند؟

ج - این مسئله، در موارد مختلف تغییر میکند. برخی از این تبوها ثمر بخشند، و برخی دیگر مضر میباشند. اگر شما مسائل اخلاقی را با موازین عقلی بسنجید آنوقت، میتوانید تبوهای مختلف را مورد بررسی قرار داده و ببینید کدام يك از آنها مفیدند، در هر حال، بعقیده من، تحریم گوشت گاو اشتباه بزرگی است.

س - چنانچه شما دارای معتقدات مذهبی نبوده - که واقعاً هم همینطور است - و به قوانین اخلاقی تبو هم پای بند نباشید بفرمائید به بینم آیا خود را به هیچ يك از سیستمهای اخلاقی مقید میدانید؟

ج - آری، ولی جدا ساختن اخلاق از سیاست کار بسیار دشواری است. بعقیده من، علم اخلاق بایستی بدین طریق عرضه شود: فرض

---

۱ - هو میری euthanasie عبارت از خاتمه دادن بزندگی بیماری است که مرگش حتمی باشد. این ترکیب، ترجمه دو جزء یونانی هو = مرگ و eu = میباشند.

کنیم زیدی بخواهد فلان عمل را ، که برای خودش مفید بوده و در عین حال به همسایگانش زیان میرساند ، انجام بدهد . اگر زید بدین طریق برای همسایگان خود ایجاد مزاحمت کند ، آنان گردهم جمع شده و خواهند گفت . « ما بهیچوجه موافق نیستیم . باید کاری کرد که اوسوء استفاده نکند . » بنابر این ، ملاحظه میشود که کار ما بیک امر جنائی مختوم میگردد ، و این قضیه کاملاً منطقی و عقلانی است . روش اخلاقی من عبارت از ایجاد هم آهنگی بین منافع عمومی و خصوصی افراد اجتماع میباشد .

س- آیا بعقیده شما اگر ، بجای اینکه افراد اجتماع یک سیستم اخلاق عمومی را قبول کنند ، هر کس برای خود مسلك اخلاقی ویژه ای پیش می گرفت از این حیث - مشکلاتی - پدید نمی آمد ؟

ج - البته در صورت مواجهه با چنین مسئله ای بمحظوراتی بر خواهیم خورد . در حقیقت ، امور اخلاقی آنقدرها هم شکل ویژه و خاص ندارند - قوانین اخلاقی در قوانین جنائی و یادر تصدیق و تکذیب مردم متجسم میگرددند . مردم ، دوست ندارند درملاء عام . مورد سرزنش واقع شوند . و از همین جاست که نقش مؤثر یک قانون اخلاقی آشکار میشود .

س- آیا بعقیده شما معصیت وجود دارد ؟

ج - نه ، پیدا کردن یک تعریف برای معصیت کار مشکلی است . اگر منظور شما ارتکاب کارهای تحمل ناپذیر است البته باید گفت . بله وجود دارد - در این جا در باره آنچنان اعمالی صحبت میکنم که « زیانشان بیش از سودشان » است . آری ، از این قبیل اعمال وجود دارد . ولی ، اصولاً ، تصور ذهنی معصیت چیز قابل بحثی نیست -

بعقیده من گناه عبارت از عملی است که انسان مایل است بجرم ارتکاب آن مجازاتی منظور دارد - مثلاً قتل نفس . در این مورد ، تنها مسئلهٔ جلوگیری از قتل نفس مطرح نیست بلکه، بیشتر ، بدین موضوع توجه میشود که قاتل بایستی مجازات شود .

س- آیا شما می‌خواهید بگوئید که ایدهٔ معصیت - غالباً - عذری برای ستمگری است ؟

ج - بطور کلی آری . تصور میکنیم دوزخ از اختراعات مردمان بیدادگر باشد . اگر کسی دارای احساسات بشری باشد ، هیچوقت تصور این موضوع را هم نمیکند که : انسان ، بجرم این که در زمان حیات خود ، بروی کره زمین ، برخلاف مذهب اخلاقی عشیره خود رفتار کرده است ، باید تا ابدالدهر در آتش جهنم بسوزد و هیچگونه امید هم برای استخلاص و عفو او وجود نداشته باشد - چنین طرز تفکری شایسته انسانهای شرافتمند نیست .

س- آیا بعقیده شما مفهوم معصیت مفری برای گریز از احساسات و تمایلات زورگویانه است ؟

ج - گمان میکنم همین طور باشد . این مسئله در واقع ، مایه اصلی مذهب اخلاقی «سختگیری» و مشکل پسندی است و موجب میشود که شما بدون احساس ناراحتی وجدانی ، ظلم و ستم را روا دارید بدین مفهوم معصیت چیز نامقبول و زشتی است .

س- اگر بنا بر این باشد که وجود گناه را منکر شویم پس بچه وسیله باید مردم را از ارتکاب کارهای زشت بر حذر داشت ؟

ج - بهترین وسیله‌ای که در اختیار داریم عبارت از این است که

سرزنش را با قانون جنائی تلفیق کنیم - هر کس باید، فی نفسه، يك نوع عقیده عمومی و وجدان اجتماعی داشته باشد. این مسئله دارای اهمیت زیادی است. اگر وقایع و حوادث دوران رنسانس و تجدد ایتالیا را مطالعه کنید به این اهمیت پی خواهید برد - این حوادث بالاخره به نظریات ما کیاول منجر گردید. عقیده عمومی، در آن زمان، قدرت تحمل مسائلی را داشت که در ادوار دیگر برایش تحمل ناپذیر بود. س- آیا شما قبول دارید که انسان در برخی موارد مرتکب عمل بد می شود؟

ج - میفرمائید عمل بد - من از استعمال این کلمه خوشم نمی آید. ممکن است بگویم کارهائی وجود دارد که زیان شان بیش از سود آنهاست. البته، اگر انسان بداند که خطر انجام آنچنان کاری که زیانش بیش از سود آنست او را تهدید میکند در آن صورت بهتر است بارتکاب آن کار مبادرت نرزد. حالا، اگر شما عشقنان میکشد که عبارت بدی کردن را استعمال کنید کسی جلو شما را نمیگیرد. ولی، من در این کار سودی نمی بینم.

س- مذهب تبو مخصوصاً شامل روابط جنسی هم میشود. شما قسمت اعظم آثار خود را باین مطلب اختصاص داده اید آیا هیچگونه پند و اندرزی برای کسانی که بخواهند «در باره امور جنسی» خط مشی درست و عاقلانه ای در پیش گیرند دارید؟

ج - قبلاً اجازه دهید توجه شما را بیک موضوع جلب کنم: صفحاتی که من در آثار خود به مسئله روابط جنسی اختصاص داده ام تقریباً صد يك نوشته های من است؛ ولی، اکثریت مردم چنان اسیر وسوسه

«مسئله» شده‌اند که به نودونه درصد باقیمانده نوشته های من توجهی  
 مبذول نمی‌دارند. در اینجا، باید بگویم که این نسبت «یک درصد» کاملاً  
 منطقی و عقلانی است. این نسبت کامل در خور اهمیتی است که مسائل  
 جنسی برای بشریت دارد. . . .  
 ولی بالاخره لازم است که مسئله اخلاق جنسی را هم مانند سایر  
 مسائل مورد بررسی قرار دهیم :

اگر از انجام عملی زانی متوجه دیگران نشود دلیلی نداریم که  
 ارتکاب آنرا محکوم کنیم. نمیتوان عملی را تنها بزعم اینکه فلان مذهب  
 قدیمی «تبو» زشت شناخته است محکوم ساخت ؛ فقط ، بایستی سود و  
 زیان کار را بحساب آورد. چنین است اساس مذهب اخلاق جنسی و همه  
 اخلاقهای دیگر .

س- بنا بقیده شما باید هتک عصمت را محکوم ساخت ولی، شما  
 وطنی و زنا می‌معمولی را - چنانچه خسارتی ببار نیاورد - محکوم نمی‌کنید؟  
 ج - بله همین طور است . ازاله عصمت یک تجاوز جسمی در  
 میان افراد است . اما ، اگر با مسائل وطنی و زنا مواجه شدیم آنوقت  
 باید موقعیت را در نظر گرفت و ملاحظه کرد در چنین موقعیت حساس  
 دلایلی برای ابراز مخالفت وجود دارد یا نه. ولی محکوم ساختن دسته  
 جمعی و دائمی و قطعی صحیح نمیباشد .

س- آیا شما تدوین قوانین مطبوعاتی را امری طبیعی و صحیح  
 میدانید ؟

ج - نه ، در این مورد ، احساس میکنم عقیده ای مغایر عقاید  
 رایج داشته باشم . بیم من از این است که - فقط عده ای معدود از

عقیده من خوششان بیاید. من تصور می‌کنم که هیچ آئین نامهای نمی‌بایست انتشارات نامناسب را قدغن و تحریم کند. اولاً بدان دلیل که: آئین‌نامه‌ها به قضائی کوتاه‌نظر و مغرور اجازه می‌دهند آثار را که دارای ارزش حقیقی می‌باشند - فقط بدان دلیل که بنظر آنها زنده آمده است - محکوم و مطرود سازند.

ثانیاً نتیجه اثر معمولی تحریم عبارت از تحریک حس کنجکاوی عمومی است؛ و این تأثیر، هم در مورد ادبیات مستهجن و هم در موارد دیگر مصداق پیدا می‌کند. من، در دورانی که قانون تحریم مشروبات تصویب شده بود - چندین بار - بآمریکا مسافرت کردم؛ و ملاحظه نمودم که، پس از تحریم، مردم باحرص و ولع بیشتری به شرب مسکرات روی آورده بودند. تصور میکنم، درباره تحریم ادبیات مستهجن و مخالف عفت عمومی نیز همین پدیده بروز کند. اکنون، برای تأیید «اثر تحریم» مثالی میزنم: فیلسوف یونانی امیدکل (Empédocle) جویدن برگهای «شجرة الغار» را خیلی شرم‌آور و زشت میپنداشت. او، همیشه جزع و فزع میکرد از اینکه باید ده‌هزار سال بعلت جویدن برگ درخت غار درظلمات خارجی (دوزخ) بسربرد. هیچوقت مرا از جویدن «برگ غار» نهی نکرده‌اند؛ و من هم، تاکنون، برگ چنین درختی را نجویده‌ام. ولی به امید کل تلقین شده بود که نباید آن کار را بکند؛ و او هم برگ درخت غار را جوید.

س آيا شما عقیده دارید که اگر انتشار موضوع‌های منافی عفت،

۱ - فیلسوف یونانی قرن پنجم ق م. یکی از آزادیخواهان عهد عتیق است. در طب و سیاست و شاعری دست داشت و تئوری عناصر اربعه را وضع کرد. طبق این تئوری تمام اشیاء از ترکیب آب، هوا، آتش و خاک بوجود می‌آیند.



برای همه کس آزاد میگردید آنوقت علاقه مردم نسبت بدانها بیشتر نمی شد؟  
 ج - علاقه مردم نسبت بدانها نقصان می یافت. فرض کنید چاپ و انتشار کارت پستال های منافی عفت مجاز و آزاد گردد. اگر چنین چیزی بشود، این اوراق برای مدت يك یا دو سال مورد استقبال واقع می شود و سپس مردم از آن خسته شده و دیگر کسی حتی بآنها نگاه هم نخواهد کرد.

س - آیا عقیده شما در باره نوشته های مستهجن و منافی عفت هم همین است؟

ج - در حدود عقل و منطق بلی. علاقه ای که مردم به يك اثر زیبا ابراز میدارند بدلیل جمال آن است نه بعلمت محتویات مستهجن آن.  
 س - به حرف اول خودمان برگردیم یعنی به مذهب اخلاقی تبو و دستورات غیر منطقی آن. آیا شما عقیده دارید که در شرایط کنونی اخلاق «تابو» زیان آور میباشد.

ج - آری، و بانواع و اقسام مختلف. اغلب اوقات اتفاق می افتد که این اخلاق مربوط به جوامع قدیمی بوده و از جامعه ای که بکلی با جامعه ما متفاوت میباشد بمارث رسیده است. قوانین اخلاقی آن جامعه با نیازمندی های خود آن جامعه متناسب می باشد و نمیتواند پاسخگوی احتیاجات کنونی ما گردد. برای مثال، آبستنی مصنوعی را در نظر بگیرید علمای علم اخلاق گذشته در باره چنین قضیه ای فکر نکرده بودند و این خود منشاء تأسف و خسارتی است. خسران دیگری هم وجود دارد و آن عبارت از این است که مذهب اخلاقی تبو میخواهد انجام افعال ستمگرانه عهدعتیق مثلا «قربانی کردن انسان» را برگردن ما بگذارد.

یونانیها، از بدو تاریخشان، کم کم با قربانی کردن انسان که در جامعه آنها رواج داشت مخالفت ورزیدند و تصمیم گرفتند این قانون اخلاقی را لغو سازند؛ ولی، مؤسسه و سازمانی وجود داشت که مایل نبود در باره این نهضت حتی کلمه‌ای هم بگوشش بخورد و این مؤسسه، همان معبد کذائی دلف (Delphes) بود.

منبع رزق و روزی روحانیون این معبد، خرافات پرستی مردم بود و بهمین جهت، روحانیون نمیخواستند با از بین رفتن خرافات پرستی از مقام عالی خود نزول نمایند. بهمین دلیل است که با استثناء «دلف» که همچنان طرفدار قربانی ساختن انسان باقی مانده بود در بقیه یونان از مدت‌ها قبل، این قانون اخلاقی «نبو» را بدور ریخته بودند مثال دیگری را که آنها بنوبه خود مهم است یاد آور می‌شویم: در نظر اجداد ما تقطیع و تشریح اجساد مردگان زشت‌ترین کار بود. و زال (Vésale) دانشمند عالی‌مقام انگلیسی عصر شارل پنجم، متوجه شد که دانش پزشکی بدون تشریح بدن نمی‌تواند به پیشرفت‌های قابل ملاحظه‌ای نایل گردد؛ و بدین جهت، تشریح اجساد را آغاز نمود. شارل پنجم ناخوش احوال بود و «زال» تنها پزشکی بود که از عهده پرستاری و معالجه او بر می‌آمد و بهمین جهت زال از حمایت شاه برخوردار بود؛ ولی، سرانجام امپراطور از سلطنت کناره گرفت و زال در حالیکه دستش در توی حنا مانده بود بی‌یار و یاور ماند. زال رامتهم کردند که به تشریح بدنی که هنوز کاملاً جان‌ن داده بود دست زده است. بجرم این کار، او را بزیارت کردن ارض مقدس محکوم ساختند. «زال» با کشتی بسوی مرقد مسیح روانه گردید ولی، کشتی او در دریا غرق شد و بدین ترتیب پس از تحمل سختی زیاد

جان سپرد. آری، چنین بود سر نوشت و زال. و این ماجرا، فقط و فقط، معلول مذهب اخلاقی تحریم تشریح میت بود. بله باید بگویم که هنوز هم مذهب تبو همچنان زیان آور است. در برخی از مجامع، تبوی شدیدی علیه محدود ساختن موالید اعمال میگردد. این تبو مبتنی و متکی بر محاسبه و زاد و ولد طبق نقشه میباشد که زیان شدید و بالای رقت باری برای بشریت دارد. مفهوم و نتیجه محاسبه مذکور عبارت از توسعه بدبختی و جنگ و همچنین غیر ممکن ساختن حل بسیاری از مسائل اجتماعی است. بعقیده من، این یکی از تبوهای مهم است. ولی، تبوهای دیگری را هم میتوان نام برد، مثلاً قانون ممنوعیت طلاق از تبوهای کاملاً مضر است. این قانون، مطلقاً بر سنن قدیمی مبتنی است و هیچگونه تناسبی با شرایط حقیقی و واقعی ندارد.



میان بود که در صورت بروز زلزله وادارها را فقط وقت معلول  
 اندازد و در صورت وقوع زمین لرزه باید بگوید که هنوز هم  
 در زمین لرزه در آن آلوده است و در آن زمین لرزه است  
 در آن زمین لرزه است و در آن زمین لرزه است  
 در آن زمین لرزه است و در آن زمین لرزه است

**لر در اسل** ، بعقیده شما ، چه چیز انسان را با حراز قدرت متمایل  
 میکند ؟

**برتر اندر اسل** - بعقیده من ، عوامل مهمی که انسان را با حراز  
 قدرت میکشانند عبارتند از : اولاً صدمات و تأثرات گذشته که موجب  
 علاقهٔ برخی بقدرت میشود و ثانیاً صدمات حاصله از قحطی هائی که  
 بطور ناگهانی انسان را در معرض تهدید قرار داده اند. در چنین مواردی  
 انسان میکوشیده است - بهنگام بروز قحطی - برای خود مأمّن و پناهگاهی  
 یافته وعده ای دیگر بلاگردان شوند؛ و همین عامل ، او را وادار کرده  
 است که در صدد کسب قدرت بر آید .

**س** - آیا از آن زمانها تا با امروز ، صور مختلفی از قدرت پابعرضه  
 وجود گذاشته است ؟

**ج** - آری و میتوانیم آنها را بچند نوع تقسیم کنیم . نوع اول  
 قدرت - که بیش از انواع دیگر هم رایج و آشکار میباشد تسلط مستقیم بر  
 اشخاص است. نوع دوم عبارت از قدرت پاداش و مجازات میباشد که آنرا  
 قدرت اقتصادی نام گزارده اند. و بالاخره نوع سوم هم قدرت تبلیغات و  
 اقناع میباشد. بعقیده من قدرتهای فوق الذکر سه نوع قدرت مهم و اساسی  
 میباشد .

س - آیا بعقیده شما علل و دلایل نیل بقدرت ممکن است هم جنبه خوب داشته باشد و هم جنبه بد؟

ج - البته، و بدون هیچ تردید میتوان گفت که: تقریباً انگیزه و محرک اصلی جمیع کسانی که با انجام کار مهمی نایل شده اند - بنحوی از انحاء - عشق به قدرت بوده است. این کیفیت، هم در باره مقدسین و معصومین صادق است و هم در باره گناهکاران مصداق مییابد. تصور می کنم کیفیت مورد بحث، شامل حال کلیه کسانی باشد که دارای انرژی و قوه فعاله می باشند.

س - غالباً اتفاق می افتد که اشخاص نیک اندیش و خیر - در اثر غرور و خود خواهی - جویای قدرت میباشند آیا همینطور است؟

ج - مسلماً همین طور است. ولی در این موارد، تشخیص قضا یا کار مشکلی است؛ در جهان کنونی تصمیمات خیلی زود و بسرعت اتخاذ می شوند. مسئله بر سر این است که باید، اجباراً، اختیار و قدرت اتخاذ تصمیم را بدست عده ای تفویض کرد؛ و متأسفانه این عمل خود، موجب می شود که هیچگونه تصمیمی، در برابر قدرت آنها نداشته باشیم، این مسئله بینهایت اهمیت دارد و شایسته است در باره آن عمیقاً بیندیشیم.

س - شما در این مورد چه نظری دارید؟

ج - این مسئله، ارتباط تامی با میدان عمل قدرت مورد نظر دارد. برای مثال پلیس را در نظر بگیرید: قدرت پلیس - همانطوریکه در مورد بسیاری از دول جدید ملاحظه شد - حقیقتاً عامل خطر ناکی است. در هر نقطه ای از جهان که کمونیستها خواسته اند بر کشوری - که بدان دسترسی نداشته اند - مسلط شوند، اولین تلاش آنها عبارت از این بوده

است که: بر نیروی پلیس کشور مورد بحث چیره شوند. در نتیجه، با انجام این کار، بخوبی میدانند که چه اشخاصی را باید بدرون زندان چپانید و بعلاوه وقوف بر فوت و فن پرونده سازی نیز برایشان آسان میگردد. ملاحظه میفرمائید که ممکن است پلیس به عنصر خطرناکی تبدیل گردد، وصحت این موضوع بارها باثبات رسیده است. بعقیده من، در هر کشور باید دو قسم پلیس وجود داشته باشد: یکی برای ثابت کردن جرم و دیگری بمتظور اثبات برائت مجرم.

س - راه حلی که شما پیشنهاد میکنید ممکن است قضا یا را بغرنج و پیچیده کند بعلاوه، امکان دارد تشکیل چنین سازمان پلیسی، برای دولت ها گران تمام شود، اینطور نیست؟

ج - بلکه ممکن است. ولی فرض کنیم سر کار را، بقتل نفس متهم کرده باشند. مؤدی مالیات بدولت خراجی میدهد تا اینکه عمال دولت مجرمیت شما را ثابت کنند. اما شما بایستی هزینه مدافعات حقوقی خود را از جیب خود بپردازید و این، برخلاف عدالت است. بعقیده من اگر نودونه نفر گناهکار از خطر مجازات رها شوند بهتر از این است که یک نفر بیگناه بیهوده مجازات شود؛ ولی، ماعکس این کار را انجام می-دهیم؛ یعنی عقوبت نود و نه نفر بیگناه را بر فرار یک نفر مجرم از عقوبت ترجیح میدهیم؛ و علت آنهم اینست که: تصور میکنیم مؤدیان مالیاتی موظفند هزینه داد گستری را برای اثبات مجرمیت متهم تأمین کنند و فرد متهم هم باید، شخصاً، هزینه برائت خود را بپردازد.

س - صحیح است. ولی خیلی کم اتفاق میافتد کسیرا بدون دلیل محکوم کنند. آیا بعقیده شما صرف میکند این قبیل هزینه های

دولتی را، فقط، برای ثابت کردن اینکه يك فقره اتهام نادرست بوده است منجمل و منعقد شویم.

ج - البته، ما در باره تعدد و کثرت این موارد آگاهی نداریم و

بهمین جهت، این مسئله خود مورد بحث قرار میگیرد. پلیس هم در این باره از روی رضا و زعیمت اطلاعی در اختیار ما نخواهد گذاشت.

بنابر آنچه که میدانیم خطر تکرار بیعدالتی ما را غالباً تهدید میکند.

س - اینک اعمال دولت‌ها را مورد بحث قرار میدهیم. آیا، بعقیده

شما دولت‌ها نیاستی از یک چنین آزادی که هم اکنون دارند برخوردار

بوده و بتوانند با سرعت اتخاذ تصمیم نمایند؟ و آیا، بنظر شما آنها

نباید قبل از اخذ تصمیم با موکلین خود مشورت کنند! و اگر هم بنا

باشد دولت‌ها قبل از مبادرت بهر کاری با آراء عمومی مراجعه کنند در

اینصورت تصور نمیکند که از سرعت و تأثیر کار آنها کاسته خواهد شد؟

ج - آری. ممکن است چنین وضعی پیش آید. در دنیا نیکه ما

زندگی میکنیم، مواردی وجود دارد که ممکن نیست تصمیمات را به

رفراندوم عمومی و یا شور گذاشت. مثلاً، صلح و جنگ از مهمترین مسائل

حیاتی هستند و لازم است در مورد آنها تصمیم فوری گرفته شود. نباید

در وضع حکومت و اداره تمام ممالک تغییرات قابل ملاحظه‌ای بوجود

آید و مردم امکان داشته باشند مسئله جنگ و صلح را، با آرامش و تأنی

موارد بحث قرار دهند. بدیهی است اگر چنین کاری صورت عمل بخود

بگیرد خیلی عالی خواهد بود. شما ولایت تیمه را نشان دهید که

بالاترین و بالاترین بطور کلی عقیده شما بر این است که باید تا

اندازه‌ای از قدرت کاسته شود. شما ولایت تیمه را نشان دهید



ج - میدانید مطالب چیست، وقتی که مسئله ارتکاب اعمال زشت در میان باشد هر چه که قدرت کمتر باشد نتیجه کار بهتر است. اصولاً طبیعت و خصلت بشر آنچنان سرشته شده است که همیشه در مورد هر قسم عمل زشت - بشدت از قدرت زیاد ناراحت بوده است.

شاید بجرأت بتوان گفت: نژاد بشری، از برکت تقلیل قدرت نتوانسته است به موجودیت خود ادامه دهد. ولی، امروزه تقلیل قدرت رو بکاهش میرود و نتیجه آن چنین است که: بشریت در معرض خطر فنا و نیستی قرار گرفته است.

س - سستی و عدم تأثیر قدرت انسانی، چگونه موجب بقای بشریت شده است؟

ج - سستی و کم اثری انسان باعث شده است که قدرت منازعه و مقاتله افراد تقلیل یابد و، در نتیجه جامعه بشری بتواند بوجود خود ادامه دهد. قاتل زیر کی که فن آدم کشی را خوب میدانند و دارای قدرت هم باشد قادر است عده زیادی از مردم را بقتل برساند. ولی یک نفر قاتل گیج، زود دم به تله داده و دستگیر می شود و در نتیجه قادر نخواهد بود بکشتار مردم ادامه دهد. بدبختی اینجاست که آدم کشها روز بروز ماهرتر و زبردست تر میشوند.

س - اکنون، درباره نوعی دیگر از اقسام قدرت - یعنی قدرت اقتصادی - صحبت میکنیم. آیا بعقیده شما قدرت اقتصادی با اندازه ای که مارکس برایش اهمیت قائل است مهم میباشد؟

ج - مارکس، در بین انواع و اقسام قدرت ها برای قدرت اقتصادی اهمیت بیشتری قائل است. مارکس، بررسی خود را به اوضاع انگلستان

در سال‌های ۱۸۴۰ محدود ساخته و در نتیجه، دچار این اشتباه شده است که موجب و عامل کسب قدرت «مالکیت» میباشد نه «رهبری مؤثر». و مارکس با اتکاء بر تعبیرهای نامبرده برای جمیع آلام و بدبختی‌هایی که جهانیان با آنها دست‌بیکه هستند دازوئی پیشنهاد نمود، و همانظوری که ملاحظه شده این دارو نتیجه مؤثری نداشته است.

س- پس بعقیده شما قدرت اقتصادی چه اهمیتی دارد؟

ج- قدرت اقتصادی دارای اهمیت زیادی میباشد؛ ولی، قدرت اقتصادی هم شکلی از سایر اشکال قدرت است. بعقیده من، قدرت اقتصادی، در ردیف قدرتهای نظامی و تبلیغاتی قرار دارد. برای توضیح این مطلب نمونه‌ای را یاد آور می‌شویم. میدانید که ملکه بو آدیسه (Boadicée) بر ضد رومیها شورید، و بطوریکه در جریان هستید علت شورش هم این بود که سەنک (Sénèque) مبلغ هنگفتی پول بانرخی کمرشکن به ملکه داده بود؛ بو آدیسه هم برای پرداخت این پول در مضیقۀ مادی شدیدی قرار گرفته بود. این ماجرا، بدانجهت اتفاق افتاد که «سەنک» در آن اثنا، قدرت اقتصادی را درید اختیار خود داشت. ولی پس از شکست بو آدیسه، امپراطور، سەنک را باعدام محکوم کرد. در اینجا ملاحظه می‌شود که: دیگر قدرت اقتصادی نقش مهمی ایفا نمیکند بلکه قدرت نظامی عامل مؤثر می‌باشد.

س- آیا تصور میکنید که قدرت اقتصادی به‌تر مزی نیازمند باشد؟

ج- هر نوع قدرت را باید مهار کرد. مثلاً، نباید قدرتهائی را که موجب می‌شوند اهالی برخی ممالک از گرسنگی بمیرند آزاد

گذاشت. بچنین قدرت‌هایی باید لجام زد. وبهمین دلیل، گمان می‌کنم درست نباشد برخی از کشورهای خاورمیانه سرنوشت «تغذیه نفتی» را مطلقاً بدست خود گیرند.

س- شما برای قدرت تبلیغات چه اهمیتی قائلید؟

ج- بی‌نهایت. و این حقیقتی است که صحت آن - از مدت‌ها پیش ثابت شده است. همانطوریکه گفته می‌شود «درخت کلیسا از خون شهدای مذهبی تغذیه میکند» آیا این گفته بدان معنی نیست که خون شهدا دارای قدرت تبلیغات مؤثری است؟ - وهمچنین می‌گوید: حقیقت پر دامنه جهان شمول تفوق دراد. آیا، از این گفته چنین بر نیاید که عقیده رایج ومورد قبول امروزی تفوق خواهد داشت. تبلیغات دارای اهمیت فوق‌العاده‌ای می‌باشد؛ وممکن است جمیع اشکال را بخود بگیرد. مسیحیت در حقیقت، بدون کمک اقتصادی ویا قدرت نظامی بوجود آمده است.

س- آیا تبلیغات همیشه بد است؟

ج- هرگز- تبلیغات موقعی بد می‌شود که عقیده خوب و بد را با هم مخلوط کند. ولی نمیتوان گفت تبلیغات فی نفسه بد است؛ زیرا در غیر اینصورت باید بگوئیم هر نوع تعلیم وتربیتی بد است از آنجا که تعلیم وتربیت، خود، نوعی تبلیغات است.

س- بدین ترتیب، شما عقیده دازید که باید قدرت تبلیغات را

مهار کرد؟ ونیز معتقدید که اگر اطلاعات توده‌ها محصول تلقین وتبلیغ باشد آنوقت مردم نخواهند توانست باوضوح ومستقلاً بیندیشند؟

ج- آری، به تبلیغات باید افسار محکمی زد، بطوری که من استنباط

استنباط می‌کنم ایده‌ای که «یکتفر» روس معمولی «از دنیای غرب دارد کاملاً مغایر با حقیقت است علت این قضیه آن است که در کشورهای کمونیستی تعلیم و تربیت تحت نفوذ قدرت تبلیغات است. در کشورهای غیر کمونیستی دخالت تبلیغات در تعلیم و تربیت بدان شدت نیست ولی در اینجا هم دستگاه تبلیغات دولتی، با تمام قوا در امر تعلیم و تربیت مداخله می‌کند هدف این قبیل دخالت‌ها این نیست که اشخاص از روی حقیقت فکر کنند بلکه هدف اصلی عبارت از آنست که مردم همانطوریکه دولت دلش می‌خواهد فکر کنند. بی‌شک تبلیغات افکار را به یک جهت و یک مذهب هدایت می‌کند. س- آیا بعقیده شما در کشورهای غیر کمونیستی هم باید بقدرت تبلیغات افسار زد؟ ج- همیشه و جاه بی‌شک به مداخلات قوا

ج- البته که بایستی افسار زد. هر چند اوضاع موجود چندان وخیم نیست، مع الوصف، ترمز زدن به نیروی تبلیغات ضروری می‌باشد. علت این موضوع آنست که امروزه دیگر نسبت به امور تعلیماتی مدارس و دانشگاهها- محلی برای اظهار آزادانه عقاید و برخورد آنها با یکدیگر وجود ندارد. اینگونه محدودیت‌ها و موانع باعث شده‌اند که از فلان عقیده خاص، بقیمت درهم کوبیده شدن و محکوم کردن عقاید دیگر پشتیبانی گردد.

س- بدین ترتیب، مسئله اعمال قدرت و افراط در آن در زندگی

انسان نقش مهمی دارد، همینطور است؟

ج- اهمیت اعمال قدرت و افراط در آن بقدری است که بتصور در نیاید. بعقیده من، این مسئله میتواند بمنزله سنگ محکمی برای تشخیص خوبی و یابدی يك حکومت بکار رود. در يك حکومت خوب

و مطلوب، اعمال قدرت تحت مهار و کنترل بوده و محدودیت خاصی دارد. ولی در يك حکومت نامطلوب و بد، قدرت بصورت لجام گسیخته‌ای اعمال می‌گردد.

س- بدون شك شكل ظاهری این مسئله در غرب بهتر از رژیمهای دیکتاتوری است. در حقیقت برای قدرت حدودی وضع شده است. ولی، بعقیده من بهتر بود مهار و ترمز دیگری غیر از ترمز انتخابات عمومی - که هر چند سال یکبار انجام میگیرد - وجود میداشت. در دنیای کنونی، دیگر تنها انتخابات کافی بنظر نمیرسد؛ زیرا امروزه بین کلیه مسائل همبستگی و پیوند بیشتری وجود دارد. من معتقدم، برخی اوقات رفتارند هم مفید واقع میشود. بالاخره، رفتارند هم عاری از سرعت بوده و بکندی انجام میگیرد. اینطور نیست؟

ج- مسلماً همینطور است. رفتارند کند و بطیء است. معذک باز هم بهتر از آن سیستم حکومت میباشد که بدون مراجعه بهیچ يك از افراد کشور اهالی مملکت را بورطه مصیبت و فلاکت دسته جمعی بکشاند.

و در کتاب «تاریخچه جیست» نوشته دکتر سید محمد باقر میرزا، تحت عنوان  
 روز (Journ) آمده است که «تاریخچه جیست» نام کتابی است که  
 در روزگار گذشته در ایران نوشته شده است و در آن روزگار  
 در میان مردم بسیار مشهور بوده است.

## ۷

### خوشبختی چیست؟

تاریخچه جیست نام کتابی است که در روزگار گذشته در ایران  
 نوشته شده است و در آن روزگار در میان مردم بسیار مشهور  
 بوده است. این کتاب در مورد خوشبختی و بدبختی و در مورد  
 آنکه چه چیز است که انسان را خوشبخت یا بدبخت می‌کند  
 بحث کرده است. در این کتاب آمده است که خوشبختی آنست  
 که انسان در دنیا کارهای نیک و صالحه انجام دهد و در آخرت  
 بهشت را بدست آورد. بدبختی آنست که انسان در دنیا کارهای  
 بد و گناهانه انجام دهد و در آخرت عذاب را بدست آورد.  
 این کتاب در میان مردم بسیار مشهور بوده است و در روزگار  
 گذشته در ایران نوشته شده است. این کتاب در مورد خوشبختی  
 و بدبختی و در مورد آنکه چه چیز است که انسان را خوشبخت  
 یا بدبخت می‌کند بحث کرده است. در این کتاب آمده است که  
 خوشبختی آنست که انسان در دنیا کارهای نیک و صالحه انجام  
 دهد و در آخرت بهشت را بدست آورد. بدبختی آنست که انسان  
 در دنیا کارهای بد و گناهانه انجام دهد و در آخرت عذاب را  
 بدست آورد. این کتاب در میان مردم بسیار مشهور بوده است  
 و در روزگار گذشته در ایران نوشته شده است.

درد تیر و بخت بد بسیار از کارهای بد است و به خودت خاصی نگاه کن

جوانی که من مدتیست - صورت انجام گسیختگی

۷

### تعمیر و تخیل

گرد راسل ، شما مرد خوشبختی بنظر میآید . آیا همیشه خوشبخت بوده اید ؟

برتراند راسل - درزندگی من ، هم دورانهای خوشبختی وجود داشته وهم ادوار بدبختی. من خود را مرد سعادت‌مندی میدانم ؛ زیرا روزگارم قرین خوشبختی است .

س - ممکن است درباره بدترین ادوار زندگی خودتان برای ما صحبت کنید ؟

ج - آری ، بدترین دوران زندگی من دوران جوانی و بلوغ بود . من معتقدم که ، اصولاً ، خیلی از جوانان روزگار تیره ای دارند . در آن زمان ، بی‌دوست و تنها بودم و هیچکس رانداشتم که با او درد دل کنم . اغلب فکر خودکشی ب سرم میزد . گاهی اوقات ، این فکر بقدری شدت می‌یافت که تصور میکردم قادر نباشم درمقابل ایده خودکشی مقاومت کنم - اما درحقیقت چنین تصویری صحت نداشت . مسلماً ، خود را خیلی تیره بخت تصور میکردم ؛ ولی ، حقیقت آن بود که بدبختی من جنبه‌اساسی و کلی نداشت و این حقیقت ، ازبرکت خوابی که دیدم ، برایم روشن گردید .

يك وقت خواب دیدم بشدت مریضم و میخواهم بمیرم. عجیب است پرفسور ژرووت (Jowett) مترجم آثار افلاطون که دانشمند عظیم‌المانی بود و با ما دوستی خانوادگی داشت. کنار تخت من نشسته بود. من با هیجان و احساسات زیادی با او می‌گفتم: «لا اقل، برای من يك تسلی وجود دارد و آنهم این است که: «عقرب از همه اینها خلاص خواهم شد». و او هم با لحن بلند خود جواب داد: «زندگی را می‌گویند؟» گفتم: «آری زندگی». پرفسور گفت: «وقتی که پارسن گذاشتی از این مهملات نخواهی یافت.» در همین موقع از خواب بیدار شدم. و در حقیقت هم از آن بعد دیگر از این قبیل مهملات نیافتم.

س - آیا خوشبختی شما اکتسابی است و یا اینکه بر حسب تصادف

بدان نایل شده‌اید؟

ج - آن قسمت از خوشبختی من که مربوط به کارم باشد اکتسابی و اداری است؛ ولی، در سایر موارد تسلیم حوادث و پیش آمدها بوده‌ام. در هر حال، نقشه‌ای را که برای نیل به خوشبختی طرح کرده بودم بخوبی تعقیب کرده‌ام.

س - آیا شما تصور میکنید که اگر انسان خوشبختی خود را

موکول به پیش آمدها و تصادفات کند نتیجه‌ای بدست می‌آورد؟

ج - این جا دیگر مسئله شانس مطرح می‌شود! بعلاوه آنهم در مقیاس وسیعی به موفقیت انسان در کار بستگی دارد. چند سال پیش از دوران کذائی جوانی - که قبلاً راجع بآن صحبت کردم - با مرحله

۱ - حکیم و ادیب انگلیسی (۱۸۹۳ - ۱۸۱۷) استاد دانشگاه اکسفورد

شاگرد مکاتب فلسفی کانت و هگل بود. آثار افلاطون را در اوقات فراغت طی ده سال به انگلیسی ترجمه کرد.



دردناکی مواجه شدم. علت این امر آن بود که: در برابر حل يك مشکل- که بدون حل آن کوچکترین اقدامی نمی‌توانستم بکنم - متوقف شده بودم. دو سال طول کشید و من هنوز، بدون اینکه کمترین پیشرفتی کرده باشم، همچنان به آن مسئله گرفتار بودم. این حادثه، مرا خیلی رنج داد.

س - بعقیده شما عوامل اساسی خوشبختی چیست؟

ج - بعقیده من عوامل اصلی خوشبختی چهار است. عامل اول تندرستی. عامل دوم داشتن وسایل لازمه برای رفع حوائج. عامل سوم داشتن روابط حسنه با دیگران و عامل چهارم موفقیت در کار.

س - بنا بر این، شما برای تندرستی اهمیت زیادی قائلید؟

ج - آری، برخی حالات مزاجی واقعاً مانع خوشبختی انسان میشوند. بعضی از این حالات موجب کسالت روح شده و انسان را باوضع رقت باری مواجه میکنند. البته، بعضی آلام را میتوان با مقاومت و پافشاری تحمل کرد ولی، دردهائی هم هست که انسان را کلافه میکند.

س - آیا بعقیده شما تندرستی موجب خوشبختی است و یا برعکس خوشبختی باعث تندرستی است؟

ج - شکی نیست که سلامتی انسان را خوشبخت میکند. ولی عکس قضیه هم صحیح است. کسیکه خوشبخت است - احتمال ابتلای به بیماریش کم است.

س - دوشب را در نظر میگیریم فرض کنیم یکشب را در آرامش خاطر خوابیده و شب دیگر را در ناراحتی بسر برده باشید، بفرمائید به بینم فردای کدام يك از این دو شب احساس راحتی بیشتری

- می کنید؟
- ج - بدون شك فردای شبی که راحت خوابیده‌ام .
- س - اکنون در باره عامل دوم خوشبختی یعنی مسئله در آمد صحبت کنیم .
- ج - البته این مسئله دارای اهمیت زیادی است ولی باید سطح زندگی را که بدان عادت کرده‌ایم بحساب آوریم ، وقتی که انسان بپرخی انواع فقر و مسکنت عادت داشته باشد ، خواه ناخواه ، از توقعاتش هم کاسته می‌شود . برعکس ، وقتی که انسان به مال و ثروت عادت کرده باشد - اگر بقدر کفایت در آمد نداشته باشد - بدبخت می‌شود .
- س - در این صورت ممکن است انسان از لحاظ در آمد دچار وسوسه و ناراحتی خاطر گردد ، اینطور نیست ؟
- ج - بله همین است . ثروتمند ترین اشخاص تمام عمر را در این ترس و وحشت بسر می‌برند که مبادا سرانجام کارشان بگدائی کشد . این مورد بسیار اتفاق می‌افتد . (آنانکه غنی ترند محتاج ترند)
- س - بنابراین برطبق عقیده شما داشتن ثروت الزاماً خوشبختی نمی‌آورد ، اینطور نیست ؟
- ج - بله همینطور است پول فقط کمترین مایحتاج انسان است آدم باید در باره حوائج دیگری بیندیشد که فقدان آنها ملالت بار می‌باشد .
- س - شما ، سومین عامل خوشبختی را روابط بادیگران میدانید آیا واقعاً شایسته است که این عامل در درجه سوم قرار گیرد ؟

ج - مسلماً، نه، اگر بخواهیم با اتکاء بر تجربیات شخصی خود قضاوت کنیم باید بگوییم که روابط با دیگران اولین عامل، و بالا اقل، دومین عامل خوشبختی است؛ یعنی پس از سلامتی.

س - مفهوم واقعی «روابط با اشخاص دیگری» چیست؟ نتیجه چیست؟  
ج - این مسئله، خیلی روشن است. روابط با اشخاص یعنی: دوستی، عشق، علاقه نسبت به فرزندان و بالاخره محبت نسبت به دیگران. وقتی که این روابط حسنه نباشد زندگی برای انسان تلخ می‌شود. البته در انسان‌ها ریشه، ریشه مشترک است. مثلاً همه متعلق به یک نسل هستند. آیا شما برای کاری که مضر باشد اهمیت زیادی قائل هستید؟

ج - البته، در مورد انسان فعال و کار دوست این مسئله خیلی اهمیت پیدا میکند. مسلماً، اشخاص تنبل و بیکاره‌ای هم هستند که این مسئله، اصولاً، برایشان هیچگونه اهمیتی ندارد. اما، چنانچه انسان دارای انرژی و قدرت باشد، بالاخره، بایستی آن را در یک راه مصرف کند؛ و بعقیده من، بهترین محل صرف این انرژی کار است و بس. بدیهی است اگر شما از کار خود نتیجه مطلوب را بدست نیاورید دچار بدبختی خواهید شد. برعکس، چنانچه انسان در کار خود موفقیت حاصل کند روزگارش بخوشی گذشته و روز بروز خوشبخت‌تر خواهد شد.

س - آیا نوع کار در خوشبختی تأثیر دارد؟  
ج - نه، تصور نمی‌کنم - مگر در مواردی که اشتغالات انسان موقتی و گذرا هستند. مثلاً، اگر من عضو یولیت بورو [دفتر سیاسی] باشم آنوقت کار و زندگی من بی‌دغدغه و آسودگی خواهد بود. بالاخره...

چه بگویم، آستین‌درز او، به شکلی زیاده‌روی کرده، به طریقه شفافانه خود را به من نشان داد. ضمناً این طرز زندگی خیلی باروح است. وهستند اشخاصی که از این زندگی پر حادثه و پرماجرا لذت میبرند. آن وقت، من یکشنبه  
ن ا س ا ج - بسیار خوب، اگر عده‌ای این طرز زندگی را دوست دارند  
که چه بهتر.

ش - آيا كوچك و يا بزرگ بودن كاري كه انسان بر عهده ميگيرد  
دارای اهمیت است؟  
ج - اینجا دیگر مسئله طینت و سلیقه اشخاص مطرح میشود.  
کسانی هستند که خوشبختی خود را در اشتغال بکارهای بزرگ  
میدانند. عده‌ای هم به کارهای ساده قناعت میکنند. ولی، انسان باید  
کار را متناسب با لیاقت و ظرفیت خود انتخاب کند؛ بنحوی که بتواند از  
آن نتیجه‌ای بدست آورد. بخت به شما هم چه میشود؟

ش - پس بنا بر عقیده شما، خوشبختی در تنبلی است و انسان  
میتواند رضایت خاطر خود را بوسیله کارها و اشتغالات محدود فراهم  
نماید.  
ج - میدانم، ولی در حقیقت، تا آنجا که در این زمینه تجربه دارم،  
انسان نمیتواند از این راه خوشبخت شود. وقتی که کار بزرگی را با  
وجود مشکلات، با موفقیت انجام برسد، حظ و لذت زیادی نصیب انسان  
میشود. و تصور نمیکنم هرگز یک نفر تنبل بتواند چنین لذتی را  
احساس کند. راست است، کماله؛ اما متقابلاً یک نفر نباید همیشه به تنبلی  
بپردازد. اگر شما میگفتند خوشبختی در بی شعوری است چه  
عکس العملی نشان میدادید؟

ج - مخالفت می‌کردم. حتی من حاضر م‌برای بدست آوردن شعور از لذات خود چشم پوشم. نه، میدانید مطلب چیست؟ هر چه فکر میکنم، شعور را ترجیح میدهم.

س - آیا شما تصور میکنید که فلسفه میتواند در خوشبختی انسان نقشی داشته باشد؟

ج - آری مشروط بر اینکه فلسفه مورد علاقه انسان واقع شود و برای درك آن هم استعداد و آمادگی وجود داشته باشد. در غیر این صورت، تصور نمیکنم فلسفه بتواند در خوشبختی انسان مؤثر گردد. بهمین ترتیب چنانچه شما بنای خوبی باشید شغل بنائی میتواند موجب خوشبختی شما باشد. بطور کلی، هر نوع فعالیت و کاری که انسان از عهده انجام آن بر آید موجب خوشبختی است.

س - بعقیده شما چه عواملی خوشبختی انسان را زایل میکند؟

ج - علاوه بر عواملی که با اصول چهارگانه خوشبختی فوق‌الذکر مغایرند، عوامل زیاد دیگری را میتوان نام برد که خوشبختی انسان را زایل میکنند. کسانی که بخواهند خوشبخت باشند، باید از يك چیز پرهیزند و آن هم خود خوری است. من هر چه بیشتر پابسن میگذارم، اصل فوق را بیشتر رعایت میکنم؛ و این، خود، مزید بر خوشبختی من است. برای اینکه بی‌سبب خود را ناراحت نکنم راه حل خوبی بدست آورده‌ام، یعنی با خود میگویم: «بالاخره، بالاتر از سیاهی چیست؟» و سپس بدین فکر میافتم که: «بالاخره صدسال دیگر اوضاع روبراه خواهد شد. در این موقع معتقد میشوم که ناراحتی من چندان مهم هم نبوده است». وقتی که شما بتوانید اینطور فکر کنید، کمتر

موجب ناراحتی خودتان خواهید شد. یکی از علل ناراحتی ما، اغلب عبارت از این است که غالباً درباره اوضاع بدتری که ممکن است پیش آید کمتر فکر میکنیم. *«از زمان رسیده شدن من به این دنیا، من هرگز در مورد آن فکر نکردم.»* س - آیا میتوانید، از روی اراده، ناراحتی را از خود برانید؟

ج - کاملاً، نه؛ ولی، معذک، غالباً در این راه توفیق حاصل میکنم.

س - نظر شما درباره حسادت چیست!

ج - حسد را میفرمائید؟ - وحشتناک است - حسد خیلی از مردم را بدبختی و فلاکت انداخته است. در اینجا بیاد هیدن (Haydon) می افتم که هنرمند قابلی نبود ولی دلش خیلی میخواست هنرمند بزرگی باشد. در دفتر یادداشت هیدن این جمله را میخوانیم: «از صبح تا ظهر امروز خود را بارافائل مقایسه میکردم، مقایسه‌ای دردناک بود و جگرم از غصه کباب شد.» بطور کلی همه کسانی که - به وسیله که باشد - بچیزی رسیده‌اند از يك ناراحتی رنج میبرند. این عده غصه میخورند که چرا وضع عده‌ای بهتر از آنهاست. اینها فکر میکنند که اتومبیل فلانی لوکس تر و باغش زیباتر است، و یا اینکه فلان زید در فلان جای خوش آب و هوا زندگی بهتری را میگذراند و بالاخره، فلان شخص در آمد زیادی دارد و قس علیهذا. این خام فکران، بجای اینکه از وسایل موجود لذت کامل ببرند، در فکر اینکه وضع دیگری بهتر از آنهاست شادی و آسایش خاطر خود را نیز از دست میدهند؛ و حال آنکه اینان نبایستی بدون جهت

برای خود در دسر فراهم نمایند. به نیکوایان نگاه کنید. چه  
 س - آیا حسد دارای جنبه مثبت هم میباشد یا نه؟ فرض کنیم از اینکه  
 ارزش کار همسایه و یا همکار شما بیش از ارزش کار خودتان باشد رشک ببرید؛  
 آیا این حسادت خود موجب نمی شود که فعالیت بیشتری بخرج دهید؟  
 ج - صحیح است، ولی در اینجا يك اشکال هم پیش می آید و آن  
 این است که: ممکن است این حسادت موجب گردد شما از فعالیت خود  
 بکاهید. بویژه، امکان دارد شما تحت تأثیر حسادت، در کار دیگران  
 دخالت نمائید. برای اینکه انسان از دیگری جلو بزند دوره وجود دارد اول  
 اینکه انسان مستقلاً جلو برود و دومین راه راه اینست که رقیب را عقب  
 سر خود نگهدارد! چه علی لجنه بود، شما منتظران نشوید و رقیب  
 س - آیا غم و غصه در زندگی انسان تأثیر زیاد دارد؟  
 ج - آری غم و اندوه روی انسان تأثیر بزرگی میگذارد. البته  
 باید بگوییم که غم و اندوه تنها از خصایص نوع بشر نمی باشد؛ زیرا  
 میمونها هم تحت تأثیر حزن و غصه قرار میگیرند. هن، این موضوع را  
 شخصاً آزمایش کرده ام؛ یعنی، در باغ وحش بعضی از میمونها را دیدم که  
 علائم کسالت و غم و اندوه در چهره هاشان هویدا بود. ولی، حیوان دیگری  
 را نمی شناسم که ابراز غم و غصه کند. کسالت و اندوه، از مشخصات و  
 علائم شعور تکامل یافته میباشد. عکس العمل و رفتار بومیان هنگام  
 برخورد با جوامع متمدن این موضوع را بخوبی نشان میدهد. بومیان  
 در اثر برخورد با مردم متمدن بی اختیار بسوی الکل کشیده میشوند. با  
 علاقه و اشتیاقی که اینان در شرب مسکرات ابراز میدارند، بمراتب،  
 بیش از تمایلی است که نسبت به کتب آسمانی و یا گرانبهارترین جواهرات

نشان میدهند. آنها فقط در پی نوشیدن الکل هستند؛ زیرا الکل - برای لحظه‌ای هم که شده - اعصاب آنها را تخدیر میکند.

س- ولی، بچه طریق میتوان غم و اندوه را از بین برد؟ مثلاً دخترانی را در نظر بگیرید که چندین سال عمر خود را در دبیرستان یا دانشگاه صرف تحصیل میکنند و در این راه موفقیت‌هایی هم بدست می‌آورند ولی آخر چه! بالاخره، این دخترهای تحصیل کرده، همه، شوهر میکنند و تنها کاری که از دستشان برمیآید خانهداری است.

ج- سیستم اجتماعی کنونی دارای نواقص بسیار است.

تصور نمیکنم، در این مورد، ابتکار شخصی بتواند نقش مؤثری داشته باشد. ولی، همین مثالی که شما آوردید بخوبی نشان میدهد که اوضاع کنونی اجتماعی متناسب با نیازمندی‌های ما نیست. بدیهی است هر یک از افراد بشر باید امکان داشته باشد، بر حسب قوه و استعداد خود، برای جامعه مفید واقع شود. ولی، زنان جوان با این مشکل مواجهند که برایشان امکان انجام خدماتی که درخور استعداد و لیاقت آنهاست موجود نمی‌باشد. چه باید کرد سیستم اجتماع کنونی بشری وضعی را ایجاد میکند.

س- اگر بخواهیم خوشبخت باشیم، آیا بهتر نیست بعامل و عواملی که ما را وادار بعمل میکنند وقوف یا بیم - تا بدینوسیله از انحراف خودمان هم جلوگیری کنیم؟

ج- البته این کار خیلی مفید است. من اشخاصی را سراغ دارم که انگیزه و عامل اصلی اعمال آنها بغض و کینه است و واقعاً تصور میکنند در طریق نیل به ایدآل خود شرافتمندانه رفتار مینمایند!



اینان اگر متوجه میشدند که انگیزه و عامل اصلی حرکات آنها کینه‌ای است که نسبت بیک شخص و یا یک گروه دارند آنوقت، امکان داشت به خوشبختی نزدیکتر شوند.

س- خیلی از مردم موجب بدبختی خودشان می‌شوند؛ زیرا، اینان خودشان را فریب میدهند. اینطور نیست؟

ج- درحقیقت چنین چیزی وجود دارد.

س- آیا بعقیده شما انسان میتواند در مراحل دشوار زندگی خوشبخت هم باشد مثلاً در زندان که خودتان هم بوده‌اید؟

ج- ولی، من در زندان هرگز بدبخت نبودم. باید اذعان داشت زندانی بودن من آنچنان وضعی داشت که سختی زندان را چندان احساس نمیکردم. معذک، زندان برای کسی که بکارهای دماغی عادت دارد محل نامناسبی است. در چنین موارد، کسانی که بکارهای جسمی اشتغال دارند کمتر رنج می‌برند؛ زیرا، نداشتن امکان بمنظور فعالیتهای دماغی برای این اشخاص تحمل ناپذیر نیست.

س- وقتی که شما را زندانی کردند چنین احساس میکردید که برای هدف و ایدآل مقدسی زندانی شده‌اید. ولی اگر واقعاً شما مرتکب جرمی شده بودید که استحقاق محبس را داشتید آنوقت هم میتوانستید بگوئید که در زندان خوشبخت بوده‌اید؟

ج- شکی نیست. اگر مرا بجرم دزدیدن چند عدد قاشق بزندان انداخته بودند آنوقت خود را خیلی بدبخت احساس میکردم. زیرا، بالاخره فکر میکردم مستوجب این بی‌حرمتی هستم. ولی، من شخصاً در زندان احساس بی‌حرمتی نکردم.

س- آیا علت آن این بود که شما برای عقیده‌ای زندانی شده بودید؟

ج- آری.

س- آیا شما معتقدید هدفی که انسان برای آن یا بسویله آن زندگی میکند میتواند در خوشبختی انسان مؤثر باشد؟

ج- بله، بشرط آنکه انسان کم و بیش موفقیت بدست آورد. وقتی که انسان هدفی را ازدست بدهد خوشبختی نصیبش نخواهد شد. در صورتیکه موفقیت هر وقت با انسان رو کند دارای تأثیر زیادی است. این مسئله مرا بفکر دیگری میاندازد. برای نیل بخوشبختی بویژه در سالهای پیری توجه و علاقه بامور غیر شخصی بی نهایت دارای اهمیت است. هر چه انسان بامور اجتماعی و غیر شخصی بیشتر توجه نماید، از زندگی محدود داخلی پافرا تر گذشته و در نتیجه، نسبت بآینده، دلواپسی و ناراحتی کمتری احساس میکند. آنوقت، انسان کمتر در باره این زندگی زود گذر میاندیشد!! آری، برای کسیکه بخواهد در ایام پیری با آرامش و صفا زندگی کند توجه بدین مطلب شایان اهمیت عظیمی است.

س- عقیده شما در باره تمام این بر شوورها و صورت دواهایی که

بمنظور طول عمر برای مردم میفرستند چیست؟

ج- اطاله عمر یک مسئله پزشکی است. من نمیدانم در این مورد چه چیز میتوانم بگویم. غالباً کاغذ پاره‌هایی در این زمینه از همه مؤلفین دریافت میدارم. اگر بنا بود بحرف آنها گوش بدهم، باید داروهای آنها را استعمال میکردم. آنوقت، مویهایم دو باره سیاه رنگ میشد.

ولی ، در اینجا يك مسئله جدیدی مطرح می شود و آن این است که آیا سیاه شدن موباعت ارضای خاطر من میشود یا نه ؟ تصور نمیکنم . زیرا ، هر چه مویهای من سفید تر باشد مردم اعتماد بیشتری بگفته هایم ابراز میدارند .

٨

## ناسيو ناليسيم

ناسيو ناليسيم (Nasio Nalisim) ولد في سنة ١٩٥٥م في مدينة...

هو كاتب وكاتب مسرحي عراقي، اشتهر بكتابه...

من أعماله: (١) ناسيو ناليسيم (١٩٨٥م) - (٢)...

(٣) ناسيو ناليسيم (١٩٩٠م) - (٤) ناسيو ناليسيم...

(٥) ناسيو ناليسيم (١٩٩٥م) - (٦) ناسيو ناليسيم...

(٧) ناسيو ناليسيم (١٩٩٨م) - (٨) ناسيو ناليسيم...

(٩) ناسيو ناليسيم (٢٠٠٠م) - (١٠) ناسيو ناليسيم...

(١١) ناسيو ناليسيم (٢٠٠٢م) - (١٢) ناسيو ناليسيم...

(١٣) ناسيو ناليسيم (٢٠٠٤م) - (١٤) ناسيو ناليسيم...

(١٥) ناسيو ناليسيم (٢٠٠٦م) - (١٦) ناسيو ناليسيم...

(١٧) ناسيو ناليسيم (٢٠٠٨م) - (١٨) ناسيو ناليسيم...

(١٩) ناسيو ناليسيم (٢٠١٠م) - (٢٠) ناسيو ناليسيم...

(٢١) ناسيو ناليسيم (٢٠١٢م) - (٢٢) ناسيو ناليسيم...

(٢٣) ناسيو ناليسيم (٢٠١٤م) - (٢٤) ناسيو ناليسيم...

(٢٥) ناسيو ناليسيم (٢٠١٦م) - (٢٦) ناسيو ناليسيم...

(٢٧) ناسيو ناليسيم (٢٠١٨م) - (٢٨) ناسيو ناليسيم...

**ترد راسل** ، درباره ناسیو نالیسم چه عقیده‌ای دارید؟ خوب است

یا بد؟

برتر اندر اسل - باید بین مظاهر تمدن و سیاسی ناسیو نالیسم وجه تمایزی قائل شد . دنیای متمدن جدید ، از نظر تمدن ، وضع یکنواخت و کسل کننده‌ای بخود گرفته است . مثلاً ، وقتی که شما در یک مهمانخانه لوکس سکونت داشته باشید ، بهیچوجه ، نمیتوانید بفهمید در کدام قاره هستید . همه جا یکسان و خستگی آوراست . و همین موضوع باعث شده است که امروزه مسافرت و جهانگردی ، برای پولداران ، چندان لطفی نداشته باشد . اگر کسی بخواهد کشورهای خارجی را بشناسد و از اوضاع آنها اطلاع بدست آورد ، بایستی مانند فقرا مسافرت کند . از این نظر گاه ، ناسیو نالیسم دارای مزایای زیادی است ؛ زیرا ، در هنر و ادبیات و زبان ... همچنان ، تنوع و خصوصیت خود را حفظ کرده است . ولی ، اگر بخواهیم ناسیو نالیسم را از نظر سیاست مورد مطالعه قرار دهیم ناگزیریم بگوئیم که ناسیو نالیسم بالائی خانمانسوز است . برای تأیید ناسیو نالیسم حتی یک دلیل هم نمیتوان اقامه کرد .

س - بعقیده شما ، یک سازمان حکومتی چه هدفها و مشخصاتی

باید داشته باشد؟  
 ج- یکی از این مشخصات اساسی عبارت از همان اقداماتی است که دولت نام «دفاع» روی آن میگذارد، حال آنکه دول دیگر، همان اقدامات را «تهاجم» مینامند درحقیقت امر، پدیده متشابهی وجود دارد؛ منتها، هر یک از طرفین نام خاصی بر روی آن میگذارند. اصولاً، حکومت عبارت از تشکیلاتی است که، بویژه، برای کشتن بیگانگان بوجود آمده باشد. البته، شکی نیست که حکومت علاوه بر هدف مزبور وظایف دیگری هم دارد. مثلاً، تعلیم و تربیت نسل جوان از وظایف حکومت است. ولی، در برنامه‌های آموزشی و پرورشی، جمیع طرق و وسایل را برای نیل باین هدف بکار میبرند که بجوانان تلقین کنند کشتن بیگانگان افتخار بزرگی دارد. بعنوان مثال میتوان اشعار زیر را از سرود ملی بریتانیا ذکر کرد:

حیله‌های پست آنها را درهم‌ریز  
 دسیسه‌های آنها را نقش بر آب کن  
 و آنها را بخاک هلاک افکن

ما، همگی این اشعار را با احساسات و هیجانی شدید، در برابر هر مهاجم، خوانده‌ایم.

س- آیا این سرود بسرود «بریتانیا حکومت کند» شباهت دارد؟  
 ج- بله چنین چیزی است. ولی، بریتانیا دیگر بر امواج دریاها حکومت ندارد. واقعاً کسل کننده است. زیرا فرض کنیم بخواهیم سرودی بترتیب زیر بخوانیم:

Rule, the United states, the United states  
 rule the waves:

۱- امید است بریتانیا بر همه دریاها حکومت داشته باشد.

«Britannia, rule the Waves»

ملاحظه می‌فرمائید که شعر فوق از لحاظ هجای شعری نقص دارد.   
 والبته ، بدین جهت هم از سرود فوق صرف نظر کردیم .  
 س- وقتی که شما می‌گوئید ناسیو نالیسم تبهکاری می کند آیا منظورتان همان عواملی بود که در بالا بدان اشاره کردید ؟

ج- منظورم این است که ناسیو نالیسم این ایده را تبلیغ و تلقین می کند: کشورما در زمان کنونی غرق در افتخارات است، در زمان گذشته هم مفر همه ممالک بوده است؛ در صورتیکه سایر ممالک از چنین موهبتی برخوردار نبوده اند . همانطوریکه پودسناپ Podsnap از زبان دیکنس می گوید: «متأسفم از اینکه بایستی بگویم ملل خارجی رفتار مخصوص بخودشان را دارند .» - من معتقدم ، سایر ملت ها این عقیده را کاملاً ناصحیح میدانند . در این مورد ، نمونه های عجیبی را میتوان نام برد . در یکی از کتابهایم که بتوضیح درباره ناسیو نالیسم اختصاص داده شده بود نوشته بودم که: «البته ملتی وجود دارد که جامع جمیع فضایل عالیهای است که هر ملت ممکن است مدعی واجد بودن آن باشد ؛ و این ملت همان ملتی است که خواننده این کتاب بدان تعلق دارد. » بسیار خوب میدانید چه شد ؟ - روزی نامه ای بدستم رسید . نویسنده نامه يك زن لهستانی بود در آن چنین نوشته بود : «ازاینکه شما تفوق و برتری لهستان را برسمیت شناخته اید خوشوقتم.»

س- متوجه شدم. آیا نمونه های دیگری هم دارید؟

ج- آری ، در یکی از جلسات سازمان ملل با يك زن جوان اکواتری ملاقات کردم. این زن، علاقه زیادی بدوچرخه سواری داشت روزی در يك جاده سرازیر کنترل دوچرخه را از دست داده و بشدت

آسیب دیده بود. «ژیلبر ماری» یکی از دوستان من از او پرسید: «وقتی که دو چرخه شما در سر ازیری پرت شد ترسیدید؟»  
 میدانید زن چه جوابی باو داد؟: «هرگز! من بخود گفتم بخاطر داشته باش که اکواتری هستی!»

س- این موضوع تقریباً در باره هر ملتی صادق است؟  
 ج- بله، و من با نقل این داستان همه را خنداندم. ولی، ضمن نقل داستان این مطلب را هم افزودم که: «شما خوب میدانید که اگر من نام برخی ممالک را برده بودم هیچکس نمی خندید.»  
 س- بسیار خوب... چرا اشخاص احتیاج دارند بملتها و دول مختلف تقسیم شوند؟

ج- این مسئله با احساسات و عواطف ما بستگی دارد: ما خواه و ناخواه اسیر حب و بغض هستیم و از روی میل، هر دوی آنها را در زندگی اعمال میکنیم. ما، هم میهنان خود را دوست میداریم، و از خارجیان متنفریم. باید اذعان کرد که: فقط، در آن لحظه وطن خود را دوست میداریم که در باره بیگانگان فکرمی کنیم. همینکه خارجیان را از یاد بردیم از علاقه‌ای که نسبت به موطنان خود داریم نیز کاسته خواهد شد.  
 س- اما، بالاخره چه باید کرد؟ شما میگوئید که ناسیونالیسم تاحدی قابل قبول و صحیح است. ولی، ما با خطر تجاوز از این «حد» مواجهیم. چگونه میتوان این حد را تشخیص داد؟

ج- من نمیدانم که آیا چنین کاری ممکن هست یا نه. در این زمینه، هیچ چیز را نمیتوان، بطور یقین، ابراز داشت. ولی، آنچه را که نمیتوان گفت و آنچه را که همه مردم جهان باید بگویند - اگر مسئله بقای



نسل بشر مطرح باشد - عبارت از اینست که ارتش‌ها ، ناوگان دریائی ، و نیروهای هوائی نباید بعد از این ملی باشند؛ بلکه، بایستی تحت کنترل بین‌المللی درآیند . در آنوقت، دیگر اگر بملتی چپکی هم نگاه شود، خطری در بین نخواهد بود؛ زیرا ، هیچ دولتی قادر نخواهد بود دولت دیگر را از بین ببرد .

س - درباره مطالب دیگر صحبت کنیم . ممکن است شما علاقمند باشید برای میهن خود افتخاراتی کسب کنید ، مثلاً به قله اورست صعود نمائید ؛ و یا یک سفینه فضائی بسازید . این علاقه و احساسات به مراتب بیش از علاقه‌ای است که نسبت به انجام کارهای مهم و عمومی ابراز می‌گردد، و بمراتب بیشتر از آن علاقه‌ای هم که فقط شامل افتخارات ملی می‌شود در شما حرارت و هیجان ایجاد میکند .

ج - بدیهی است که مردم ترجیح میدهند میدان عمل این نیروی محرکه در کادر محدودی باشد. ولی، برای حفظ و استفاده از این نیروی محرکه هزاران طریقه وجود دارد . موفقیت‌هایی از قبیل صعود بقله اورست تنها متعلق به کشور خاصی نمی‌باشد، بلکه این پیروزیها، تقریباً، متعلق به مؤسسات و یا اشخاص ثروتمند است که مشترکاً بانجام این قبیل کارها اقدام کرده اند . چه میدانم ! شاید هم همانطوری که موفقیت‌های شما باعث انجام کشورتان می‌گردد، برای این مؤسسات نیز افتخاراتی پیدا شود .

س - بالاخره، اگر تحریک حس رقابت اشخاص سودمند باشد باید اذعان نمود که ایدآل و هدف نهائی، ایجاد رقابت بین کشورهاست.

ج - مفو اقم . مسئله رقابت و همچشمی برای من چندان ناراحت

کننده نیست بشرط اینکه کشت و کشتاری در بین نباشد؛ مثلاً، رقابت در امور شهرداری بسیار عالی است! فرض کنیم در شهری عمارت شهرداری زیبایی ساخته شود در شهر دیگر مردم باخود میگویند: «ما هم باید یک عمارت شهرداری قشنگی داشته باشیم.» این رقابت بی نهایت خوب است. من تصور میکنم بین دوشهر منچستر و لیورپول روابط حسنه‌ای وجود نداشته باشد؛ ولی آنها ارتش‌هایی در اختیار خود ندارند که علیه یکدیگر وارد جنگ شوند.

س - اجتماعی را در نظر میگیریم که اوضاعش همچنان روبراه باشد؛ میخواهیم بدانیم اگر افراد این اجتماع، در لحظات بحرانی و مواقعی که وخامت اوضاع تشدید میگردد، شعاری چون: «بالاخره وطن من است چه خوب و چه بد» نداشته باشند بچه‌طریق میتوان چنین جامعه‌ای را اداره کرد؟

ج - در این جا، ما در باره آنچه که میبایست باشد صحبت میکنیم. همانطوریکه قبلاً هم گفتم، در اینجا، فقط، باید یک ارتش بین‌المللی وجود داشته باشد و نیروهای ملی بایستی منحل گردند. اگر چنین شرایطی بوجود آید، آنوقت اوضاع خطرناکی که در باره اش صحبت می‌کنید وجود خارجی نخواهند داشت. در چنان موقعیتی، اصولاً، هیچ کشوری بکشور دیگر هجوم نمیکند و در نتیجه نیازی هم بدفاع احساس نخواهد شد.

س - ولی هم اکنون این شرایط وجود دارد!

ج - آری، این شرایط وجود دارد. و بهمین جهت است که اشخاص باید این مطلب را بفهمند که: مقاومت در برابر مهاجم مجاز و صحیح

است؛ ولی، هر گونه تهاجمی غیر صحیح می‌باشد. بعقده من در موارد حمله و هجوم مقاومت امری ضروری و طبیعی است.

س - خاورمیانه پس از جنگ را در نظر بگیرید. ناسیونالیسم عرب موجب پیدایش چندین حکومت عربی گردیده است. ناسیونالیسم عرب در عرب‌هایك ایمان و اعتماد واقعی- نسبت بخودشان- بوجود آورده و بالاخره موجب شده است که بفکر تأمین سعادت خود بیفتند. آیا بعقده شما این پدیده‌ها خوب است یا بد.

ج- هنوز نمی‌توان در این باره قضاوت کرد. این ناسیونالیسم و پیشرفت آن- تاحدی که در روح عربها احساس شایستگی بر میانگیزد و آنهارا متوجه این مطلب میکند که لیاقت انجام کارهای بزرگ را دارند- خوب و عالی است؛ ولی، در مقیاسی که پیشرفت مذکور موجب بروز کینه می‌گردد- کینه نسبت به غیر عربها، مثلا، اسرائیلی‌ها- آنوقت زشت است.

س - من از خود می‌پرسم وقتی که احساسات ناسیونالیستی نسبت به يك هدف صحیح درملتی بیدار شد، چگونه میتوان مانع از این شد که این احساسات در مسیر نادرستی بیفتد!

ج- جلوگیری از این خطر فقط، با متحد و یکی ساختن دولتها امکان پذیر می‌باشد. انگلستان و اسکاتلند را در نظر بگیرید: آنها چندین قرن باهم می‌جنگیدند! و هر يك از متخاصمین، نسبت بحریف کینه و عداوت شدیدی ابراز می‌کرد. سرانجام، يك حادثه دودمانی موجب اتحاد این دو کشور گردید و کینه و عداوت هم از میان نشان رخت بر بست.

س - منظور شما اتحاد آنها در زیر يك پرچم دولتی است؟

ج - آری.

س - اشتباهاً .

ج - آری .

س - آیا بعقیده شما بین عقیده نادرست نژادپرستی و ناسیونالیسم ارتباطی وجود دارد ؟

س - لااقل ، وقتی که دو کشور همسایه از نژاد مختلف باشند بین ناسیونالیسم و عقیده نژاد پرستی رابطه‌ای وجود دارد . عقیده باطل نژادپرستی ، ممکن است در ناسیونالیسم رسوخ کرده و آنرا تشدید کند . نژاد پرستی و ناسیونالیسم دو چیز مختلفند ؛ ولی ، میل ترکیبی و جوشش آنها بایکدیگر زیاد است .

ج - تصور می کنم اینطور باشد ولی مطمئن نیستم . من ... من نمیدانم . «ردیارد کی پلینگ» [Rudyard Kipling] تا آنجا که می توانست کوشید در انگلیسی ها احساسات امپریالیستی را تحریک کند . اوست که درباره «نژادهای پستی که فاقد قانون و حق میباشند» صحبت کرده است .

در تمام نوشته های مشارالیه یک ایده بچشم میخورد : هر کس سفید پوست نیست - و تقریباً میتوان گفت هر کس انگلیسی نیست - موجود پستی است . ملاحظه میفرمائید که مسئله تازگی ندارد .

س - میدانیم که امریکا و اروپا ، بمقدار زیادی ، تحت تأثیر عقیده باطل نژاد پرستی قرار گرفته اند . آیا تصور میکنید آسیا و آفریقا کمتر از اروپا و امریکا از این لحاظ آسیب دیده باشند .

ج - کمتر ؟ نه خیر ! نظر باینکه این پدیده جنبه تازگی دارد در عصر کنونی ، بیشتر مورد تقبیح قرار میگیرد . بعقیده من ، ناسیونالیسم

آسیائی و افریقائی سبعانه تر از ناسیونالیسم اروپائی است ، این مسئله ، خطر بسیار عظیمی را تشکیل میدهد . ناسیونالیسم ، پس از مسئله وخامت و خطر بروز جنگ بین شرق و غرب ، بزرگترین خطری است که بشریت با آن مواجه میباشد .

س - وقتی که نسبت به يك ملت بد رفتاری میشود ، عده ای خواهند گفت که واقعاً این ستمدیدگان مردمان مظلوم و شریفی هستند آیا این مسئله برای شما کمی اغراق آمیز نمی باشد .

ج - البته . وقتی که يك ملت ، یکی از طبقات اجتماعی ، و غیره مورد ظلم و آزار قرار میگیرد ، بلافاصله اشخاص شریف و کسانی که دارای فضایل انسانی باشند خواهند گفت که: این مظلومین مردمانی شایسته و ارجمندی هستند . ولی ، همینکه این ستمدیدگان با آزادی رسیدند ملاحظه خواهید کرد که از صمیم قلب و با تمام قوا مرتکب همان مظلومی میشوند که دیگران نسبت با آنها تحمیل کرده بودند .

س - آیا بعقیده شما این پدیده غیر قابل اجتناب است ؟

ج - اجبارانه . در این مورد ، هندوستان نمونه خوبی است . من معتقدم که هندوستان - از موقعی که استقلال بدست آورده - باروش بسیار شایسته ای ، از رفتار معمولی و جاری ملل دیگری که اخیراً با آزادی رسیده اند اجتناب ورزیده است .

س - امروز ناسیونالیست ها خیلی خشن و زمخت بنظر می آیند ؛ آیا شما علل آنرا میدانید ؟

ج - تعلیم و تربیت در این مورد نقش مؤثری بازی میکند . تعلیم و تربیت برای بشریت مصیبت و بلائی بوده است . گاهی اوقات با خود

میگوییم اگر مردم خواندن و نوشتن را نمیدانستند اوضاع بهتری داشتند. بسیاری از مردم، تنها سودی که از خواندن و نوشتن میبرند این است که آماج تبلیغات میگردند. و تبلیغات هم، در همه جا، بدست دولت هاست. آنچه که مورد علاقه دولت میباشد عبارت از این است که: هر وقت میشل کشید بشما دستور بدهد که بکشید و شما هم اطاعت کنید.

س- شما هم اکنون می گفتید که، بعقیده شما، ناسیونالیسم بدترین چیزهاست، و یا تقریباً بدترین چیزهاست. آیا تصور میکنید که ناسیونالیسم از کمونیسیم هم بدتر باشد؟

ج- از نظر من، وخامت اوضاع موجود بین شرق و غرب بزرگترین خطری است که بشریت را تهدید میکند. ولی، اگر این وخامت هم از بین برود ناسیونالیسم باز بر جای خود باقی میماند؛ و معتقدم که بقای ناسیونالیسم بیش از توسعه مسالمت آمیز کمونیسیم، بشریت را در معرض تهدید خطر قرار داده است.

س- آیا برای این مسئله راه حلی وجود دارد؟ البته در این جا منظورم هجوم ساکنین کره مریخ نیست.

ج- اگر اهالی کره مریخ به زمین آیند ملت ها آرام خواهند گرفت. آنوقت، ناسیونالیسم جدیدی بوجود خواهد آمد. آنوقت ملاحظه خواهد شد که ناسیونالیسم يك سیاره در مقابل ناسیونالیسم سیارات دیگر قرار خواهد گرفت. در چنان شرایطی، ما در مدارس خود این تعلیمات را تدریس و تلقین می کردیم که: ساکنین سیاره زمین همیشه مردمانی شریف و عالی نسب بوده اند، و از این لحاظ اصولاً با این

مردمانی مسکین کره مریخ - که معلوم نیست پدر و مادرشان کیست - قابل مقایسه نمی باشند. آنوقت، تمام معایب و صفات زشت را به مریخی های مادر مرده نسبت میدادیم - ملاحظه میفرمائید که این پدیده بآسانی صورت پذیر خواهد بود. ولی وحشتناک آنجاست که قادر نباشیم از این وضع ناهنجار جان سالم بدر ببریم. تصور میکنم لازم است هر ملتی، هدفهای مثبت زیر را برای خویش مطرح کند و آنها را شعار خود سازد: **تأمین سعادت خود و خوشبختی دیگران**. آری بایستی از هدفهای منفی و بروز اختلافات پرهیز کرد.

بدان جهت که عهده تجسس و اکتاف کند علی خود بر می آید که

بر اندازد آنرا تا آنکه چنانکه در حدیث مذکور است

مَنْ بَدَا لِنَفْسِهِ يَكُونُ لِلنَّاسِ مَا يَشَاءُ

کسی که پیش از خود برآید چنانچه در حدیث مذکور است

بِمَنْ بَدَا لِنَفْسِهِ يَكُونُ لِلنَّاسِ مَا يَشَاءُ

## نقش شخصیت

فَتَمَّ السُّبْحَ بِنُورِ كَلِمَاتِهِ وَتَمَّ

لَيْلَهُ بِرُوحِهَا وَتَمَّ فِيهَا مَا يَشَاءُ

وَتَمَّ فِيهَا مَا يَشَاءُ وَتَمَّ فِيهَا مَا يَشَاءُ

وَتَمَّ فِيهَا مَا يَشَاءُ وَتَمَّ فِيهَا مَا يَشَاءُ

وَتَمَّ فِيهَا مَا يَشَاءُ وَتَمَّ فِيهَا مَا يَشَاءُ

وَتَمَّ فِيهَا مَا يَشَاءُ وَتَمَّ فِيهَا مَا يَشَاءُ

وَتَمَّ فِيهَا مَا يَشَاءُ وَتَمَّ فِيهَا مَا يَشَاءُ

وَتَمَّ فِيهَا مَا يَشَاءُ وَتَمَّ فِيهَا مَا يَشَاءُ

وَتَمَّ فِيهَا مَا يَشَاءُ وَتَمَّ فِيهَا مَا يَشَاءُ

وَتَمَّ فِيهَا مَا يَشَاءُ وَتَمَّ فِيهَا مَا يَشَاءُ

وَتَمَّ فِيهَا مَا يَشَاءُ وَتَمَّ فِيهَا مَا يَشَاءُ

وَتَمَّ فِيهَا مَا يَشَاءُ وَتَمَّ فِيهَا مَا يَشَاءُ

وَتَمَّ فِيهَا مَا يَشَاءُ وَتَمَّ فِيهَا مَا يَشَاءُ

وَتَمَّ فِيهَا مَا يَشَاءُ وَتَمَّ فِيهَا مَا يَشَاءُ

وَتَمَّ فِيهَا مَا يَشَاءُ وَتَمَّ فِيهَا مَا يَشَاءُ

وَتَمَّ فِيهَا مَا يَشَاءُ وَتَمَّ فِيهَا مَا يَشَاءُ

وَتَمَّ فِيهَا مَا يَشَاءُ وَتَمَّ فِيهَا مَا يَشَاءُ



لرد راسل ، بعقیده شما نقش شخصیت چیست ؟

برتراند راسل - در این مورد ، قبل از هر چیز ، بدین مسئله فکر میکنم که فرد - بطور مستقل و خارج از تشکیلات اجتماعی - چه عملی میتواند انجام بدهد . بسیاری فعالیت های مفید و مطلوبی که تا کنون بوسیله اشخاص ، منفرداً و بدون تشریک مساعی دسته جمعی ، بانجام رسیده ولی ، امروزه نمونه همین فعالیت های بیش از پیش به سازمان های مختلف بستگی پیدا کرده است . در زمان گذشته ، رجال برجسته علمی از قبیل ، کپرنیک ، گالیله ، نیوتون ، داروین در مطالعات و تحقیقات علمی خود ، از مساعدت و کمک هیچ سازمان علمی برخوردار نبودند . اینان ، هر یک به تنهایی ، در رشته مربوط بخود کار میکردند و از عهده انجام آن هم برمیآمدند ولی این مسئله ، دیگر ، درباره یکنفر منجم امروزی صدق نمیکند . . . مثلاً ، من در کالیفرنیا با یکی از منجمین ملاقات کردم . این منجم ، دانشمندی است عالیمقام و ارجمند . مطالعات و عملیات برجسته علمی او ، تماماً ، به دوربین های نجومی پر قدرتی بستگی دارد که یکی از ثروتمندان به رصد خانه ای اهدا کرده است و این دانشمند ، بر سر میز غذا برایم توضیح داد که :

فقط ، بدان جهت از عهده تجسس و انجام کار علمی خود برمیآید که با یکی از پولداران روابط حسنه دارد .

س - آیا برای رفع این اشکال راه حلی بنظر تان میرسد ؟

ج - من برای این مسئله خاص راه حلی سراغ ندارم ، مگر - اینکه جمع افراد بشر فعالانه به پیشرفت علم علاقمند شوند . میدانم که این آرزوی من مبهم و تحقق ناپذیر است ؛ ولی ، غیر از این ، چه کاری میتوان کرد ؟

س - شما در باره یکدستگاه علمی بسیار گرانقیمت صحبت کردید اگر کسی بدان نیازمند باشد بچه وسیله باید آنرا تهیه کند و چگونه میتوان صلاحیت اشخاص را در استفاده از آن مسلم کرد ؟

ج - در این مورد میتوان به آراء همکاران مراجعه کرد . خوشبختانه در رشته های علمی ، ارزیابی کار و تقویم شایستگی یکنفر دانشمند ، کار آسانی است . ولی ، در رشته های هنری ، این کار بسادگی صورت پذیر نیست . معمولا نقاش ، شاعر و یا معمارانی که آثار هنریشان موجب ارضای خاطر معاصرین آنها می شود - نو آوران ارجمندی نمی باشند . زیرا ، نو آوری های نو آوران بزرگ غالباً مورد پسند خاطر مردم عصرشان نیست .

ملاحظه میفرمائید که اشکال مسئله در کجاست ؟

س - آیا شما میتوانید موضوع آزادی را در فرهنگ و علم ، بشکل عمیقی ، مورد مطالعه قرار دهید ؟

اصولا بفرمائید به بینم مفهوم و معنای آزادی در فرهنگ و علم ، برای جامعه بشری چیست ؟

ج- قبلا هم گفتم عوامل مهمی که انگیزه اصلی افعال و اعمال ما میباشند بر دو قسمتند: عوامل خلاقه و عوامل تملک. منظورم از عوامل خلاقه عبارت از حرکت و جنبشی است که: در راه ایجاد و تولید چیزی که قبلا وجود نداشته - و از دیگری هم اخذ نشده باشد - انجام گردد. و منظورم از تملک عبارت از جنبشی است که در راه تملک چیزی که قبلا وجود داشته است بعمل آید: مثلاً، بدست آوردن لقمه‌ای نان، هر دو عمل، بطور عادی وجود دارند. برای حفظ بقا، بایستی دارای روحیه کسب و تملک بود. ولی، در زمینه کارهای هنری - و مسئله میدان آزادی آنها - عوامل حقیقی و مهم عبارت از همان عوامل خلاقه و ابداع میباشند. مثلاً، اگر شما شعری بسازید مانع از این نیستید که دیگری هم شعر بگوید. و همچنین اگر شما یک تابلو نقاشی رسم کردید در راه ایجاد تابلوهای نقاشی برای دیگران مانعی بوجود نیآورده آید. این گونه فعالیتها بقیمت از بین رفتن فعالیت دیگران تمام نمی‌شود. بهمین دلیل، فعالیت‌های مزبور بایستی از آزادی مطلق برخوردار باشند.

س - آیا شما عقیده دارید که آزادی فرهنگ و علوم رو بکاهش

است؟

ج- آری. این کاهش تقریباً اجتناب ناپذیر است. کاهش مزبور در زمینه هنرها چندان محسوس نیست؛ ولی در قلمرو علوم، بدلیلی که قبلاً بیان داشتیم، حتمی است. قیمت وسایل و تجهیزات تجسسات علمی سرسام آور است. دیگر آنزمان، که گالیله ای پیدا می‌شود و بادوربینی که خود میساخت کار میکرد، سپری شده است. امروز دیگر ساختن

دور بین نجومی از عهده یکنفر منجم به تنهایی بر نمی آید .

س - معذک ، دانشمندان امروزی از مزیت وموهبت مسلمی برخوردارند ؛ و آن مزیت عبارت از این است که : در شرایط کنونی دانشمندان میتوانند باخیال راحت در راه پیشرفت علم و دانش جلو روند و حال آنکه دانشمندان گذشته ، اغلب ، در این راه بیم از دست دادن سر خود را داشتند !

ج - در این مورد ، اطمینان زیادی ندارم . بطور کلی ، امروزه دیگر سردانشمندان را از تن جدا نمیکنند ، ولی اگر آنها نسبت به سیاست خاصی تعصب و تمایل کورکورانه نشان ندهند درب آزمایشگاهها برویشان بسته می شود .

س - ولی ، آیا هیچوقت برای علوم وفرهنگ آزادی وجود داشته است ؟

ج . نه ، گمان نمیکنم . هیچوقت آزادی علوم وفرهنگ وجود نداشته است . کسانیکه در رشته ای از علوم بترقیاتی نایل گردند با مخالفت عهومی مواجه میشوند !

س - در این مورد نمونههایی دارید ؟

ج - برای مثال میتوان کپرنیک و گالیله را نام برد - که اکتشافات آنها بالای جانشان شد . واگر نمونه دیگری هم بخواهید داروین است که بعلت تحقیقات خود مورد تنمر و استخفاف مردم قرار گرفت . بطور کلی هر کس که در رشته ای به پیشرفتهایی نائل شد بهمین سر نوشت دچار گردید .

س - آیا ، خود این موضوع ثمر بخش نیست ؟ - فرض کنیم

نظریه ویا طرحی مترقی باشد، و یا نباشد. مخالفت با این نظریه خود سنگ محکی است. مخالفت موجب میشود که ما از چنگال انواع واقسام نظریه‌های مبهمی که بزور وارد مغزها میشوند نجات یابیم.

ج- تصور نمیکنم تئوری‌های مبهم و تاریک، بدینوسیله، بر کنار شوند. تا آنجا که آگاهی دارم، در همه کشورهای جهان، دولتها باعلاقه شدیدی از نظریات مبهم پشتیبانی و دفاع میکنند. تئوریهای مستدل و قوی، همیشه، با مخالفتی حتمی مواجه میگردند، و این مخالفت بصورت خشن و شدیدی هم ابراز میگردد. البته گفته شما هم تا اندازه‌ای صحیح مینماید. مخالفت، اگر انگیزه خصمانه نداشته باشد، خود میتواند نیروی محرکه‌ای باشد. ولسی اگر مخالفت صورت دشمنانه بخود بگیرد دیگر فاقد خاصیت تحریک خواهد بود. در لحظه‌ای که سر شما را از تن جدا میکنند با قدرت خیلی کمتری میتوانید فکر کنید.

س- پس به چه دلیل آنهمه کشفیات، موجب فضاخت و بدبختی مردم شده‌اند؟

ج- گمان میکنم که آنان دیگر برای خود احساس امنیت نمینمایند. هر یک از افراد بشر، مانند همه حیوانات، نیازمند آنست که دارای تأمین و پناهگاه بوده و در محیطی زندگی کند که در معرض هیچگونه خطر غیر مترقبه واقع نگردد. فرض کنید شخصی بشما بگوید فلان موضوع - که تا کنون بدرستی و صحت آن ایمان و اعتقاد داشته‌اید - مطلقاً و مسلماً باطل و نادرست است. در این لحظه، درست مثل این است که ضربه کوبنده و کوشنده‌ای بر مغز شما وارد آمده باشد

و در نتیجه بدین اندیشه فرو میشوید که «من کجای کارم؟ من زمین را بزیرپای خود احساس میکنم و شاید که صحیح نباشد؟!» و آنوقت است که دچار وحشت میشوید!

س - البته این مسئله در قلمرو کارهای فکری بیشتر از زمینه‌های علمی، مصداق پیدا میکند. مثلاً موشکی که بکسره ماه میرود، اختراعی است که برای هیچکس ایجاد مزاحمت نمیکند.

ج - نه. در عرض آنچه که در حقیقت میبایست موجب ناراحتی مردم شود - و مسلماً هیچکس راهم ناراحت نمیکند، و یا اگر عده‌ای هم ناراحت شوند تعدادشان خیلی کمتر از آن است که بتصور در آید - عبارت از سلاحی میباشد که قادر است نژاد بشری را نابود کند. و این سلاح از علم ناشی می‌شود.

س - البته در اینجا تفاوتی هم وجود دارد. مثلاً، اختراعاتی را هم میتوان نام برد که برای بشریت هیچگونه ناراحتی و مزاحمت فراهم نمیکند؛ برای مثال، تلویزیون را انتخاب میکنم.

ج - تلویزیون اختراع جدیدی است؛ ولی، اکتشافاتی که اختراعات جدید بر پایه آنها مبنی هستند، غالب اوقات در زمینه فکری دارای تأثیراتی میباشند و این تأثیرات، بشدت، موجب ناراحتی عده زیادی از مردم میشوند.

س - شما بچه مناسب برای مسئله نقش شخصیت اهمیت زیادی قائل هستید؟ چرا؟

ج - میدانیم که از قدیمی‌ترین ازمینه تاریخی تا با امروز، هر وقت بشریت به ترقیاتی نایل گردیده، پیشرفت‌هایش مرهون و مدیون افراد

بوده است؛ و تقریباً ، پیوسته اوقات ، همین افراد بامخالفت سرسخت اجتماع مواجه بوده اند .

س- آیا بعقیده شما ترس از افکار عمومی مانع از این شده است که عده زیادی از افراد بتواند آنچه را که خوب و عقلانی تشخیص داده اند انجام دهند ؟

ج- آری ، و تأثیر آن خیلی هم عمیق بوده ؛ بویژه ، در ادوار پرهیجانی که هیستری اجتماعی با جوشش وحدت مردم عجین بوده است . اصولاً ، مواجه شدن با هیستری دسته جمعی منظره وحشتناکی دارد . اکثر مردم ، از مواجه شدن با این پدیده سر ، باز می زنند و این بدان علت است که : در چنین مواردی همیشه پیروزی و تفوق با اشتباه می باشد .

س- آیا شما معتقدید که این موضوع ، هم برای دانشمندان وهم برای هنرمندان بیک قوت مصداق پیدا می کند ؟

ج- آری ، چنین عقیده ای دارم . دانشمندان از یک مزیت برخوردارند و آن این است که : گاهگاه میتوانند حقانیت خود را اثبات کنند و حال آنکه هنرمندان ، مطلقاً ، نمیتوانند از عهده چنین کاری بر آیند ؛ آرزوی هنرمندان این است که مورد تأیید و قبول دیگران واقع شوند بدین جهت ، سرنوشت آنها هم چندان جالب و حسرت آور نمی باشد . مع الوصف ، دانشمند امروزی ، همیشه ، آسوده خاطر نیست . زیرا ممکن است قضایا و مسائلی را کشف کند که با ذوق و خواست دولت منطبق نباشد و سرانجام به سرنوشت نامطلوبی دچار گردد !

س- آیا شما تصور میکنید که در جبهه غرب چنین دانشمندی

نمی‌تواند از معرکه جان سالم بدر برد؟

ج- از یکطرف آری و از طرف دیگر نه. این موضوع، بیشتر به عوامل زیر بستگی دارد: اولاً به اهمیتی که شخصیت مورد بحث دارد و ثانیاً به شواهد و مدارکی که عرضه میکند و ثالثاً بمیزان ناراحتی و مزاحمتی که برای دستگاه دولتی فراهم مینماید.

س- عقیده شما درباره متفکرین چیست؟ منظور من از متفکرین عبارت از اشخاصی میباشد که نه اهل هنرند و نه در زمره دانشمندان که سرگرم کارهای علمی هستند؟

ج- در این مورد نمیتوان نسبت به يك حالت خاص اظهار نظر کرد. بسیاری از متفکرین میکوشند در ملاء عام از ابراز عقایدی که موجب برانگیخته شدن سرزنش و عتاب مردم گردد - دوری جویند.

س- ولی، اشخاصی هم پیدا میشوند که جزو این گروه نیستند.

ج- بله، اکنون برای شما مورد برجسته و مشخصی را مثال مینم. این حادثه، پس از جنگ اول جهانی در آمریکا اتفاق افتاد. دو نفر بنام ساکو [sacco] و وانزتی [Vanzetti] به قتل نفس متهم شدند. برای اثبات این اتهام، دلایل و مدارك كافی در دست نبود. پس از صدور حکم محکومیت آنها، کمیته‌ای مأمور رسیدگی باین مدارك شد؛ و رئیس دانشگاه هاروارد هم جزء اعضاء این کمیته بود. اعضای مختلف این لجنه (کمیته) بر مجرمیت دو نفر متهم مزبور رأی دادند و در نتیجه آنها را اعدام کردند. ولی، همه کسانی که بایطرفی مدارك را بررسی نموده بودند عقیده داشتند که این دو نفر بیگناه بوده و برخلاف حق و عدالت محکوم شده‌اند.



س- شما معتقدید که رئیس دانشگاه هاروارد از بیگناهی این دو نفر اطلاع داشته است ؟

ج- فکرمی کنم که رئیس دانشگاه هاروارد بر بی گناهی آنان آگاهی داشت . من ، در این مورد نمی توانم با اطمینان نظریه ای ابراز دارم ؛ زیرا بالاخره ، من که قادر نیستم از محتویات مغز او آگاهی داشته باشم ؛ ولی ، فکر میکنم که رئیس دانشگاه هاروارد از بیگناهی آنان اطلاع داشته است !

س- آیا شما معتقدید که رئیس دانشگاه هاروارد از ترس افکار عمومی مرتکب چنین کاری شده است ؟

ج- آری .

س- اکنون ، مسئله دیگری را مورد مطالعه قرار دهیم : برای اینکه نظم جامعه بشری دچار اختلال نشود ، یکفرد تا چه پایه باید از آزادی برخوردار باشد ؟

ج- من معتقدم که نظم اجتماعی باید حفظ شود ، و این موضوع را باید بعنوان يك پایه و اساس پذیرفت . در امان نگهداشتن جامعه از دزدی و قتل ، تاسر حد امکان ، ضروری و دارای اهمیت زیادی است . این نظم و ترتیب داخلی ، تا حدی ، بوسیله پلیس تأمین میگردد . محدود ساختن آزادی افراد ، بویژه ، در جوامع متراکم ، ضروری است . برای مثال مواد قانونی مربوط به طرق و شوارع را در نظر بگیرید . وقتی که من جوان بودم اتومبیل کمیاب بود بطوری که میتوان گفت وجود نداشت . در آن روزها ، انسان میتوانست عشقی ماشین سواری کند و با مشکلی هم مواجه نشود . امروزه برعکس

آئین نامه مفصلی وضع گردیده است. برای نمونه، یکی از آنهارا زیر پا بگذارید تا به بینید چه عواقب وخیمی برای خودتان و دیگران بار خواهد آورد. در شرایط کنونی، جمعیت دنیا متراکم و انبوه است بهمین جهت، برخی از آزادی‌هایی که ملتها، در زمان گذشته، از آنها برخوردار بوده‌اند، امروزه زیان بخش‌اند. آری، امروزه دیگر اوضاع چنان است که: هرملتی احتیاج دارد که برای طرق و شوارع قوانینی وضع نماید.

س - آیا شما معتقدید که باید برای افراد، محدودیت‌های جدیدی هم ایجاد نمود؟

ج - بلی، زیرا آزادی يك ملت ممکن است کار رابه و لنگاری و بلاهت بکشاند. سوسیالیست‌ها دلایل زیادی اقامه کرده‌اند که بر طبق آنها، منابع طبیعی هرملت باید متعلق بهمان ملت باشد و ملی گردد؛ ولی، امروزه از همان دلایل میتوان برای بین‌المللی کردن منابع طبیعی کشورها استفاده کرد. در این مورد، بهترین نمونه و مثال منابع نفتی است. این، احمقانه است که ملتی کوچک، بدان دلیل که ذخایر نفتی بزرگی در سرزمین آن مدفون است، بخواهد آنرا بر طبق میل خویش در اختیار داشته باشد.

س - آیا بعقیده شما باید میدان آزادی را توسعه داد؟

ج - تصور میکنم در زمینه فکری و عقلانی باید میدان آزادی وسیع تر گردد. و چنانچه بخواهیم در باره محدود کردن آزادی صحبتی بمیان آوریم باید گفت که محدودیت آزادی بایستی در زمینه مسئله مالکیت بمرحله اجرا درآید.

مدارا و فلو در تعصب

۱۰

## مدارا و فلو در تعصب

[رواداری - سختگیری]

Tolerance - Fanaticism

لرد راسل، ممکن است تعصب را تعریف کنید؟

برتراند راسل - بعقیده من، متعصب کسی است که فلان یا بهمان چیز برایش اهمیت زیادی داشته و بقیه در نظرش خوار و بیمقدار جلوه کند. اشخاص شریف، بد رفتاری نسبت به سگها را تقبیح میکنند. ولی وقتی که در بد رفتاری نسبت بسگها سفاکی و قساوتی شدیداً برآزگردد آنوقت، باید گفت در این امر «تعصب و سختگیری» بکار رفته است.

س - گمان میکنم که غالباً اجتماعات کثیری از مردم اسیر تعصب جاهلانه شده‌اند؟

ج - آری. تقریباً، در تمام ادوار تاریخی و در جمیع نقاط عالم مردم دچار تعصب شده‌اند. غلو در تعصب [Fanaticism] یکی از بیماریهای روانی است که جامع بشری را متلاشی میکند.

س - آیا شما میتوانید برای ما خطرناکترین موارد تعصب و سخت گیری را نام ببرید؟

ج - تا دلتان بخواهد. مسئله ضد یهود را در نظر بگیریم. این قضیه، بینهایت وحشتناک است! زیرا، بدترین و فجیع ترین شکل آن در همین اواخر روی داده است. این حادثه بقدری وحشتناک است که

حتی انسان نمی‌تواند فکر آنرا هم تحمل کند. من بخوبی میدانم که آنچه را که هم‌اکنون خواهم گفت گفتنی نیست، و یا بفرض اینکه گفتنی هم باشد، لااقل، خیلی‌ها خوششان نمی‌آید آنرا بشنوند: ایده ضد یهود بایدادیش مسیحیت پابعرضه وجود گذاشته است. قبل از ظهور مسیحیت ایده ضد یهود چندان تظاهری نداشت. قدرت روم، از روزی که تحت لوای مسیحیت درآمد، بیک نیروی ضد یهود تبدیل گردید.

س - علت آن چیست؟

ج - می‌گفتند که یهودیها عیسی را کشته‌اند؛ و همین موضوع کینه و نفرت نسبت به یهودیها را شرعاً مجاز می‌کرد. البته، شکی نیست که علل اصلی و سایر پیدایش ایده ضد یهود را عوامل اقتصادی تشکیل میداد. ولی علت آن، همانطوریکه گفته شد، تحت عنوان و سرپوش قتل عیسی قلمداد میشد.

س - بچه ترتیب توده‌های وسیع مردم، تحت تأثیر تعصب قرار

میگیرند؟

ج - یکی از مظاهر «غلو در تعصب» عبارت از این است که احساس مطبوع کار دسته جمعی را بوجود می‌آورد. گروهی که نسبت بمسئله خاصی تعصب مشترك داشته باشند احساس آرامش میکنند و یکنوع برادری وهمپشتی آنها را، درمسئله مورد بحث، تحریص و تشویق می‌کند: همه افراد گروه نسبت بهدفاها و خواست‌های مشترك تحریک و بسیج می‌شوند. شما می‌توانید در کلیه احزاب سیاسی يك گروه متعصب را پیدا کنید که افراد آن نسبت بهم معاونت داشته و در آرامش خاطر بسر می‌برند؛ ولی، وقتی که این گرایش توسعه پیدا میکند و با کینه

گروهی دیگر در هم می‌آمیزد آنوقت است که تعصب شکوفان شده و مظاهر آن آشکار میشود .

س - آیا بعقیده شما، ممکن نیست اتفاق افتد که تعصب خود نیروی محرکه‌ای برای اعمال خوب باشد ؟

ج - بلی، تعصب میتواند نیروی محرکه اعمال بطور کلی باشد. ولی در تاریخ نمی‌توانم نمونه‌ای پیدا کنم که در آن تعصب محرک اعمال خوبی بوده باشد. تعصب، همیشه امور را بسیاهکاری می‌کشد؛ و علت آن هم اینست که تعصب، بطور اجتناب ناپذیری، با - کینه توزی و دشمنی همراه است، اشخاصی که از تعصب همگانی پیروی نکنند مورد نفرت و انزجار واقع می‌شوند. این مسئله، از وقایع حتمی و غیر قابل اجتناب میباشد .

س - اگر پای عوامل اقتصادی بمیان آید آیا تعصب از بین نمیرود، و یا اقلا از اثرات آن کاسته نمی‌شود ؟ مثلا، همان ماجرائی که در جنگهای صلیبی اتفاق افتاد ؟

ج - نمیدانم . من نمیدانم جنگهای صلیبی چه نتیجه مثبتی ببار آورده‌اند. جریان جنگهای صلیبی به دو شاخه تقسیم می‌شود. شاخه اول صلیبیون متعصب، و شاخه دوم صلیبیون کاسبکار و پولکی . صلیبیون کاسبکار قدرت عظیمی را تشکیل میدادند؛ ولی، اگر پشتیبانی و همکاری صلیبیون متعصب نبود کار مهمی از پیش نمی‌بردند. بطور کلی، میتوان گفت در جنگهای صلیبی متعصبین نقش سر بازارا بازی میکردند و کاسبکاران نقش فرماندهان و ژنرال‌ها را ایفاء مینمودند .

س - آیا، بعقیده شما جادوگری نقش عظیمی بازی کرده است؟

ج- آری نقشی وحشتناک! مخصوصاً در بین سالهای ۱۴۵۰ و اوایل سالهای ۱۶۰۰ در این مورد، به کتابی که تحت عنوان «پتک جادوگران» بقلم یکی از روحانیون عالی‌مقام برشته تحریر در آمده است - میاندیشم. این کتاب، موجب برانگیخته شدن مخالفت جنون‌آمیزی علیه جادوگری شده است، و در این میان، جادوگری که مورد تعقیب قرار میگرفت تصور میکرد، برآستی، دشمنانش او را بحق تعقیب میکنند. با احتمال زیاد، ژان دارک (Jeanne d'Arc) خود را جادوگر مینداشته و همین‌طور، عده زیادی از اشخاصیکه بجرم جادوگری و شعبده بازی محکوم شده‌اند چنین تصویری در باره خود داشته‌اند. سرایت بیرحمی و قساوت در مقیاس وسیعی توسعه و اشاعه یافته است. مثلاً مردی چون سر توماس برون که نوشته‌هایش او را بعنوان یک بشر عالی‌وروشفکر معرفی میکند فعالانه در مرافعات و دعاوی مربوط به جادوگری بعنوان مدعی شرکت جسته‌است. سر توماس برون (Sir Thomas Browne) در نوشته‌های خود مینوشت که انکار وجود جادوگری نوعی از کفر و الحاد است.

آیا دلیل این ادعا، در کتاب مقدس نوشته نشده بود: «تو بهیچ عنوان اجازه نخواهی داد که یکنفر جادوگر زنده بماند.» و اگر شما سوزاندن جادوگران را کار بدی بدانید «در حالیکه آنها را بعنوان جادوگر میشناسید» این، بدان معنی است که شما به کتاب مقدس ایمان ندارید؛ و در نتیجه ملحد و خداناشناس هستید.

س- چگونه میتوان این مطلب را توجیه کرد که اشخاص با فکری سالم، ولو اینکه بر حسب ظاهر هم باشد، تا بدین پایه تحت تأثیر

تعصب و سختگیری قرار گیرند؟

ج- فرمودید اشخاص با فکر سالم؟ - این مسئله، کاملاً جنبه نسبی دارد. اشخاص سالم خیلی کمیابند. تقریباً، در کلیه افراد بشر زوایائی برای جنون وجود دارد. بخاطر دارم وقتی که در کالیفرنیا بودم، در یکی از روزهاییکه سیل آسا باران میبارید، در اتومبیل خود بیکتفر عابر پیاده رو که خیس آب شده بود پناه دادیم. این مرد با عقیده برتری نژادی مخالفت می‌ورزید و من هم، در این مورد، با او هم عقیده بودم. ضمن گفت‌وگو، رشته سخن به فیلی پین کشید. در این ضمن عابر مورد بحث گفت: اهالی فیلی پین مردمان نا کسی هستند. ملاحظه میفرمائید که بالاخره او هم یکی از پیچ‌های مغزش شل بود.

س- چه چیز باعث می‌شود که شما برای مسئله تعصب و سختگیری تا بدین پایه اهمیت قائل باشید؟

ج- زیرا تعصب علت اصلی قسمت عظیمی از دردهای ماست.

س- ولی کلیسای کاتولیک، مثلاً، معتقد است که اهمیت اعتقاد داشتن به برخی شرایع جامد و لوبقیمت مرگ - بمراتب بیش از این است که انسان زنده بماند و بدان شرایع جامد ایمان نداشته باشد. آیا، بین این طرز تفکر کلیسائی و طرز تفکری که امروز شایع و رایج است تفاوتی مشاهده نمیکنید؟

س- تنها اختلافی که وجود دارد در وسعت میدان قلمرو آنهاست سابقاً، سراسر جهان تحت یوغ کلیسای کاتولیک کشیده شده بود؛ و خیلی از مردم هم میتوانستند از زیر فشار بار قدرت آن شانه خالی کنند. ولی هیچکس قادر نیست از چنگال بمب هیدرژنی جان سالم بدر برد.

س- آیا امکان دارد این موضوع را قدری واضح‌تر بیان کنید؟



ج - آری ، موضوع بآن اندازه مهم نیست که درباره آن بتوان بتفصیل صحبت کرد . علت اصلی وخامت اوضاع بین شرق و غرب یعنی تهدیدی که جامعه بشری را دچار وحشت ساخته است - غلو در تعصب میباشد . این مسئله زائیده ایمان و اعتقاد کور کورانه ای است که نسبت بکمونیسیم ، و یا ضد کمونیسیم ، ابراز میگردد . هر دو جبهه ، درباره يك اعتقاد - و ایمان ، تبلیغات اغراق آمیزی میکنند من این طریق اعتقاد را تعصب مینامم : درهم کوبیدن آنچه که ما در نزد طرف مقابل بد تشخیص میدهیم اهمیتش بمراتب بیش از بقای نسل بشری است . امروز تعصب موجود در جبهه های شرق و غرب است که همه مارا مورد تهدید قرار میدهد .

س - آیا میتوانید برای مدارا (رواداری) تعریفی بیان کنید ؟

ج - این مسئله بستگی بنحوه توجیه افکار دارد . رواداری (مدارا) بمعنای وسیع کلمه عبارت از این است که هیچکس را برای خاطر عقایدش - تاموقعیکه افکارش موجب ومنشاء اعمال جنائی نگردیده تنبیه نکنند .

س - آیا در تاریخ ، ادواری را سراغ دارید که طی آنها مدارا

[tolerance] وجود داشته باشد ؟

ج - در پایان جنگ سی ساله مردم به (مدارا) متمایل گردیدند . مدارا در انگلستان ، بعلت جنگهای داخلی ، کمی دیرتر پابعرضه وجود گذاشت . اولین کشوری که واقعاً «مدارا» را بمیدان عمل کشانید هلند بود . کلیه مغزهای متفکر قرن هفدهم در دوره ای از زندگی خود بهلند پناه برده اند و بدینوسیله ، از ضربات شلاق نجات یافته اند . در قرن هفدهم

انگلستان هم در آزار واذیت متفکرین دست کمی از سایر کشورها نداشت. مثلاً، تفتیش و بازجویی دستگاه قضائی را در باره هبس Hobbes بخاطر آورید. مشارالیه را بعنوان یکتفر فاسد معرفی کرده و قانون وضع نمودند که برطبق آن چاپ کتب او تحریم گردید. و این تحریم تا مدت زیادی هم بقوت خود باقی بود.

س- آیا بعقیده شما در آتن «مدارا» وجود داشت؟

ج- آری، کم و بیش وجود داشت. در آتن، بیش از کشورهای مدرن قبل از قرن هیجدهم مدارا وجود داشت. ولی مدارای موجود کامل و تام نبود ما، همه از سر نوشت سقراط اطلاع داریم تازه، سقراط تنها کسی نبود که بدان سر نوشت مبتلا شد. آناگزاگور (Anaxagore) راه فرار پیش گرفت؛ و ارسطو هم پس از مرگ اسکندر مجبور شد همان کار را بکند.

س- چگونه میتوان فهمید که انسان در دوران استیلای تعصب زندگی میکند و یا در دورانی که «مدارا» مجاز میباشد؟ آیا برای تشخیص این موضوع هیچ مقیاس و یا معیاری دارید؟

ج- مدارا موقعی وجود دارد که آزادی مطبوعات و آزادی عقیده و آزادی تبلیغات وجود داشته باشد. همچنین انسان آزادی داشته باشد هر چه را دوست دارد بخواند و بهر مذهب که تمایل داشت بگردد و از هر مذهب که خوشش نیامد دست بکشد.

س- ولی همه این آزادیها در غرب وجود دارد؛ و شما لحظه‌ای پیش گفتید که غلو در تعصب هیچوقت با اندازه عصر کنونی شدید نبوده است.

ج- من باور نمی‌کنم چنین آزادی‌هایی وجود داشته باشد .  
 مثلاً آمریکا را مثال می‌زنیم . ملاحظه می‌فرمائید وقتی که خواستند در «آمریکا» کتابخانه‌های عمومی را تصفیه کنند چه وضعی پیش آمد :  
 در آنجا هر کتابی را که کمترین اطلاعی در باره روسیه بدست میداد از بین بردند شما نمیتوانید اسم این عمل را «مدارا» بگذارید .  
 س- بدون داشتن شوق و ذوق نمی‌توان کاری انجام داد . و اگر هم این شوق و ذوق زیاد باشد ممکن است انسان در معرض خطر غلو در تعصب و سختگیری قرار گیرد . بعقیده شما خط مشی خوب کدامست؟  
 بچه وسیله میتوان از چنگال تعصب نجات یافت؟

ج- انسان ، هیچوقت نمی‌تواند در باره هیچ موضوعی اطمینان و یقین حاصل نماید . معذک، اصلی وجود دارد که قابل استفاده است .  
 این اصل عبارت ازین است که علمی را انجام ندهیم مگر اینکه بهحقیقت آن ایمان داشته باشیم . ممکن است اتفاق افتد که انسان مرتکب اشتباهی گردد و یا کاری انجام دهد که نتیجه‌اش بدبختی باشد ؛ البته ، درچنین لحظه‌ای باید دست نگهداشت . برای مثال این اصل را دره‌وردسوزاندن محکومین بکار می‌بندیم . اگر «خداشناسی» شایع در دوران تعقیب و کشتار ماحدین «حقیقت» خالص بوده باشد البته، در آن صورت سوزاندن مشرکین کار خوبی بوده است . ولی اگر کمترین شانس مبتنی بر این مطلب وجود داشت که این «خداشناسی» صد در صد هم دارای حقیقت باطنی نبوده است در آن صورت ، با سوزاندن متهمین کار زشتی انجام میدادند . تصور میکنم این اصل میتواند برای ما بمثابة هادی و راهنمایی باشد .

س- آیا شما این اصل در باره احزاب و دولت‌ها هم بکار

می‌بندید؟

ج- البته. کلیه کسانی که در حزبی عضویت دارند و در آن فعالیت میکنند خیال میکنند بقیه احزاب در اشتباهند. ولی، این قضیه دلالت بر این نمی‌کند که باید آنها را بقتل رساند.

س- برای اینکه مدارا به هرج و مرج و بی‌نظمی منتهی نگردد شما چه حد و حصری برای آن تعیین میکنید؟

ج- پاسخ یکتفرآزادینخواه بسؤال شما این است که در قلمرو عقیده بایستی مدارای محض و مطلق وجود داشته باشد. البته ممکن است بتوان ادعا کرد که قانون و یا قوانین جاریه بایستی تغییر کنند و بشکل دیگری در آیند. ولی، تالخطه‌ای که این قوانین تغییر نکرده‌اند، نباید نسبت به کسانی که مرتکب اعمال جنائی میشوند با «مدارا» رفتار کرد. در این باره مثالی میزنیم: ممکن است شما از قانون صدور حکم اعدام پشتیبانی کرده و پیشنهاد کنید که قانون اعدام را در کشور دیگری که در آنجا چنین قانونی وجود ندارد نیز اعمال نمایند. ولی، شما بایستی برای خودتان این آزادی راقائل شوید که کسی را ببهانه اینکه مستوجب اعدام است بقتل برسانید.

س- آیا بطور کلی امواجی از تعصب وجود ندارد که جهانی را به نابودی تهدید کند؟ آیا در شرایط کنونی، ما در معرض خطر این امواج نیستیم؟ و بالاخره آیا این خطر روزی از بین خواهد رفت؟

ج- آری، بشرط اینکه اوضاع آرامش گیرد و وضع جهان تثبیت گردد. تعادل ناپایدار، برای تعصب، محیط مساعدی بوجود می‌آورد. بنا بر این باید کوشید که دنیا بحالت تعادل درآید.

س - آیا آمیدی وجود دارد که غلو در تعصب (سختگیری) در جهان  
تقلیل یابد؟

ج - آری. امید زیادی وجود دارد. ومن متعقدم که این موضوع  
یاک مسئله سیاسی است. برای این منظور، بایستی آنچه‌ان وضعی پیش  
آید که دیگر در معرض بیم بروز جنگ جهانی جدیدی نباشیم. اگر  
چنین بیمی از بین برود بزودی ملاحظه خواهد شد که مدارا چه در  
شرق و چه در غرب گسترش مییابد. ولی، تالظه‌ای که وخامت موجود  
ادامه داشته باشد. امید رفع خطر نیز ضعیف و ناچیز خواهد بود.

من آنجا تصور میکنید که در آن جنگ میدان می‌گردد  
 و در آنجا تصور کنید که در آن جنگ میدان می‌گردد  
 که در آنجا تصور کنید که در آن جنگ میدان می‌گردد  
 ۱۱

## بمب هیدروژنی

بمب هیدروژنی یک بمب هسته‌ای است که از دو ایزوتوپ سبک هیدروژن، یعنی دوتریم و تریتیوم تشکیل شده است. این بمب با بمب اتمی که از ایزوتوپ‌های سنگین اورانیوم یا پلازمون ساخته می‌شود، تفاوت دارد. در بمب هیدروژنی، هسته‌های دوتریم و تریتیوم با هم برخورد می‌کنند و در نتیجه انرژی عظیمی آزاد می‌شود. این فرآیند را همجوشی هسته‌ای می‌گویند. بمب هیدروژنی به دلیل انرژی بسیار زیاد و پرتاب شدن ذرات پرتوهای گاما و نوترون‌ها، بسیار خطرناک است. این بمب‌ها در جنگ جهانی دوم توسط آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی ساخته شدند. در حال حاضر، بمب‌های هیدروژنی در اختیار چند کشور است. این بمب‌ها به دلیل انرژی بسیار زیاد و پرتاب شدن ذرات پرتوهای گاما و نوترون‌ها، بسیار خطرناک است. این بمب‌ها در جنگ جهانی دوم توسط آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی ساخته شدند. در حال حاضر، بمب‌های هیدروژنی در اختیار چند کشور است.

لرد راسل، بعقیده شما اگر جنگ هیدرژنی در گیرد چه وضعی  
پیش خواهد آمد؟

برتراند راسل - پاسخ دادن بدین سؤال، کار بسیار دشواری است، و  
ضمناً دلم هم نمیخواهد جواب این پرسش را بوقوع جنگ موکول کنم.  
ولی، اگر بخواهیم درباره قربانیان چنین جنگی صحبت کنیم باید بگوئیم  
که در جنگ هیدرژنی، با احتمال زیاد، مرگ کلیه ساکنین نیمکره شمالی و  
قسمت اعظم ساکنین نیمکره جنوبی حتمی است. در چنین وضعی، هیچیک  
از افراد بشر قادر نیست، حتی کمترین حوائج خود را تهیه و تأمین کند  
بروز این جنگ بمنزله پایان زندگی نسل بشر خواهد بود.

س - آیا منظور شما این است که در جنگ هیدرژنی پیروزی  
نسیب هیچیک از متخاصمین نخواهد شد؟

ج - مطلقاً و ابداً. مگر اینکه شما، برای پیروزی تعریف جدیدی  
قائل باشید. البته ممکن است، مثلاً، شش نفر در جبهه غرب زنده  
بمانند و چهار نفر در روسیه و چهار نفر هم در چین، که در نتیجه جبهه  
شرق اکثریت حقیقی بدست خواهد آورد. در آن صورت ممکن است شما  
بتوانید بگوئید طرفی که اکثریت بدست آورده به پیروزی رسیده است.

س - آیا شما تصور میکنید که روزی جنگ هیدرژنی در گیرد؟  
 ج - من ازصمیم قلب آرزو میکنم که چنین جنگی بروز نکند ولی تصور میکنم تا وقتی که اوضاع بدینمنوال باقی بماند، احتمال وقوع جنگ هیدرژنی هم زیاد خواهد بود. علت اصلی این موضوع آنست که نظامی‌ها - علاقمندند در اسرع وقت از حریف انتقام گیرند - و بدیهی است که این امر، در نظر آنها خیلی هم عادی است. و این مسئله، خود، مارادر معرض خطرات بزرگی قرار میدهد: زیرا یکسوء تفاهم ساده و یا یک حادثه عادی ممکن است موجب شود که یکی از متخاصمین دست با قدمی زند و طرف مقابل هم فکر کند که واقعاً آتش جنگ روشن شده است و در نتیجه، بمب‌های هیدرژنی را بر سر حریف فرو ریزد. این ماجرا بهیچوجه غیر ممکن نمی‌باشد.

س - هستند اشخاصی که ادعا میکنند تا لحظه ای که مسابقه تسلیحاتی وجود دارد بروز جنگ اجتناب ناپذیر است. آیا شما این ادعا را قبول می‌کنید؟

ج - من، از کلمه «اجتناب ناپذیر» خوشم نمی‌آید؛ ولی، بطور کلی، این موضوع حقیقت دارد. یعنی، مسابقه تسلیحاتی ب جنگ منجر می‌شود. تاریخ نمونه های زیادی را بمانشان میدهد که کار از مسابقه تسلیحاتی شروع شده و ب جنگ پایان یافته است. از نظر روانشناسی این مسئله کاملاً حل شده و روشن است زیرا مسلح شدن یکی از طرفین، از سویی به ایجاد ترس و وحشت در جبهه مقابل و از طرف دیگر باز دیاد علاقه خود او در مسابقه تسلیحاتی منجر میگردد. در این موقع طرف مقابل نیز غافل نشسته و با شدتی بیشتر مسلح می‌شود. در نتیجه



در طرفین بیش از پیش عصبانیت بوجود می آید. و بالاخره لحظه‌ای فرامیرسد که این وخامت برایشان قابل تحمل نخواهد بود و راه حلی بجز جنگ بنظرشان نخواهد رسید. در سال ۱۹۱۴ تأثیر این گونه مسابقات تسلیحاتی بظهور رسید.

س- در سال ۱۹۵۱ جبهه غرب به تسلیح مجدد و پردامنه‌ای دست زد. آیا تصور نمی‌کنید این اقدامات بمنظور متوقف ساختن روسها انجام گرفته باشد؟ و آیا فکر نمی‌کنید جبهه غرب بدین جهت دست به تشدید تسلیحات خود زد که به روسها بفهماند پیروزی آنها بسرعت وبآسانی هم امکان پذیر نیست و بدین ترتیب روحیه آنها را ضعیف نماید؟

ج- شاید اینطور باشد. وقوف و آگاهی بر آنچه که در آن زمان از مغز رهبران شوروی خطور میکرد کار بسی دشواری است؛ و بهیچ وجه نمی‌توان گفت که آیا آنان، تصمیم به یک جنگ تهاجمی داشته‌اند یا نه؟ بهر حال، میتوانم بگویم که اگر دولت‌ها راه حل دیگری بجز ادامه مسابقه تسلیحاتی پیدا نمیکنند تنها کاری که انجام میدهند عبارت از این است که تاریخ وقوع جنگ را بتأخیر میاندازند. قبل از سال ۱۹۱۴ بحران‌هایی شبیه به بحران‌هایی که در شرایط کنونی جهان را بلبه پرتگاه جنگ کشانده است مشاهده میشد. و بالاخره، این بحرانها کارا بجنگ ۱۹۱۴ کشانید. در آنوقت مردم باخود میگفتند:

«اگر تعادلی در تسلیحات بوجود آید جنگی در نخواهد گرفت.» ولی تجربه نشان داد که آنها اشتباه میکردند؛ و از آن میترسم که امروز هم مرتکب همان اشتباه گردند.

س- آیا میتوان گفت بمب هیدروژنی دارای این حسن است که

وجودش موجب ترساندن دولت هائی میشود که جمیع مساعی خود را برای جلوگیری از جنگ بکار برده اند؟ - منبأ مثال جریان بحرانهای مختلف برلن را - که در شرایط دیگر ممکن بود به جنگ بیانجامد - یاد آور میشویم .

ج - شما مختارید چنین چیزی را بگوئید و کراراً هم بگوئید. ولی، من باز معتقدم که تاریخ برخلاف نظر شما گواهی میدهد . همه کس میدانند که نوبل (Nobel) یعنی مؤسس جایزه نوبل ، که از طرفداران پر و پا قرص صلح بود، مخترع دینامیت هم بوده است . او خیال میکرد وجود دینامیت اوضاع جنگ را بقدری وخیم و وحشتناک میسازد که دیگر هیچوقت جنگی در نخواهد گرفت . ولی، نوبل هیچ-وقت به چنین نتیجه ای نرسید . و در این جا ، ترس شدید من از این است که با بمب هیدرژنی هم همین ماجری تکرار گردد .

س - معذک این مسئله حقیقت دارد که بمب هیدرژنی سلاحی است بامشخصات کاملاً جدید؟

بمب هیدرژنی سلاحی نیست که بگوئیم - در میان سلاحهای موجودی که می شناسیم - دارای قدرتی عظیم تر باشد بلکه، سلاحی است که اصولاً با سلاحهای دیگر فرق دارد .

ج - درست است ولی مردم با سهولت و سرعت عجیبی بهر چیز عادت میکنند. وقتی که برای اولین بار، يك بمب اتمی در هیروشیما و ناکازاکی پرتاب و منفجر شد همه مردم دنیا دچار بهت و حیرت شدند و، همگان گفتند: «واقعاً این بمب وحشتناک است.» ولی امروز دیگر بمب اتمی در ردیف سلاح های تاکتیکی در آمده و آسایش و خواب راهم از

کسی سلب نمی کند. آری، امروزه، دیگر، بمب اتمی بصورت سلاح- های کهنه و متروکه درآمده یعنی، در ردیف تیروکمان قرار گرفته است.

س - بعقیده شما برعلیه خطر بمب هیدرژنی چه کاری میتوان انجام داد؟

ج - کارهای زیادی میتوان انجام داد. اولین کاری که انجام آن امکان پذیر بوده و آسانتر از اقدامات دیگری هم هست اینست که آزمایشات اتمی قطع گردد. این کار قدم مثبت و مفیدی است. اولاً، انجام این کار به سقوط ذرات اتمی حاصله از آزمایشات هسته‌ای بر روی زمین خاتمه میدهد. خطرات سقوط و رسوب این ذرات بطوریکه اخیراً ثابت شده است - بمراتب - بیش از مقداری میباشد که سابقاً دانشمندان فن محاسبه مینمودند. رسوب ذرات رادیواکتیف هسته‌ای، خود، مقدمه بروز مصائب زیادی برای بشریت میباشد. قطع آزمایشات اتمی موجب میشود که سایر دول نتوانند در تهیه و تدارک بمب‌های هیدرژنی توفیق یابند قبول میفرمائید که اگر بنا باشد هر دولتی - بدون احساس هیچگونه مسئولیت - بتواند هر کاری که خواست انجام دهد چه وضع و خیمی پدید خواهد آمد. بعلاوه، تحریم این سلاحها بیش از پیش دشوار میگردد. بهمین دلیل است که من مؤکداً تأیید میکنم که قطع آزمایشات هسته‌ای دارای اهمیت بسیار عظیمی است. این نظریه، ناشی از یک واقع بینی سیاسی است و در این روزها نسبت بدان توجه زیادی مبذول میگردد. قدم دیگری که بلافاصله پس از اقدام فوق میتوان برداشت عبارت از این است که هیچ دولت جدید دیگر بمب هیدرژنی در اختیار نداشته

باشد. اگر بریتانیای کبیر، برای ایجاد سهولت در حصول این توافق، مجبور گردد از بمب هیدرژنی خودش چشم پوشی کند من شخصاً، معتقدم که تسلیم به چنین شرطی بمنزله پیروی کامل از عقل و درایت است.

س- برای حصول به چنین توافقی چه باید کرد؟ برای این که فرانسه و سایر دول صنعتی به تهیه بمب هیدرژنی نپردازند چه اقدامی میتوان بعمل آورد؟

ج - بعقیده من این کار با حصول موافقت بین روسیه و آمریکا عملی خواهد شد. یعنی دول روسیه و آمریکا، با تکیه بر قدرت عظیم اقتصادی و تبلیغاتی خود، میتوانند اقمار خویش را وادار کنند تا در مسیری که برایشان معین میشود گام بردارند.

س - آیا بعقیده شما بریتانیای کبیر بایستی در آتیه از بمب هیدرژنی صرف نظر کند؟

ج - آری، ولی مشروط بر آنکه، بین آمریکا و روسیه توافقی بوجود آید. اگر بنا بر این باشد که آمریکا و روسیه بخواهند خودشان بمب هیدرژنی را در اختیار داشته باشند آنوقت انگلستان میتواند بگوید: « بسیار خوب موافقم، ماهم به جبهه قدرتهای ضعیفتر ملحق خواهیم شد. »

س - در واقع شما یکنوع معامله مشروط را پیشنهاد می کنید: اگر انگلستان از بمب هیدرژنی صرف نظر کند، تمام کشورها نیز از آن صرف نظر خواهند کرد، و آمریکا و روسیه هم دنبال چنین چیزی می گردند!

ج - این کار بسیار عاقلانه خواهد بود. ولی، این اقدام، فقط،

اولین گام در راه موفقیت است - و نمی تواند به تنهایی نتایج مطلوبی را که آرزوی همه بشریت است تضمین کند؛ مع الوصف این اقدام، لاقلاً، بمنزله يك گام بجلو میباید.

س - ولی آیا تصور نمی کنید اگر بمب هیدرژنی منحصرأ در دست آمریکا و شوروی باشد وضع خطرناکی پیش آید؟

ج - البته ممکن است خطرناک باشد؛ و باید اذعان کرد تا لحظه ای هم که اقدامات جدید سیاسی بعمل نیامده است این خطر همچنان باقی خواهد ماند. زیرا بفرض اینکه هیچ دولتی بمب هیدرژنی در اختیار نداشته باشد طرز ساختن آنرا میدانند. اگر جنگی در گیرد هر دو حریف بساختن آن خواهند پرداخت. بنا براین، اگر بخواهیم از شر این خطر مصون بمانیم باید، بهر وسیله ای که شده، از بروز جنگ جلوگیری بعمل آوریم. بعقیده من اگر آمریکا و روسیه منحصرأ دو کشوردارنده بمب هیدرژنی باشند خطرات جنگ تقلیل خواهد یافت. آنوقت خطر بروز جنگ تصادفی، بی نهایت، کمتر خواهد بود، و یالاقلاً خطر بروز جنگ بوسیله يك دولت بی مغزی که تصور کند از جنگ طرفی بر خواهد بست تقلیل خواهد یافت. بطور کلی، در انجام مذاکرات تسهیلات زیادی فراهم آمده و طرفین امکان خواهند یافت توافق و سازش حاصل نمایند.

س - ما تا کنون درباره مسائلی که جنبه امکان داشتند صحبت کردیم یعنی، مطالبی را مورد بحث قرار دادیم که از امکانات موجود برای رجال دولتی حکایت میکرد و همچنین نتیجه گرفتیم که باید رجال دولتی را وادار کرد از این امکانات استفاده کنند. آیا، در شرایط

کنونی میدان جدیدی درمقابل ما باز نمی‌شود یعنی ، میدانی که واقعاً  
 میتواند ایدآل و آرزوی بشریت باشد ؟

ج - نه ، هنوز چنین موقعیتی فرا نرسیده است . میتوان گفت  
 که ما ، تقریباً تازه بدان مرحله قدم گذاشته‌ایم . ولی ، من درباره يك  
 مسئله بی نهایت مهم و کاملاً عملی میاندیشم . و آن مسئله عبارت از این  
 است که هر دو جنبه منافی را که از حصول يك توافق عایدشان می‌شود  
 بحساب آورند . از سال ۱۹۴۵ بعد شرق و غرب در راه حصول توافق  
 قدمهای مهمی برنداشته‌اند .

در این مدت هر يك از طرفین آنچنان پیشنهادهاتی را مطرح میساخته  
 که برای طرف دیگر قابل قبول نبوده است . این پیشنهادات - که  
 پیشنهاد کننده آن قبلاً هم میدانسته‌است مورد قبول قرار نخواهد گرفت  
 تنها اثری که داشته عبارت از این است که رد آنها موجب برانگیختن کینه  
 و نفرت بوده‌است . بدیهی است - و باید هم همین‌طور باشد - که از این راه  
 نتیجه‌ای بدست نخواهد آمد . اگر میشد بدولت‌ها فهماند که اهمیت  
 مذاکرات بخاطر مذاکرات نبوده بلکه ، برای حصول نتیجه و رسیدن  
 به يك توافق است آنوقت نتیجه قابل ملاحظه‌ای بدست می‌آمد . حوزه  
 فعالیت سیاستمداران همین جاست .

س - واقعیتی که مسئله بمب هیدرژنی در مقابل ما قرار میدهد  
 عبارت از این است که باید از جنگ اجتناب کرد . زیرا ، اگر جنگی  
 در گیرد ، استعمال بمب هیدرژنی شروع شده و یا بفرض اینکه تا بروز  
 جنگ از تهیه آن صرفنظر شده باشد پس از بروز جنگ بساختن آن  
 مبادرت خواهند کرد .

ج - همین‌طور است . و بهمین دلیل هم هست که موافقت‌های حاصله

درباره صرفنظر کردن از تسلیحات هسته‌ای - دارای آن اهمیتی هم که برایش قائلند نمی‌باشد. نتیجه‌ی اساسی تحریم تسلیحات هسته‌ای این است که از وخامت اوضاع کاسته و شرایط مناسبی را برای حصول به یک سازش پایدار ایجاد می‌کند. حقیقت این است که در وضع کنونی جهان، با در نظر گرفتن سلاحهای هسته‌ای و میکروبی و شیمیائی که خطر اتشان که متر از خطرات بمب هیدروژنی نیست، اگر راه حل مطمئنی برای جلوگیری از جنگ پیدا نکنیم عمر بشر چندان بطول نخواهد انجامید.

س - بعقیده شما این راه حل چیست؟

ج - من فقط یک راه حل منحصر بفرد سراغ دارم، و آن هم این است که یک دولت جهانی که تمام سلاحهای هسته‌ای و نظایر آنرا در انحصار خود داشته باشد بوجود آید. این دولت جهانی، وظیفه‌اش این خواهد بود که در کلیه اختلافاتی که بین سایر دول پدید می‌آید دخالت کرده و راه حلی برایشان پیشنهاد نماید و در صورت لزوم، آنها را وادار به پذیرفتن پیشنهاد خود کند. هیچ دولت سرکشی نتواند نیرو در اختیار خود داشته باشد بقسمی که، دولت مزبور باید بقدر کافی در مقابل آن سر بلند کند.

س - در چنان موقعیتی دولت‌های جهان تا چه اندازه باید نیرو-های زمینی، هوایی و دریائی در اختیار داشته باشند؟

ج - فقط مقدار نیروئی که برای حفظ انتظامات داخلی آنها کافی باشد و وسایلی که برای انجام وظیفه پلیس لازم است و بالاخره نیروهائی که برای اجرای تصمیمات دولتی-در کادر امور ملی- ضرورت

دارد. البته، این نیرو نباید با اندازه‌ای باشد که بتواند بدولت مزبور امکان دهد به کشور همسایه حمله و تجاوز نماید.

س - منظور شما این است که روسیه و آمریکا و انگلستان این امکان را داشته باشند که در داخله مرزهای خود هر گونه شورش داخلی را فرو نشانند؛ ولی این دولت‌ها نباید امکان داشته باشند که سرنوشته کشورهای دیگر را بدست خود گیرند مثلاً: نباید درامور (رودزیا Rhodésie) که، اصولاً و واقعاً، متعلق بآنها نیست دخالت کنند؟

ج - بله، درست منظورم همین است. دخالت درامور دولتی چون رودزیا، و یا هر ملت دیگر، از وظایف يك دولت بین‌المللی می‌باشد نه يك دولت دیگر. هر ملتی، تمایلات ویژه‌ای دارد که با تمایلات ملت دیگر سازگار نیست. این نوع مسائل، بایستی بوسیله يك مقام بین‌المللی حل گردد، نه بوسیله يك ملت قوی‌تر.

س - آیا اگر ملتی نخواست تسلیم قدرت بین‌المللی گردد، استعمال بمب هیدرژنی را علیه آن ملت مجاز میدانید؟

ج - این مسئله بی‌نهایت حساس است و علاقمندم ترجیح بدهم که بدان پاسخی نگویم. من معتقدم اگر راه حل دیگری وجود نداشته باشد و استعمال بمب هیدرژنی راه حل منحصر بفرد بنظر آید آنوقت باید گفت: آری. مشکل اینجاست که بمب اتمی نه تنها بکشوری که آماج آن قرار گرفته آسیب میرساند؛ بلکه، خطرات آن، بدون استثناء شامل حال همه ممالک جهان می‌شود، و وجه تمایز آن با سایر سلاح‌هایی که تا کنون وجود داشته است در همین جاست.

س - آیا شما روشی را که ملتها و دولت‌ها در باره حل مسئله بمب



هیدرژنی اتخاذ کرده اند باخوش بینی تلقی می کنید؟

ج - بعضی اوقات خوش بینم؛ ولی، بعض اوقات هم خوش بین نیستم. هیچکس نمی تواند پیش بینی کند که عقل سلیم دولت ها تا کی و تا کجا مؤثر خواهد بود. بالاخره، میتوان امید داشت که با گذشت زمان، دولتها مسائل مبتلابه خود را درک خواهند کرد.

۱۲

## آینده بشریت

لرد راسل ، طی این مذاکرات مسائل مختلفی مورد بحث قرار گرفت . آیا ، از مجموع این مطالب میتوان استنباط کرد که بشریت به چه چیز باید امیدوار باشد و از چه چیز باید بترسد؟  
برتراند راسل - در اینجا ، مسئله دشواری را مطرح میکنید .  
من از لابلای مسائل ، وجود امکانات و روزنه‌های امیدی را مشاهده میکنم: برخی از مسائل خیلی تیره و وحشت‌زا بنظر می‌آیند؛ و بعضی هم امید بخشند . ولی تصور میکنم بهتر است در این مورد به نکاتی که وحشتناک‌ترند تکیه کنیم .

س - بسیار خوب، بررسی خود را از وحشت‌زاترین مطالب آغاز میکنیم، بفرمائید به بینم چه بلایی ممکن است بر سر بشریت بیاید؟  
ج - تصور میکنم بزرگترین خطری که ما را تهدید میکند این باشد که بشریت تحت سازمان ورژیمی «مورچه‌ای» در آید. البته، اگر چنان فرض کنیم که نژاد بشری در جریان يك جنگ جهانی، از بین نرود. در اثر اکتشافات علمی و گرایشی که بشریت بسمت سیستم‌های سازمانی و اداری پیدا کرده ممکن است جهان تحت آنچنان سازمان و تشکیلاتی در آید که دیگر برای معیشت و زندگی محیط مناسب گوارائی نباشد .  
س - آیا شما معتقدید بشریت تحت يك رژیم و تشکیلات اداری

«مورچه‌ای» در خواهد آمد؟

ج- مخصوصاً، اگر این سیستم اداری با حسن تأثیر و علم هم توأم گردد امکان زیادی دارد. در حقیقت، رجال اداری و دولتی بیش از زمان گذشته در امور دخالت میکنند. البته، این مسئله هم دارای محاسنی است و هم معایبی دارد.

س- چه معایبی دارد؟

ج- در این مورد، قبل از هر چیز، باید به تأثیر شدیدی که سیستم تشکیلاتی و اداری از بدو تولد، بر روی عقاید و افکار مردم میگذارد توجه داشت. ممکن است عملاً چنین شود که افکار و آرزوها و هراسهای انسان بدلخواه دیگران صورت پذیرد؛ یعنی، بوسیله مقاماتی که سر نوشت تعلیم و تربیت را بدست گرفته‌اند معین گردد؛ بطوریکه، مسئله بیم و امید انسان سراپا به امیال و خواست‌های دولت بستگی پیدا کند. و بالاخره، هدف اصلی تعلیم و تربیت منحصر باین شود که انسانها بر فوق مرادومیل دولت فکر کنند. البته، تصدیق میفرمائید که این رویه، همیشه، با موازین عقلی منطبق نمی‌باشد.

س- آیا تصور نمی‌کنید همیشه گروهی از اشخاص یا برجا و مستقل - مثل خود شما- وجود خواهند داشت: و تصور نمی‌کنید که اینان قادر خواهند بود این طرز تعلیم و تربیت را مطرود سازند؟

ج- نه، باور نمی‌کنم! هرگز! مسئله بر سر این است که تعلیم و تربیت اشخاصی چون خود من، منطبق با سبک و روشی بوده است که قبلاً در فرهنگ رواج داشته است. و در این سبک، عامل تصادف و احتمال تا حد زیادی، مؤثر بوده است. ولی، گمان می‌کنم دنیای آینده با چنین

وضع‌ی روپرونگردد. دردنیای گذشته، استثنائات و گریز گاه‌های زیادی وجود داشت. در آنجا، همه افراد رادریک قالب نمی‌ریختند و هم‌راهِ یک چوب نمیرانند.

س- بعقیده شماروزی که حکومت تشکیلاتی واداری مورچه‌ای بر بشریت مسلط گردد، اشخاص هیچگونه زندگی آزاد شخصی و فردی نخواهند داشت؟ ممکن است این مطلب را برای ما روشن کنید؟

ج- در این مورد، شما، یکی از جنبه‌های مهم مسئله رادر نظر بگیرید. مثلاً موضوع اصلاح نژاد. فرض کنید دولتی، تحت تأثیر و سوسه‌ای که در اثر پیشرفت‌های علمی باو دست داده است، ب فکر ساختن نژاد جدیدی از نوع انسان بیفتد که بر نژاد ما تفوق و برتری داشته باشد. البته، در این موقع بامسئله‌ای بسیار حساس مواجه می‌شویم و آن عبارت از این است که از نظر علمی برای ایجاد نژاد عالتر باید، مثلاً، بنسبت پنج درصد از نرینه و سی درصد از مادینه برای تخم‌کشی، مورد استفاده قرار گیرد. برای اینکه تجربه مزبور باموفقیت و نتیجه انجام پذیرد بایستی بقیه را عقیم ساخت. ملاحظه می‌فرمائید که صحنه ناگواری ب وجود خواهد آمد! ولی، تصور نمی‌کنم این مسئله روزی جداً جامعه عمل بپوشد. س- شما واقعاً عقیده دارید که پیشرفت‌های علمی، کار بشریت را تا بدین مرحله خواهد کشانید؟

ج- اگر، دولتها بتوانند با انجام این کار تفوق نظامی بدست آورند آری کار بدین مرحله خواهد کشید. شکی نیست که اگر دولتها قصد انجام چنین کاری را داشته باشند از عهده تهیه چنین نژادی بر خواهند آمد. در میدانهای جنگ از این نژاد جدید میتوان بمراتب بیش از

سربازان نژاد موجود- که بوسیله ازدواجهای آزادو جاری تولید شده اند بهره برداری کرد. وبدون هیچگونه اشکال هم میتوان فکر زیر را در مغز اشخاص فرو کرد: سلاحهای اتمی، بدان جهت مورد احتیاج بوده اند که: حریف آنها را تهیه کرده بوده است؛ و انتخاب علمی موالید بدانجهت ضرورت پیدا کرده است، که درجبهه دشمن از این طریقه، برای ساختن محارب و سرباز، استفاده شده است.

س- اگر چنین وضعی پیش آید تقریباً سال ۱۹۸۴ فرارسیده و یا اینکه میتوان گفت در «مدینه فاضله» زندگی خواهیم کرد (اشاره به دو کتاب: ۱۹۸۴ تألیف ژرژ ارول G. Orwell و مدینه فاضله تألیف الدوس ها کسلی (Aldous Huxley)- ولی آیا حقیقتاً تصور میکنید که این مسئله (انتخاب علمی موالید) در دنیای غیر کمونیستی هم قابل اعمال باشد؟ مثلاً در دنیائی که کومفر مسیم (رواج مذهب اکثریت) ضرورت پیدا کرده باشد؟

ج- شاید در این جا کمتر از دنیای کمونیستی خطر وجود داشته باشد. ولی، این خطر یقیناً غرب را تهدید میکند.

س- آیا شما معتقدید که: نظریاتی در باره همسانی (Conformisme) لباس و عادت و «افکار همانند» وجود دارد؟

ج- در اینجا بدن نیست به آثار هنری نظری افکنیم. در مسافرت خود بویژه با آمریکا بیش از صدبار مشاهده کردم که مردم برای هنر احترام زیادی قائل بودند وهمچنین، ملاحظه کردم که باچه اشتیاقی از هنرمندان اروپائی تجلیل کرده و چه مبالغ هنگفتی دلار با آنها میدادند. ولی، حتی، یک نفر کودک امریکایی را نیافتم که از یک تربیت هنری بر-

خوردار باشد؛ و یا اقلآ نچنان روحیه‌ای را در او تقلیل و تقویت کنند که  
یکتفر هنرمند بار آید. بهمین دلیل است که امریکائی‌ها هنرمندان  
اروپائی رامی ستایند ولی بهنرمندان خودشان وقعی نمی گذارند.

س - آیا در روسیه آزادی هنر وجود دارد؟

ج - چون اخیرآ بدانجا نرفته‌ام، در این مورد، اطلاعی ندارم. ولی،  
تصور میکنم که در روسیه آزادی هنر معنائی ندارد. ادبیات روسیه صرف نظر  
ازد کترژیواگو - آسیب زیادی دیده است. در دوران تزارها، ادبیات  
روسیه در میان ادبیات جهان، رتبه اول را داشت. ولی، آیا امروزه چنین  
ادعائی میتوان کرد؟

س - بالت چطور؟

ج - بالت روسیه میراث دوران تزاری است. من در سال ۱۹۲۰ یکی از  
نمایشهای بالت را دیدم. تأثیری که این بالت در انسان میگذاشت بر استی  
شبهت به اثر گلپائی داشت که با نظم و ترتیب خاصی در یک گلدان چیده  
شده باشند. بسیار زیبا و دلپسند بود. ولی، شیره تازه و پیرطراوت خاک  
روسیه در آن بچشم نمی خورد. تصور می کنم، امروزه بالت روسیه به آثار  
مضبوط در موزه شباهت پیدا کرده باشد.

س - آیا شما تصور می کنید که جریانات کنونی - بدون اینکه  
هیچگونه بهره جدیدی بهار بیاورد - کار را به یک تصلب و جمود عمومی  
بکشاند.

ج - خطر در همین جاست. آری، سرانجام یکنوع اجتماع  
بیزاتینی، وساکن و یکنواخت بوجود خواهد آمد که نسل بنسل همچنان  
ثابت و لایتنغیر بر جای خواهد ماند؛ و بالاخره، وضع بدانجا خواهد  
کشید که دیگر قابل تحمل نبوده و برای نجات از کسالت و خستگی

اجباراً ریشه آنرا از بیخ و بن بر خواهند کند .  
 س - بشر از آلام زیادی رنج میبرند. یکی از این دردها بنظر من عبارت از این است که انسان قادر نیست هیچ کاری را با مقیاسی صحیح انجام دهد. اگر بکاری دست زد حد و اعتدالی، برای خود، در نظر نمیگیرد و همچنان، به پیش میرود. آیا تصور می کنید که انسان بالاخره روزی مفهوم خیر الامور اوسطها را درک کند؟

ج - امیدوارم بشر در کارهای خود مفهوم خیر الامور اوسطها را بفهمد. فهم این مطلب از ضروریات بوده و ، بطور کلی، امکان پذیر هم میباشد. در اینجا، ما به پیشگوئی های مبهم و نامشخصی دل خوش کرده ایم که نمی خواهم بگویم دارای حقایق انجیلی هستند. من رجاء واثق دارم که این پیشگوئی ها تحقق نخواهند یافت .

س - بسیار خوب، اکنون اجازه دهید جنبه مثبت و امید بخش قضایا را مورد بحث قرار دهیم .

ج - قبل از هر چیز باید بیک موضوع توجه کنیم و آن عبارت از این است که دردهای دنیای حاضر و کلیه آلامی که در زمان قدیم مطلقاً درمان پذیر نبودند امروزه قابل علاجند. اگر این آلام هنوز، همچنان، وجود دارند دلیل آن اینست که در افکار مردم شهوات پلیدی وجود دارد که آنها را در برابر اخذ تصمیم نسبت بیک مسئله اساسی خلع اراده می کند، و آن مسئله هم عبارت از تأمین سعادت دیگران میباشد. تکنیک دنیای کنونی بی نهایت مفید و ثمر بخش است؛ ولی، نقص و اشکال اساسی موجود دارای یک ریشه روانشناسی است، و این عامل روانشناسی بدخیمی شهوات افراد است؛ این مسئله را بایستی بحساب آورد. بالاخره در حد نهائی باید



بیک موضوع توجه اساسی داشت. دردنیای کنونی - که بین کلیه حوادث و پدیده‌ها بستگی و رابطه‌ای بسیار نزدیک وجود دارد - خوشبختی یکمرد فقط موقعی تأمین می‌شود که خوشبختی همسایه او، ولو اینکه در نظرش متفور هم باشد، تأمین شده باشد. اگر این معما روزی حل شود آنوقت دنیا بیش از پیش از نعمت خوشبختی و سعادت بهره مند خواهد گردید.

س - اگر انسانها موفق شدند، بدین سان، بر شهوات و اموال زشت خود افسار بزنند بدیهائی را که باید از آنها احتراز جویند کدامند؟

ج - قبل از هر چیز جنگ - سپس فقر و بینوائی . در زمانهای قدیم، فقر برای اغلب موجودات بشری اجتناب ناپذیر بود، ولی امروز دیگر وضع چنان نیست. اگر، مردم جهان تصمیم بگیرند فقر را از روی زمین ریشه کن کنند ظرف چهل سال این کار را خواهند کرد. می‌دانیم که امروزه بیماری کم شده است و بازهم کمتر خواهد شد. هیچ چیز مانع از این نیست که انسان از لذایذ زندگی بعدا کثرت و در طولانی‌ترین مدت ممکنه بهره ور گردد .

س - اکنون که داریم درباره جنبه‌های مثبت قضایا صحبت می‌کنیم بفرمائید ببینم بعقیده شما بشریت در آتیه چه گام مثبتی میتواند بردارد؟

ج - بعقیده من بزرگترین گامی که بشریت در راه سعادت خود می‌تواند بردارد، در بهبود مسئله تعلیم و تربیت خواهد بود. باید افراد اطوری تربیت کرد که ایده انسان دوستی با روح آنها عجین گردد بقسمی که همه بشریت را یک خانواده با منافع مشترک بدانند. باید در مغز افراد این مسئله را وارد ساخت که همکاری بین ابناء نوع بشر بیش

از رقابت و هم‌چشمی ارزش و مقام دارد. بالاخره، تعلیم و تربیت باید در مسیری انجام گیرد که افراد بشر بفهمند دوست داشتن دیگران نه تنها یک وظیفه اخلاقی و یایکی از تعالیم اصلی و اساسی نظیر تعالیم کلیساست، بلکه خود، مدبرانه‌ترین سیاستی است که انسان میتواند برای تأمین سعادت خود اتخاذ نماید.

س- بشریت نسبت به خدمات و نیکی‌های علم دین بزرگی بر گردن خود دارد یکی از خدمات علم عبارت از این است که - در آتیه نزدیکی- ساعات کار انسان به قریب ده ساعت در هفته تقلیل خواهد یافت. پس از اینکه ساعات کار هفتگی انسان بده ساعت رسید بقیه اوقات خود را چگونه بایستی مصرف کند؟

ج- اگر این جهان همچنان بوجود و بقای خود ادامه دهد - منظورم جهانی است که بهنگام دلخوشی بارغبّت و میل زیاد در باره‌اش میان‌دیشیم - گمان میکنم در آنوقت انسانها بهمان ترتیبی که گذشتگان از لذایذ آن ممتنع بودند بر خوردار خواهند شد. در این جا منظورم از گذشتگان اشخاصی هستند که از نعمت آسایش و فرهنگ بر خوردار بودند. در قرن هیجدهم کسیکه جزو طبقات اشراف محسوب میشد تقریباً همیشه دارای تمدن و فرهنگ بود. او، ساعات بیکاری زیاد داشت و از این اوقات خیلی هم خوب استفاده میکرد. البته، این موضوع دلیل بر آن نیست که چنین شخصی از اشتباه و خطا بر کنار باشد. من با این موضوع موافقم که آنها اشتباهات زیادی هم مرتکب شدند. ولی، بالاخره اریستو کراتها (اشراف) هنرها را هم تشویق کرده و بساختن ابنیه و خانه‌های زیبا همت گماردند؛ و باغها و هزاران چیز دلنشین دیگر احداث

نمودند . من گاهگاهی بدین فکر میافتم که این قبیل اوقات فراغت روزی، نصیب کلیه افراد بشر گردد. آنوقت، همه بشریت بتمدن و فرهنگ کاملی نایل خواهد گردید.

س- عقیده شما در باره طبیعت ماجراجوئی و روحیه حادثه

آفرینی چیست؟

ج- مسئولیت این کار بردوش مقامات دولتی خواهد بود .

دولت‌ها بایستی، بدون تحمل هزینه‌های اضافی و یا صرف وقت اضافی بمردم امکان دهد بکارهای ماجراجویانه . و در صورت لزوم خطر ناک ، که غالباً آرزوی جوانان است - تن در دهند. مثلاً، رفتن بقطبین شمال و جنوب زمین ، صعود از کوه‌های مرتفع و یا چنانکه امکان پذیر شود مسافرت در فضای بین ستارگان . این گونه سرگرمیها ، بهترین مفر انرژی های عظیمی است که غالباً در راه جنگ‌ها بمصرف می‌رسد .

س- شما برای بشریت فردا چه پیامی دارید؟

ج- شما از بركت دانش و معلومات خود، قدرت‌ها و استعدادهایی دارید که نظیر آن هیچوقت در اختیار بشر نبوده است - شما می‌توانید این انرژی‌ها را هم در راه خوب مصرف کنید و هم در راه بدتلف نمائید. اگر شما مفهوم هم بستگی خانوادگی را درك کنید، یعنی به ارتماطی که همه انسان‌ها را بهم پیوند میدهد و قوف حاصل نمائید ، اگر شما این مطلب را بفهمید که سعادت و بدبختی هر يك از افراد بشر به سعادت و بدبختی سایر افراد بستگی دارد، آنوقت انرژی و نیروی عظیم خود را در

راهی مفید و عام‌المنفعه بکار خواهید انداخت. گذشت دورانی که اقلیتی محدود- بقیمت فقر و بدبختی توده‌ای انبوه- در ناز و نعمت زندگی میکردند. دیگر آن زمان سپری شد- آن سبب بشکست و آن پیمان ریخت. دیگر مردم زیر بار زور نمی‌روند- اگر می‌خواهید خوشبخت باشید باید خوشبختی همگنان و همسایه‌های خود را نیز بر سمیت بشناسید. گمان می‌کنم انسانها- تحت تأثیر يك تعليم و تربیت عقلانی- بدین مطلب پی خواهند برد که: خوشبختی هر يك از آنها مشروط به تأمین خوشبختی دیگران است. اجتماعی که من اغلب اوقات در عالم خیال تصور می‌کنم عبارت از اجتماعی است که در آن همه افراد از موهبت آزادی برخوردارند. اجتماعی که افراد آن همه قوی و سالم و تیز هوشند. و بالاخره اجتماعی که در آن نه ظالمی وجود دارد و نه مظلومی، دنیای با وجدانی که در آن منافع عمومی، رقابت‌های خصوصی را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد، اجتماعی که در آن تلاش همه مردم در جهت انجام اعمال بزرگی که ثمره دانش و اندیشه بشری است بکار خواهد رفت. آری اگر انسانها اراده کنند، چنین دنیائی، در نهایت سهولت، بوجود خواهد آمد؛ و اگر چنین دنیائی بوجود آید و یا زندگی آغاز کند، آنوقت، دنیائی خواهیم داشت پرافتخار، درخشان، و از نظر ابداع و هیجانات دلپذیر زندگی، خوشبخت‌ترین و غنی‌ترین دورانی خواهد بود که تا با امروز، هرگز، نظیر آن وجود نداشته است.

**پایان**